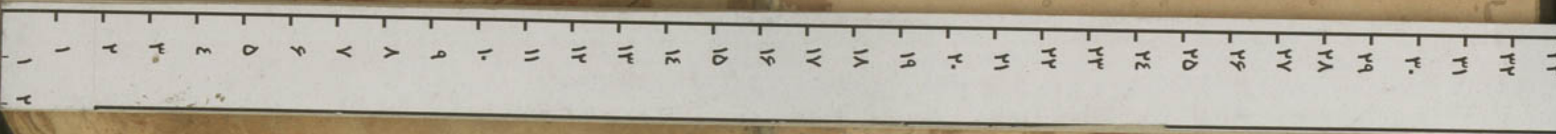
بدو

تباه نتواند کرد و از بیرون او جای موی آفرید یکی دیدار دور را
و یکی خوردن آب چشم را یکی مژه و دیگر ابرو که اگر مژه نبودی
از چشم مردم همیشه آب روان بودی نبینی که هر که را مژه بر
از چشم مردم همیشه آب روان بود و اگر ابرو نبودی مردم از دور
هیچ نتوانستی دیدن سایهٔ مژه دیدار نزدیک را قوت کند و ابرو
دیدار دور را قوت کند و زیان آفتاب از چشم باز دارد و از
علتهای که اندر چشم بود نیز از آن بود که چون مژه بریزد همچنانک
بر آب جوی درخت بشود و گیاه نشود و این چوی کند شود
و تباه شود و ایزد تعالی از ستارگان پرورندهٔ چشم ماه و آفتاب
را گردانید اگر بوقت آمدن طفل از شکم مادر ماه منحوس باشد
چشم چپ آن طفل بقدرت باری ذی الجلال که مدبر بر کمالست
معیوب بود و باشد که احول گردد و اگر آفتاب که نیر اعظم
است در وقت آمدن مردم از کتم عدم بوجود و زاییدن از
شکم مادر منحوس بود بزحل آن کس از مادر نابینا آید و چنان
چنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب ــــــــــــــــــــــــــــ چهارم







بدو

تباه نتواند کرد و از بیرون او جای موی آفرید یکی دیدار دور را
و یکی خوردن آب چشم را یکی مژه و دیگر ابرو که اگر مژه نبودی
از چشم مردم همیشه آب روان بودی نبینی که هر کرا مژه بر یزد
از چشم مردم همیشه آب روان بود و اگر ابرو نبودی مردم از دور
هیچ نتوانستی دیدن سایهٔ مژه دیدار نزدیک را قوت کند و ابرو
دیدار دور را قوت کند و زیان آفتاب از چشم باز دارد و از
علتهای که اندر چشم بود نیز از آن بود که چون مژه بریزد همچنانک
بر آب جوی درخت بشود و گیاه نشود و این جوی کنده شود
و تباه شود و ایزد تعالی از ستارگان پرورنده چشم ماه و آفتاب
را گردانید اگر بوقت آمدن طفل از شکم مادر ماه منحوس باشد
چشم چپ آن طفل بعد رب باری ذی الجلال که مدبر بر کمالست
معیب بود و باشد که احول گردد و اگر آفتاب که نیر اعظم
است در وقت آمدن مردم از کتم عدم بوجود و زاییدن از
شکم مادر منحوس بود بزحل آن کس از مادر نابینا آید چنان
چنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین





باب چهارم

اندر آفرینش گوش

ایزد تعالی گوش را بیافرید از بهر شنوایی و شنوایی اندر مغز
نهاد

دو رگ از مغز بیرون آورد بسوی گوش بگردا رسید روی
تا آوازها را بمغز راه نماید تا مغز اندر یابد و تمیز کند و بداند
واگر چنان باشد که مردم کر باشد مادرزاد ازان علت باشد که آن دو
رگ گوش را کند باشد و میان تهی نبود واگر مردی کر گردد بروزگار
ازان علت باشد که بخارهای فاسد اندر مغز گرد آید و آن بخار
بدین دو رگ بیرون آید میان هوا و میان مغز حاجز گردد و شنوای
از مغز باز دارد ازان بخار بلغمانی باشد که رگهای گوش باز دارد
و ایزد تعالی و تبارک مجری گوش کژ آفرید از بهر آن تا باد و هوا
بسوی مغز راه نیابد و مغز را تباه نکند و آب وی تلخ آفرید از
بهر آن تا جنبنده و کرم بوی اندر نتواند رفتن و بوی اندر
قرار نگیرد و او را بفضل چشم نهاد و از همه حواسها تن چشم و گوش
برترست و گروهی مردمان شنوایی را فاضل تر گیرند از بینایی
چنین گویند تا روز روشن نشود چیزی نتوانند دیدن و گوش بروز
و شب یکسان شنود که اندر شنودن وی زیادت و نقصان نبود
و گروهی مردمان بینایی را فاضل تر دارند از شنوایی چنین گویند
که گوش تا آواز نشود و بد و نرسد نتوانند شنیدن و چشم همه چیزها
را ببیند چنانک هست و اندر مثال وی چون رعد است و برق که هر دو

از یک جای تولد کند چشم اندر ساعت برق ببیند و گوش تا زمانی دیر
بر نیاید آواز وی نشنود پس بینایی فاضل تر آمد از شنوایی و بعضی
از مردمان گویند که گوش بشب بر چشم ترجیح دارد که چشم در تاریکی است
نبیند و گوش بشنود و در روز چشم بر گوش تفضیل دارد که چشم از
جای دور هر چیزی را از حیوان ناطق و غیر ناطق ببیند و گوش آواز
نرم ایشان نشنود و ایزد تعالی گوش سوراخ را دارد و آواز شنودن
اندر وی نهاد فتبارک الله احسن الخالقین

باب پنجم

اندر آفرینش بینی

ایزد تبارک و تعالی بینی را بیافرید از بهر بویایی و قوت بوییدن اندر
وی نهاد و پالایش فضولها که مغز اندر کند راه سوی وی نهاده
مثل وی چون کالبد کلابست که دو نای دارد هر بخاری که اندر
کاسه گرد آید سوی مغز فرو بالاید و از سر بینی راهی بیافرید
سوی مغز فرو بالاید و از سر بینی راهی بیافرید تا بمغز و هم از آن راه
سوی مغز گشاده کرد تا بمغز تا چون دهان مردم فراز شود مردم
براه بینی دم تواند زدن اگر دهان مردم باز ماندی بگاه خواب
هم آن بودی که کرم یا جنبنده در دهان مردم شدی و مردم
هم آن زمان هلاک گشتی و ایزد تعالی دهان را بند و گشاد آفرید بینی را

سخت آفرید و گشاده تا چون دهان مرد فراز شود از راه بینی
دم تواند زدن بخارهای که اندر مغز گرد آید و فراز تواند آمدن
تا مردم از بهر گرفتن دم نمیرد و مغز مرد از بهر بخارهای
گنده تباه نشود و ایزد تعالی بینی را قوت بوییدن نهم
را داد و تدبیر او بر نهم بسته است ببینی که هرچه بجهان بوییدنی
بر نهم منسوب است و آب او شور آفرید تا حیوان برو در نتواند شدن
و مغز تباه کرد ایزد تعالی چنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب ششم

اندر آفرینش دهان

ایزد تعالی دهان را بیافرید از بهر طعام خوردن و آب وی
خوش آفرید تا مزه هر چیزی بتواند دانستن و زبان را اندرو نهاد
تا حرکت زبان از مشتری باشد و مزه یافتن هم زبانست و کام نیز
که هر کرا زبان ببرند مزه طعام نتواند یافتن و آبی که اندر
دهان گرد آید تری آن از جگرست و از جگر دود و بحلق اندرون
چون بود و بحلق اندرون مصعد گردد و سپید شود اگر صفرا
اندر جگر بماند مزه طعام جگر را تلخ گرداند و دهان مردم تلخ
بود و اگر سودا اندر جگر بماند مزه جگر ترش گرداند و دهان مردم ترش
بود و اگر بلغم اندر جگر بماند مزه جگر شور گرداند و دهان شور بود

واگر خون

و اگر خون صافی اندر جگر بود و علتی نباشد دهان مردم خوش بود
ایزد تعالی راهی بیافرید از دهان تا قوت دماغ را بمزه یافتن و دهان
مشتری را داد و زبان را بعطارد داد و دندان نیز نسبتی گویند
چون عطاردی که سخن راندن تو سخت تیز است و هر کرا دندان
نبود سخن گفتن او نه درست باشد و هر کرا دندان افتاده باشد
سین نتواند گفتن والله اعلم بالحکم

باب هفتم

در آفرینش دل

ایزد تعالی چون دل را بیافرید مایه حرارت همه تن اندرو نهاد
تا همه تن از او گرم باشد و حرارتهای غریزی نیز اندرو آفرید
تا او را جنبنده آفرید هرگز نباشد که او را جنبش نبود و بیکردار
صنوبری آفرید یک سوی او تنگ و یکسوی او فراخ و تن او را بر دو
خانه آفرید یکی باد و یکی خون و زندگانی مردم اندرو نهاد
و از و چهار رگ اصلی بیرون آورد و این چهار رگ سی و دو شاخ شود
چهار صد و بیست و هشت شاخ شود همه جنبنده باشد همچنانکه دل
بجنبد این همه رگها بجنبد مانند دل که گواهی دهد از تن مردم بدرستی
و بیماری و زندگی و مرگ تا چون بزشک دست بایشان بر
نهد بتواند دانستن که چه علت غالب است تا علاج او بتواند کردن

وازین چهار رگ اصلی دو رگ بر زیرین نیمه بر شده است
و بپراکنده در نیمهٔ زیرین مردم تا قوت دل پراکنده شود
همه جایگاه و این رگها که از دل بیرون آید او را بگشاید ولیکن
گشادن او از پهنا بود چون بریدن و داغ کردن ایزد سبحانه و تعالی
دل آفتاب را داد و نسبت دل با آفتاب حکمت آنست او پادشاه
سیارگانست و مردد هنده حیوت دل نیز پادشاه تن است
و موجب حیات و زندگانی و محل جملهٔ ارادات است و تدبیر دل از
آفتابست فتبارک الله احسن الخالقین

باب هشتم

در آفرینش شش

ایزد عز و علا شش را بیافرید و معدن سردی و تری کرد
و معدن بلغم و مروحهٔ تن کرد و او را اندر میان معده و دل نهاد
تا بادمی کند تا آتش دل و حرارات تن را تباه نکند و تن او را
چون تنوری آفرید تا باد اندرو مجوف بود می رود و می آید
و اگر جز چنین بود مردم از باد پشت راست نتوانستی کرد
ایزد تعالی او را بیافرید و خانه باد کرد تا باد را قسمت می کند
باندامها و بهر اندامی که می باید می رساند هر حرارتی و شش
قمر را داد ملک تعالی چنان آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب نهم

در آفرینش جگر

ایزد سبحانه و تعالی جگر را بیافرید و او را اقسام تن کرد و جگر را
آتش معده نهاد و زبر معده اندر نهاد تا هر طعامی که اندر معده
افتد او بپزاند و پس از هاضمه قوت طعام بستاند و هرچه گرمی
و خشکی بود سوی زهره فرستد و هرچه خون سوخته بود سوی سپرز
فرستد و هرچه سردی بود سوی شش فرستد و هر خونی که
اندرو گرمی بود سوی گرده فرستد و هر آبی که اندرو افتد و هیچ
کاری سوی مثانه فرستد و بیشتاز کرد و بر قضیب بیرون آید
اگر جگری ضعیف شد از معنی سردی و طعام نگوارد همچنان
ناگواشته بخویشتن کشد اگر اندر طعام آب بود و بلغم بود همچنان
باندامها بیرون برد و مردم را انجام باد افکند و بفالج و بلقوه اگر
همچنان ناگواشته برود و فرو شود مردم را قولنج آرد و هیضه
و اگر جگر ضعیف بود از زیادت صفرا طعام نتواند گواشتن
و چون قوت طعام بستاند اگر زهره برشده بود همچنان
صفرا با خون باندامها بیرون فرستد و مردم را یرقان
پدید آرد و دیگر علتها و اگر آن صفرا سوی شش فرو شود
[illegible] ریش کند الوان الوان او را صیاد خوانند و طفیبوی

و این همه علت زیادت صفرا باشد که اندرین جگر نهد و از جگر
علت زیادت صفرا باشد و از جگر هفت اصلی بیرون آید میانگین
رگی دوی آنست باسلیق خوانند و عرق الابط از وی شکافد و برین رگ
آنست سالم و قیفال از وی شکافد و دو رگ از جگر بیرون آید که او را
بگشاید هر رگی که از جگر رود جنبنده بود و خون ندارد و بخشش
هر رگی از جگر بود و آن دویست و سی رگست نه کم نه بیش ایزد تعالی
جگر مشتری را داد و قوت آن از مشتری است و جگر از اعضا
رئیس است و قسیم تن است ایزد تعالی چنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب دهم

در آفرینش سپرز

ایزد تعالی سپرز را بیافرید او را خاکدان تن کرد تا هر فسادی که اندر
تن باشد از خون سوخته و فساد تن بروی شود و هر خونی که پلید
باشد و سوخته و تیره بود جگر سوی او فرستد و اندرو می گرد آید
و از جگر یک رگست سوی دل تا دل را از سردی سپرز زیادتی
باشد تا گرمای تن را تباه نکند چون سپرز پر شود از خون سوخته
پس آنکه او را سودا خوانند چیزی نماند اندر وی همه بجگر باز گردد
و جگر باندامهای دیگر فرستد پس آنکه از و دمل و قوبا و سعفه
و آبله و داء الفیل و سرطان برخیزد و این همه علتها از خونی

خون

خون سوخته خیزد که اندر سپرز گرد آید و بجگر باز گردد و جگر
باندامها فرستد پس بخاری از خون سوخته سوی دل شود مردم
بی هوش گردد و دیوانه شود و دیوانگی چند گونه است بعضی را
بگریاند و بعضی را بخنداند و بعضی را خاموش دارد اگر سوی مغز
شود مردم را صرع افتد و صرع نیز چندین روست و بعضی را از
بام و بلندی فرو اندازد و بعضی را بیفکند و کف برآرد و بعضی را
اندر آب افکند و خیالهای فساد نماید پس اگر آب آید اندر سپرز
چون سپرز را گران کند آنرا استسقا گویند و استسقا نیز چندین
روست بعضی را استسقاء لحمی گویند و بعضی را استسقاء طبلی
و بعضی را استسقاء زقی و اگر صفرا باز شود بپهلو درد خیزد
آنرا ذات الجنب گویند ایزد تعالی که سپرز زحل را داد و چون
سودا کرد و مزه اش ترش آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب یازدهم

اندر آفرینش گرده

ایزد سبحانه و تعالی گرده را بیافرید و معدن شهوت اندروی
نهاد و او را ضعیف تر از همه گوشتها آفرید و اندر میان پیه
آفرید و از اندرون بی پوستی آفرید سخت مانند بی ناتی گرده
نگاه دارد تا حرارت خون و آن دل او را تباه نتواند کرد تا خونی که

اندردل کرد آید تا مغز واز مغز تا بناف فرود آید سوی کرده
شهوت کرود وکرده را دو بدان آفرید تا یکی کذرکاه بول بود
ودیکی محل شهوت بول از کرده چپ رود وشهوت از کرده راست
ایزد تعالی کرده زهره را داد ومعدن شهوت کرد ومحل قوت باه کرد

باب ——— دوازدهم

درآفرینش زهره

ایزد تبارک وتعالی زهره را بیافرید معدن صفرا سوختر کرد تا هر
کرمی وخشکی که تن را فساد خواهد کرد جکر سوی وی فرستد اورا
اورا اندر شدنش راهست وبیرون آمدن نیست پس نخ اورا کرم
آفرید وپوست اورا سرد وخشک تا کرمی وخشکی پوست آن
حرارت صفرا را معتدل کرداند ونتواند داشتن واکر جز چنین
بودی حرارت صفرا کرده را تباه کردی ایزد تعالی زهره
مریخ را داد ومعدن اشتهای سوخته کرد فتبارک الله احسن الخالقین

باب ——— سیزدهم

درآفرینش مثانه

ایزد عز وجل مثانه را بیافرید واورا آبدان تن کرد تا بهر آبی
که از معده واز جکر بپالاید اندرو کرد آید واورا دو تا آفرید
اندرمیان او آب تاختن کاه بود وخایه بیرون نین وبرا کذرکاه
آفرید از کرده راست سوی ناف آید وازو بخایه راست شود وبسیر

وقضیب بیرون آید وآب تاختن جای سرد شود وخشک باشد وآب
تاختن درآب تاختن دان سنک کرد وبآب تاختن سنک بیرون
آید ومردم آب تاختن نتواند کردن واکر آب تاختن دان کرم وخشک
بود آب تاختن با صفرا بیرون آید که مردم را بسوزاند ومجری ریش
کند واکر آب تاختن سرد وتر باشد فزون تر از آنک اندروست مردم
کمیز نتواند کرد ومردم را سستی کند از این تعبیه مجری او کرد آفرید
از بهر آن تا چون آب تاختن از مثانه جدا شود بازمثانه نتواند کذشت
واکر بازمثانه بازکشتی مثانه سوراخ کردی ایزد تعالی مثانه قمر راداد

باب ——— چهاردهم

درآفرینش خایه

ایزد عز وعلا خایه را بیافرید وقوت مردم درو نهاد ومعدن شهوت
کرد شهوت ازو بیرون آید وریش آب ازو خورد وخایه از اعضا
رئیس است واعضا رئیس بقول جالینوس چهار است مغز است ودل
وجکر وخایه وجالینوس دلیل همی آورد که اکر خایه از اعضا رئیسه
نبودی چون خایه بیفشارد نه زی مردم بمردنی که چون خایه بیفشارد
الم بدل رسد مردم هم اندر حال بمیرد وفرق مرد از زن خایه است
ونبینی چون خایه ببرند ریش برنیاید وفرزند نباشد ایزد جلت قدرته
خایه زهره راداد وچنین آفرید فتبارک الله احسن الخالقین

باب ——— پانزدهم

درآفرینش روده

ایزد جل وعلا روده را از فرود معده آفرید وبهفت بخشش است
وبرسه بخش خواند ونام وی هفت است یکی از وامعاء دقیقه است
ودیکر از وامعاء ثانی وسه دیکر از وامعای اثناعشر وسابع است
وچهارم از وامعای اعور است وپنجم از وامعای قولون است وششم
از وامعای مستوی وهفتم از وامعای متوم است وتن فرزند آدم
سیصد وشصت رک است وهفت رک وزنان را سیصد وشصت رک
است یکی از وآنست شیر آورد ویکی حیض وچهارصد وچهل وچهار پی است
واصل استخوانها واستواری اوبیهاست همچون که بیها استوار استخوانها
همچون کمانکری که استخوان کمان ابی زند تا پی مردم استخوان را نکاه
دارد وهر لطافتی که اندر استخوان بود ایزد تعالی اورا پی کرداند
واستخوان ابدو استوار کرد واندر تن فرزند آدم دو پی است وچهل وهشت
پاره استخوان است ازو هر دو پاره استخوان است ازهر دو پاره استخوان
پهلوهاست وبیست وچهار پاره اندر پای راست وانکشتان بیست وچهار
پاره اندر پای چپ وچهل ویک پاره اندر دست راست وانکشتان
چهل ویک پاره اندر دست چپ وچهار ده پاره اندر سر است ودو پاره
اندر زنخ وسی ودو پاره اندر دهان وهشت پاره اندر کردن است

وشانزده پاره اندر سینه وبیست ویک پاره اندر پشت وزنان را
دویست وپنجاه ودو پاره استخوان است این چهار پاره افزونی همچنانست
که دندانهای افنابه اندر یکدیکر آورده وپیوسته تا چون بارخواهد
نهاد بازشود وچون بازبنهد بهم باز آید بقدرت ربانی والله اعلم

باب ——— شانزدهم

درآفرینش رکها

بدانک ایزد تعالی از مغز مردم چهارده رک بیافرید وهر یک را
باندامی بست تا آن اندام را بدان رک کار کند وقوت دارد وسوی
چنین کیرا وبینا وکویا وبویا وشنوا ودانا کردد از این چهار
در چشم است تا دو جنبانیدن را باشد ودو بینایی را وآن دو که
روشنایی راست مجوفست وقوی ودید بدان از مغز آب خورد
در اصل آفرینش این رک سرد وتر افتد از اعتدال در شکم
مادر این کس از دور بهتر بیند واز نزدیک نیک نبیند واکر کرم وخشک
افتد از نزدیک نیک بیند واز دور بد بیند چون این راهها کشاده
باشد مردم همه چیزی نیک بیند وچون بسته شود نابینا کردد ودو
رک سوی کوش ومجوفست تا آوازها شنود وایزد سبحانه وتعالی
بحکمت آفرید این سوراخ کوش چنانک راه منان تا ناکاه بانک بلند در
مغز نشود یا آب یا برنج یا حرندن ومغز را تباه کند پس اکر

آن راه بسته شود کوش کر گردد و دو رگ سوی بینی آید تا بوییها
بدان راه یابد و او را استخوان نهاده است مانند مشبک خانهٔ زنبور
که مادام رطوبت و فضول از مغز همی بالاید و بدان رگها و سوراخها
می بالاید تا مغز صافی شود از سکته و سبات و سرسام و فالج و لقوه
و صرع و علتها که بمغز در افتد و یک رگ سوی کام شود تا مردم
بدان طعامهای بد و تلخ و شور و شیرین مزه داند و یک رگ سوی زبان
شود تا بدان گویا شود و هنر زبان همه گویاییست چرا که گردانیدن
طعام اندر دهان او راست و سبب گردانیدن بقوت دندانهاست و دندانها
را نظام آنست که هر چه خاییدن گردد بزیر می کند و ناخاییده
بزیر دندان طعام اندر دهان او راست تا خاییده شود و پس از این هر
رگی بدو شاخ گردد یکی سوی دست راست شود و یکی سوی چپ
تا دستها را حرکت کند و همچنین سوی پایها تا حرکت پیوسته باشد
و یک رگ بقضیب رود تا ویرا حرکت بود و بدین سبب چون قضیب
سست شود و ویرا حرکت نباشد علاج سر و مغز را کنند و آن
رگ را که از مغز بدو می رسد تا غرض حاصل شود و طالع مغز قمر
است هر چون قمر بر زیادت بود مغز بر زیادت بود و هر چه
قمر بکاست افتد کمتر شود و اندر تن مردم هفت اندامست که مردم

بدو زنده بود اگر یکی کم شود مردم هلاک گردد و این بخلاف اندامهای
بیرونین است که اگر چشم و گوش و دست و پای نبود ممکن بود که بزید
و اگر از این هفت یکی کم شده شود مردم بمیرد اول دل و دوم مغز
و سوم جگر و چهارم گرده و پنجم زهره و ششم شش و هفتم سپرز
پس جای زندگانی و نور و معرفت دل است و طبعش گرم و خشک است
و قوت و سرخی و زردی روی و نشاط دل اندر جگر باشد و طبعش
گرم و تر است و خشم و قوت بسیار و مردی و حمیت اندر زهره است
و طبعش گرم و خشک است و خرد و یاد داشتن و حرکت اندامها از مغز
بود و طبعش سرد و تر است و خجلت و کین کشیدن از سپرز باشد
و طبعش سرد و خشک است و نفس زدن و آواز کردن و دریدن از
شش بود و طبعش سرد و تر است و قوت مجامعت و تناسل
و شهوت از گرده خیزد و طبعش گرم و تر است و هر چون و هر گاه
که این مزاجها چنین افتد خداوندش تندرست بود و اگر علتی افتد
آسان علاج پذیرد و طبیب را آسانتر بود اندر آن علاج کردن
و تصرف پس اگر بخلاف یکدیگر افتد چنانکه مغز گرم و خشک بود و دل سرد
و تر و یا جگر سرد و خشک یا زهره سرد باشد کرم این کس همه بیماریها
بیمار بود و علاج او نیز هم بغایت دشخوار بود و صعب علاج پذیرد والله اعلم

باب هفدهم
در آفرینش معده

ایزد تعالی معده را بیافرید از پی و گوشت و سر معده را پی بیشتر است
و بن معده را گوشت بیشتر از آن سبب که سرد است پی و گوشت گرم است
و طعام چون در بن معده رسد قرار گیرد و آنجا بباید پختن بگرمی
حاجت بود که سردی هیچ چیز نتواند پختن از این جهت بن معده
از گوشت آفرید و سر معده را از طعام و شراب فرو کشیدن
حاجت بپیش است بحکمت چنان باید که پی بیش بود که پی را هر چون
بکشی و دراز و پهن کنی فرمان برد و گوشت را اگر رنج نمانی بدرد
و از یکدیگر بگسلد و اندر معده چهار قوت است یکی را جاذبه گویند
که طعام بخواهد و بخود پذیرد و دوم را ماسکه گویند که بدان قوت
طعام و شراب نگاه دارد تا بپزد و سوم را هاضمه گویند که بپزد
و بگوارد و کمتر چیزی هفت ساعت بباید تا پخته شود و اگر معده
گرم و تر و بر اعتدال بود زودتر پزاند و اگر سرد و تر بود دیرتر پزد
و اگر طعام لطیف تر و کمتر بود زودتر گوارد و چهارم دافعه
گویند که از معده ثقل را دفع کند و بیرون فرستد و طعام و شراب
چون در معده گرد آید از سوی شش بیش تا آید که تا بپزد از سوی
راست چون جگر و از سوی چپ از سپرز و از بالا از دل و از

و از زیر از زهره و از پیش و از پس گوشت پشت و شکم و چون طعام
و شراب در معده شود سر زیرین ببندد تا زیر فرو نشود تا تمام بپزد
و پزشکان آنرا بواب گویند یعنی دربان و آدمی را شش روده است
اثنا عشر و صایم و دقیق و اعور و قولون و مستقیم طعام و شراب
و دارو و هر چه مردم بخورد همه بمعده فرو شود الا باد که بقصبهٔ شش فرو
شود ایزد تعالی بحکمت بان گوشت بکام باز بسته است بر مجری باگر
تا چون ملتبه باشد اگر یک ذره طعام یا شراب معده فرو خواهد شد
براه شش فرو شود خفته همی کند و نیز تا بر افکند پس اگر بر نیاید مرد
هلاک شود و ویرا بزیر راه نیست و شش پنهٔ است بخلاف معده که زیر
سوراخ است و شش را پزشکان پیشین مروحة القلب گفته اند
یعنی بادبیزن دل اگر متواتر باد سرد از هوا ستاند و بدل نرساند
و باد گرم از دل بیرون نکند دل بسوزد و مردم هلاک شود از ضعیفی
گرمی دل و اگر نه گرمی دل را بودی که شش بدان زندگانی می یابد
هیچ حرکت نتوانستی کردن و حکیمان این باد گرم بیرون کردن
و باد سرد ستدن را انبساط و انقباض گویند و اعتماد تندرستی
و بیماری و زندگانی و مرگ هم بدین توانند دانستن که اطبا دست
بر رگ نهند بدانند ضعف و قوت و جگر را اقسام البدن خوانند

ازجهت آنک جون طعام وشراب اندرمعده نخته شود عصیر
آن جکر بکشد پس هرچه خون صافی بود وپاکیزه بدل رساند
وهرچه صفرا ولکش زرد بود بزهره رساند ولکش سیاه وسودا
وسپرز وبلغم وتری بکرده وهرخون که تیره تر وقوی تر بود
جکر ازبهر خویش بردارد واندکی تری وصفرا بروده‌ها رساند
تا ثفلی که ازمعده بروده فروشود بدان صفرا تنک وتاریک شود
وباسانی بزیر فرود آید وهرچه صفرا ازجکر بروده‌ها بیشتر
فرود اید یا تیزتر وکرم تر ازحد اعتدال شده بود بیم بود که روده
ریش کند وجراحت افتد واسهال آرد بود که خون تیز یا از صفرای
تیز ازجکر بیاید آن خونی بود که بی درد آید وشهوت طعام
کمتر شود وجون صفرا بزهره نتواند داد علت ازیر بدید آید
وجون بلغم بکرده نتواند داد آز اماس بدید آرد که استسقا کند
وجون سودا باسپرز نتواند داد زدیر سیاه بدید آید واین
همه ازرنج جکر افتد که ازاخلاطها ازخود دفع نتواند کرد وتجربها
رسانیدن واعتماد تن درستی برجکر بود والله اعلم بالصواب

باب چهارم
در آفرینش کودک

چنین کوید ارسطاطالیس حکیم نخستین جیزی که ایزد تعالی

درتن مردم بیافرید دررحم مادر دل بود که معدن زندکانی بود
پس مغز آفرید بقراط کوید که اول مغز آفرید پس دل ازجهت
آنک معدن حس وحرکت مغز است دلیل آورد که خایه مرغ جهز
بشکنی که بچه تمام نشده بود سر ومغز تمام شده بود جالینوس
کوید همچنان که میوه پوست وکوشت ودانه بتدریج حاصل آید همه بیکدیکر
وحکیمان جنین کفته اند جون آب مرد وزن وجهنده بود بر حال
اعتدال وهر دو بیک حال بیکدیکر بیامیزد بی شک فرزند حاصل آید
واکر حاصل نیاید ازعلتی باشد ازجانب مرد یا زن ونطفه
بچهارده روز علقه باشد وببست ویک روز مضغه کردد وبسی
وپنج روز خلقت تمام شود وماده زودتر خلقت تمام شود بپنج روز
ازبهر آنک ماده سرد وتر بود ونر کرم وخشک بود ونیز ماده را
یک اندام زیادت است وآن رحم است وجون خلقت بسی وپنج روز
تمام شده باشد بهفتاد روز بجنبد وبدویست وده روز بزاید
هفت ماهه بود حکمش زندکانی بود وجون بچهل روز خلقت تمام
شد بهشتاد روز بجنبد وبدویست وجهل روز بزاید هشت ماهه بود
البته نزید وجون بخلقت بچهل وپنج روز تمام شود بنود بجنبد
بدویست وهفتاد روز بزاید نه ماهه باشد بزید وبدان سبب

هفت ماهه بزید ونه ماهه بزید ارسطاطالیس کوید که مهر
شمارهای طاقست وبقراط کوید کودک دررحم مادر شش
ماهه تمام شود جون درهفتم ماه شود بجنبد وراه بجوید که بیرون
آید جون کودک قوی وتن درست باشد ورسیده پوست بدرد
وبیرون آید وحکمش بقا بود که جنبیدن کودک بر بیماری بود
قوت آن ندارد که پوست بدرد وبیرون آید بماند تا هشتم ماه اندر
رحم اکر بیماری بهتر شود بماند تا قوت کرفتن ونه ماه برآمدن خود
بیرون آید بسلامت وبسر آید وپس اکر بهشتم ماه بیرون آید
هنوز ضعیف بود راست جون ازمحلی بمحلی آید وهوا بروی تاثیر کند
درووقت بمیرد تا بروی جند بیشتر بمیرد وجالینوس کوید سبب مرک
هشت ماهه است که هشتم خانه مرک است وفساد نزدیک منجمان نخستین
ماه که نطفه اندر رحم بقا کند وتخم کشته شود پادشاهی زحل را بود
دوم مشتری را وسوم مریخ را جهارم آفتاب را پنجم زهره را وششم
عطارد را وهفتم ماه را جون هرهفت پادشاهی خویش رانده
باشند واندر پادشاهی ماه بیرون آید حکمش بقا بود جه ماه
سعد است پس اکر درهشتم بیرون آید پادشاهی بزحل رسیده
بود نزید که زحل نحس است وطبع مرک دارد سرد وخشک جون بنهم

ماه رسد که بزید که نوبت مشتری را بود ومشتری سعد اکبر است وکرم
وتر است طبع زندکانی دارد ونطفه اندر رحم زنان جون بجانب راست
افتد فرزند نر باشد وجون بجانب جب افتد فرزند ماده باشد
وبزرکی وخردکی رحم وآما ازبسیاری واندکی آب وآما ازمقدار
طعام وشراب مادر وهر آبستنی که روی او نیکو بود دلیل کند
که فرزند نر باشد وجون زشت باشد دلیل ماده کند وجون سبک
بود دلیل نر بود وجون سنکی بود دلیل ماده باشد واکر درقدح
آب شیر زن آبستن افکنی شیر برسر بایستد فرزند نر بود
واکر ببن قدح شود وآب برسر باشد فرزند ماده باشد اکر زن
آبستن را پیش خویش خوانی نخست پای راست پیش نهد وسوی راست
نکرد فرزند نر بود واکر ازسوی جب نکرد فرزند ماده بود واکر
پستان راست بزرکتر بود نر بود واکر جب بزرکتر بود ماده بود
وبدانک عافیت خدای دهد جنانک دارو آفرید نیز درد آفرید
وسبب دردمندی ازخون بود وازطعامهای کوناکون ودارو بود
سبب درست شدن اکنون بدان کونه که محمد بن زکریا بتازی یاد
کرده است ما بپارسی یاد کنیم همچنان علت بتوفیق خدای سبحانه وتعالی

باب پنجم
درد سر که ازکرمی بود

جنین گوید که محمد بن زکریا الرازی که درد سر که از گرمی و حرارت
بدید آید اندر تن مردمان از دو سبب بود یکی از بخارهای گرم که
از معده پر شود و سر و دماغ را پر کرد اند دیگر که باشد از تابش
آفتاب بود که بر سر افتد اندر سفرها و راهها پس علاج آن
صداع که از بخارهای گرمی معده بود و از حرارت امتلا و گرمی
باید که خداوند این علت را رگ فرماید زدن و حجامت نقره باید
کردن و این ضماد بر سر کند صفت ضماد بگیرد روغن گل بادی
ده درمسنگ ماورد بیست درمسنگ سرکه پنج درمسنگ این همه
در شیشه کند و بیرون نهد دیری و بر رکوی کتان بر سر کند و طلی سازد
بسیاری و هر که که رکوی گرم شود یکی دیگر سرد بکند و بر سر نهد
دیگر بزرقطونا بسرکه بزند و بر سر کند نیک باشد دیگر
خطمی بسرکه بزند و بر سر می کند تا ساکن بباشد فصل
و آن درد سر که از حرارت آفتاب باشد و ز تعب پس خداوند این
علت را آب سرد باید ریختن بر سر و رکوی سرد بکند برف
اما بجلید و بر سر نهد ساکن شود از آن درد سر دیگر
بگیرد بر بهن و آب عصا الراعی و آن بر کنار جوی کیا می بود
و آب عنب الثعلب و آب کاهو و آب برگ خیار از اینها هر یکی ده

آب انگور

درمسنگ ماورد بیست درمسنگ این همه نیک بزند و بر سر کند بسیاری
تا ساکن کند دیگر بگیرد برگ مورد و برگ سیب و برگ بید و برگ نی
تازه این همه برگها هر کدام که بدست آید در وقت بکوبد و بر کف بزند
و بر سر نهد ساکن شود دیگر کافور بسوید تا ساکن شود و بگیرد صندل
سپید و گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و ماورد از هر یکی پنج درمسنگ
این همه بکوبد و بگلاب بزند و تر کرده اند و بر سر کند دیگر
بگیرد آرد جو و برگ حنا و عصاره حی العالم این همه بگلاب بزند
و بسرکه و بر سر کند شب و روز آن برگها بر سر نهد که یاد کردیم که
سرد لطیف است دیگر باید که خداوند این علت پرهیز کند از نبید
صرف و از فقاع و خرما و پیاز و شهدانج و از کراث و از حلبه و از
سیر و از چیزهای گنده و از بویهای گرم بجمله چون بوی مشک و غالیه
و از دودها جمله پرهیز کند و از بوی قطران و گوگرد و از گرمابه
گرم و از آفتاب تا تواند ازین چیزها دور باشد دیگر اگر چنان
باشد که حرارت و گرمی عظیم باشد و روی سرخ بود باید که خداوند
این علت را رگ قیفال فرماید زدن و اگر شکمش خشک بود نرم کرده اند
بمطبوخ هلیله صفت مطبوخ هلیله بستانند هلیله زرد مقشر
بیست درمسنگ بجوشانند بصد درمسنگ بجوشانند بصد درمسنگ

آب تا بنیمه آید و صافی کند و برو افکند ده درمسنگ شکر سپید
اما ترنجبین اما فانید سپید و اما جلاب و بخورد تا شکمش نرم
کند و آن حرارت و گرمی بیرون آورد دیگر بستانند دو نار شیرین
و پاک کرده اند و آب او بگیرد و بیفشارد و بخورد با جلاب ده درمسنگ
نیک باشد حرارت و گرمی را ساکن کند دیگر اگر چنان
باشد این درد سر با سرفه بود پس این شراب آلو باید خوردن
صفت شراب آلو بستانند آلوی نیک سی عدد و بجوشانند بدو
رطل آب و بیفشارد و صافی کرده اند و برو افکند گل سرخ ده درمسنگ
و بجوشانند به رطل آب تا هر ته کرده و فرو گیرد و صافی کند
و برو افکند ترنجبین ده درمسنگ خیارشنبر پنج درمسنگ زب السوس
و تربد از هر یکی نیم درمسنگ این همه کوفته و بسوده و بپخته برو
افکند و برو دهد تا بخورد که این شرابیست قوی و نیک باشد حرارت
و گرمی را بگذارد و ساکن کند دیگر بخورد قرص بنفشه که سود
دارد سرفه و درد سر را و خشکی را بنشاند صفت آن بستانند
بنفشه خشک یک درمسنگ کثیرا یک دانگ رب السوس و تربد سپید
از هر یکی نیم درمسنگ سقمونیا دو دانگ این همه بکوبد و حب کرده اند
و بخورد با ده درمسنگ جلاب اما بدین درمسنگ شکر تا شکم نرم کرده اند

و حرارت و گرمی و صفرا بیرون آورد دیگر حب بنفشه سود
دارد علتهای را که از صفرا بود و حرارت را بنشاند و درد سر را
ساکن کند و فضولها و تب را که اندر معده باشد پاک کند و خشکی سینه
را ببرد نسخه دیگر هم حب بنفشه بستانند بنفشه خشک یک درمسنگ
هلیله زرد یک درمسنگ کثیرا و سقمونیا از هر یکی دانگی و نیم این همه
بکوبد و حب کند بلعاب بزرقطونا و بخورد نیک باشد ان شاء الله تعالی
دیگر شراب هلیله یک درم دارد که سود کند صفرا و حرارت را و گرمی
را بنشاند و نیک باشد گرمی معده را و تب را زایل کند صفت آن
بستانند هلیله زرد مقشر سی درمسنگ بجوشانند بدو رطل آب تا
یک رطل باز آید و صافی کند و برو افکند شکر سپید ده درمسنگ
و اما بجلاب بخورد نیک باشد دیگر حب هلیله که منفعت کند درد سر
را که از گرمی و حرارت بود و نیک کند گر را و خشکی را صفت آن
بستانند هلیله بیست درمسنگ صبر سقوطری دو درمسنگ بکوبد با آب و
هلیله بخورد نیک باشد گرمی را دیگر اگر چنان باشد که شکم خشک
بود و قرقره کند شکم را نرم باید کردن بشیاف صابونی صفت آن
بستانند بورق نان و نمک و صابون از هر یکی دو درمسنگ بکوبد
و شیاف کند بآب کثیرا و بخویشتن بردارد تا شکم نرم کند دیگر

طعامی که بکار دارد بگیرد کشنیز خشک و تخم برپهن از هر یکی پنج درم
بکوبند و بر وا افکنند روغن بادام و بخورد نیک باشد **دیگر** باید که
خداوند این علت که گرمی و حرارت دارد گوشت بره و آب غوره و آب
سماق و خل و زیت و روغن بادام و آب خیار و کشنیز تر و آب
کاسنی و آب کاهو و آب کدو و تخم برپهن و برگ چغندر و طفشیل
این چنین چیزها خورد سرد و لطیف تا مزاج را و معده را خنک کند
دیگر ماهی تازه خورد جوشانیده بسرکه **دیگر** خداوند
درد سر که گرمیش بخچه دارد بکار دارد بستانند کشنیز خشک و شکر
سپید از هر یکی دو درمسنگ بکوبند و بر دهان افکنند هر روزی
نافع بود **دیگر** صفت ایارج فیقرا درمسنگی شحم الحنظل دو دانگ
تربد و افتیمون و غاریقون و بسبایج و هلیله زرد از هر یکی دو دانگ
انیسون و نمک نفطی و مقل از هر یکی یکدانگ کثیرا و سقمونیا از هر یکی
دو دانگ این همه بکوبند و باب کرفس حب کنند و بخورد و این یک شربت
است نیک باشد **دیگر حب الصبر** سود دارد درد سر را و چشم را
و خشکی اندام و کل و دنبل را **صفت آن** بستانند صبر سقوطری
یک درمسنگ هلیله زرد و مصطکی و کثیرا و شحم الحنظل و انیسون و سقمونیا
از هر یکی دو دانگ گل سرخ و تربد سپید از هر یکی نیم درمسنگ

افسنتین رومی و غاریقون و ملح هندی از هر یکی یکدانگ و نیم این همه
بکوبند و بیامیزند باب و حب کنند و بخورد و این یک شربت باشد و
منفعت کند **صفت حب الایارج** سود کند دردها را که اندر دماغ
باشد و معده را پاک گرداند و نقی کند **صفت آن** بستانند تربد سپید
مجوف و سورنجان از هر یکی چهار دانگ ایارج فیقرا درمسنگی هلیله
زرد و بوزیدان و صبر سقوطری از هر یکی نیم درمسنگ حب النیل
و ملح هندی و انیسون رومی و سقمونیا از هر یکی یکدانگ و نیم این جمله
بکوبند و بیامیزند باب کرفس حب کنند و بخورد و این یک شربت باشد
صفت حب نیک که بکار دارد درد سر را که کهن گشته باشد و عسر
شده زایل کند بستانند سعد و سنبل و افسنتین رومی و فقاح الاذخر
و تخم کرفس و تخم رازیانج و نانخواه و زیره از هر یکی کفی بجوشانند باب
ناشتا کرده و حب کرده اند و هر شبی بکار دارد باب گرم نیک باشد
دیگر داروی که منفعت کند و نیک باشد درد سر و باد را که از
سردی و رطوبت باشد **صفت آن** بستانند تخم رازیانج و تخم بنجنگشت
از هر یکی دو درمسنگ بکوبند و بیامیزند بروغن بادام و اندر گوش و بینی
چکانند که نیک باشد **دیگر** باید که خداوند این علت غرغره کند
باب خردل و مری و کرمابه بکار دارد و دریا چینها گرم می بوید

نیک باشد **طلی** خداوند این علت این طلی بر سر کند بستانند جندبیدستر
و افیون و فرفیون و فلفل و میعه از هر یکی یک درمسنگ صبر سقوطری
دو درمسنگ این جمله بکوبند و طلی کند بر پیشانی و سر و غذاء این بیمار
آب نخود بود بزیره و روغن جوز و شبت اندر و کرده و مطنجه خورد
بفلفل و خردل و مری تا منفعت کند و نیک باشد **دیگر** باید کی
خداوند این علت پرهیز کند از گوشت گاو و آب سرد و از هریسه
و فقاع و از عصیده و نبیذ ترش تا تواند **حبی نیک** علتهای
سردی را که اندر دماغ بدید آید چون فالج و سکته **صفت آن**
بستانند صبر سقوطری یک درمسنگ شحم الحنظل دو دانگ فرفیون
یکدانگ غاریقون نیم درمسنگ جندبیدستر و جاوشیر و انقوزه و حلتیت
و مقل ازرق از هر یکی دو دانگ سقمونیا ازرق دو دانگ این
همه بکوبند و بیامیزند باب رازیانج و حب کنند و بخورند و این یک
شربت باشد و منفعت کند علتهای را که از سردی بود والله اعلم

باب ششم

اندر علتهای که در دماغ بدین آید چون سکته و فالج و لقوه و رعشه و تشنج و کابوس و سدر و دوار و سرسام سرد و آنچ بدین ماند

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علتها از کمی حرارت باشد

اندر تن و از رطوبتها باشد اندر تن و این علت پیران را بیشتر باشد
و بزمستان افتد و بخار او از باد شمال بود و رومیان این علت را ابلیسبا
خوانند و تازیان ارتعاش گویند و خدر نیز گویند پس چنین گوید محمد
بن زکریا الرازی و چنین گوید بقراط العمیق که این علت را
یکی است و علاج ایشان یکی است چون باریک اندر نگری بچشم خرد
یونانی **تریاک** ترکیب جالینوس که خداوند این علت بکار دارد
سودمند بود علتهای فالج و لقوه و سکته و ارتعاش و صرع را و تن
را پاک کند از فضولها **صفت آن** بستانند زنجبیل و عاقرقرحا و
شونیز و قسط و فلفل و دارفلفل و وج از هر یکی ده درمسنگ
مرزنگوش برگ سداب و حلتیت و جنطیانا و حب الغار و زراوند
و جندبیدستر و شیطرج هندی و خردل از هر یکی پنج درمسنگ انگبین
بلادر زنج درمسنگ این جمله بکوبند و بیامیزند بروغن جوز و بسرشند
با انگبین کف برداشته و بخورد هر روزی چند بندقی بابک و قیه
آب برود نیک باشد **صفت آن** بستانند تخم کرفس و نانخواه و برگ
ابهل و روناس و سنبل از هر یکی کفی بجوشانند بده رطل آب تا
یک رطل باز آید و صافی کند و هر روزی بیست درمسنگ بخورد
با آن تریاک که یاد کردیم که این تریاکیست عظیم نافع و قوی این

علتها را که از بلغم و سردی خیزد و تن را پاک کرده اند اندر ساعت و تن
را گرم کند و نیک باشد گرانی زفان را و این معجونیست مجرب سعوط نیک
علتهای سردی و لقوه و فالج و صرع و بیماریهای را که از سردی و
رطوبت خیزد صفت آن بستانند شحم الحنظل دو دانگ جند بیدستر
یک درمسنگ کندس و فلفل و عرطنیثا و جیلاهنج و بورق سرخ و فربیون
و زهره گاو خشک از هر یکی دو دانگ این همه باریک بکوبد و بیامیزد
باب مرزنجوش و شیاف کند چند عدس و هر شبی یک گلوله
بسایند باب سذاب اما آب مرزنجوش و اما آب فودنج و بینی
اندر کند تا عطسه آورد مرد را معجون الثلیثا سود دارد علتها
صرع را و سکته و فالج و لقوه و تشنج و لرزه و ترسیدن و وسوسه
و خفقان فواد را و آماس شش و بادهای ستبر و درد مفاصل
و علتهای نقرس و درد سر و شقیقه را صفت آن بستانند
زراوند گرد و درونج و مرواریذ و بسد و قرنفل و کهربا و جوز بوا
و تخم سپست و آبهل از هر یکی پنج درمسنگ اشنه دو درمسنگ
بهمن سرخ و بهمن سپید و قاقله و شب یمانی از هر یکی یک درم
زنجبیل و فلفل از هر یکی یک درمسنگ سنبل هندی و ساذج هندی
و مشک از هر یکی نیم درم این جمله بکوبد و بانگبین بسرشد و معجون کند

و بخورد شربت نیم درمسنگ نیک باشد و منفعت کند حب العشره
سود دارد درد مفاصل و نقرس و فالج و بیماریهای را که از سردی
خیزد و ستبر گشته باشد و لنج و علتهای سودا را صفت آن
بستانند حب البلسان و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون و دارچینی
و زعفران و وج و مصطکی رومی و ملح هندی و عصاره افسنتین
و فقاح الاذخر و زراوند گرد از هر یکی یک درم سقمونیا و غاریقون
از هر یکی سه درم صبر سقوطری هفت درم افتیمون اقریطی هفت
درمسنگ بسفایج و شحم الحنظل از هر یکی چهار درم این جمله بکوبند و باب
بسرشد و حب کند و بخورد شربتی از دو سه درمسنگ باب گرم

باب هفتم اندر علتهای سکته و علاجش

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت سکته از غلبهٔ خون
بود و علامتش آن بوذ که رویش سرخ بود و رگهای گردنش و اوداج
بحرکت باشد این علت را علاج رگ فرماید از قیفال گشودن و
حجامت بر ساق کردن و چیزهای لطیف باید زدن که می خورد تا
معده و جگر را خنک کند و اگر این علت سکته از سردی و بلغم باشد علامتش
آن بود که تن بیمار سپید بود پس آن بیمار را ایارج روفس باید
دادن و حب القوقایا ای جالینوس صفت ایارج روفس

بستانند شحم الحنظل بیست درمسنگ سکبینج و جاوشیر از هر یکی هشت
درمسنگ صبر سقوطری پنج درمسنگ خولنجان ده درمسنگ کماذریوس
بیست درمسنگ زرنباد کرد و فلفل سپید از هر یکی پنج درمسنگ
سنبل طیب و سلیخه و دارچینی و زعفران و زنجبیل و جعده و مر
از هر یکی دو درم این جمله بکوبد و بیامیزد بانگبین و بکار دارد
از و شربتی سه درم یک بار شربت دیگر حقنه کند خداوند این علت را
صفتش بستانند شحم الحنظل دو درم بورق ارمنی دو درم مری
ده درم آب چغندر نیم رطل قنطوریون باریک سه درم سذاب
و فودنج از هر یکی کفی سعتر کفی این جمله بجوشانند و صافی کرده اند
و بر وی افکنند سه درمسنگ قطران و سه درم جندبیدستر و سکبینج
و جاوشیر از هر یکی گرم روغن بید انجیر پنج درم اما زیت کهن
و اما روغن شمش و حقنه کند که این حقنه قوی است دیگر باید که
خداوند این علت ریاحینهای گرم ببوید چون سذاب و جندبیدستر
و مشک و غالیه دیگر باید که غرغره کند بخردل و سکنگبین و ایارج
فیقرا و عطسه انگیزاند بدان سعوطی که یاد کردیم فلفل و جندبیدستر
و کندس ببوی گیرد والله اعلم

باب هفتم اندر علتهای فالج و علاجش

و بیامیزد باب بیاز و برگیرد بر فرج در ساعت خون بگشاید دیگر
قرصه مر که فرزندان را از شکم مادر بیرون آورد و خون حیض را بگشاید
صفت آن بستانند دارچینی پنج درم مر دو درم و نیم برگ سذاب خشک
و فودنج و قردمانا و مشک طراشیع و حلتیت و سکبینج و جاوشیر و روناس
از هر یکی دو درم و نیم این جمله بکوبند و قرصه کنند و بخورد هر روزی دو درم
باب ابهل که این قرصه اندر فرزندان را از شکم مادر بیرون آورد
دیگر داروی که فرزندان را از شکم مادر بهتری بیرون آید صفت آن
بستانند مر و جاوشیر و بارزد و سکبینج از هر یکی دو درم و نیم حلتیت
یک درم این همه بکوبند و بیامیزد و قرصه کنند و بخورد هر روزی سه درم و نیم
باب حلبه اما آب خرما اما آب سذاب که این قرصه فرزند را بیرون آورد
که عسر گشته باشد دیگر داروی که فرزند را بیفکند در ساعت صفت آن
بستانند یک رطل نبیذ و حلبه سی درم روناس سی درم و آورس و برگ سذاب
و پوست کبر از هر یکی پنج درم این جمله بکوبند و بجوشانند بآب و صافی کنند
و بر وی افکنند آب سذاب تر سی درم و بخورد بسه روز که فرزند بیفتد
در ساعت دیگر شیاف که بر گیرد صفت آن بستانند سکبینج و مر و جند
از هر یکی سه درم این همه بکوبند و تر کنند باب کرفس و شیاف کنند
چند بلوطی و بر گیرد شب تا روز و اندر آب نشینند و فرج را چرب کنند

بغالیه و بسایذ فرج را نیک اندر آب تا نرم کرداذ ان شاء الله تعالی

باب هشتاد و دوم

اندر علاج حیض زنان آبستن

چنین گویذ محمد بن زکریا الرازی که این علت حیض زنان که گشاده باشد از سببهای سودا باشد و از بلغم فاسد باید که خداوند این علت مطبوخ افتیمون خورد و حب اصطمحیقون و اگر این علت از صفرا باشد پس بخورد مطبوخ خیارشنبر و هلیله و مویز و رگ قیفال بزنذ و میوهای سرد و قابض خورد و بکار دارد اقراص کهربا تا از خون حیض را ببندد صفت آن بستانند تخم مورد و جلنار و املج و خون سیاوشان و کهربا و رامک و گل ارمنی و مازو و کاغذ سوخته از هر یکی ده درم افیون و تخم بنگ از هر یکی نیم درم این همه بکوبند و بخورد هر روزی دو درم با آب مورد یا آب بهی یا آب حب الرمان که این قرص حیض زنان را ببندد در ساعت دیگر قرص طباشیر که خون حیض را ببندد صفت آن بستانند گل سرخ سه درم طباشیر دو درم تخم حماض دشتی سه درم جلنار یک درم این همه بکوبند و بیامیزند بآب مورد و قرص کنند و بخورد شربتی دو درم بآب بهی نیکباشد دیگر این مرهم برگیرد بزیر صفت آن بستانند موم مرداسنگ و اسفیداج از هر یکی دو درم جلنار و روغن گل پارسی از هر یکی چهار درم

این داروها بکوبند و مرهم کنانند بموم و روغن گل پارسی برگیرد نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت آب سماق خورد و آب سیب ترش و معجون سجزنیا دیگر این شیاف برگیرد که زنان را آبستن کند صفت آن بستانند جند بیدستر و میعه و قسط و مقل و ترکرد اند بنبیذ و شیاف کنند بزرگ و بزیر برگیرد بروز و شب و بنزدیک شوی رود و معجون کمونی خورد با نبیذ کهن نیک باشد و زن را آبستن کند ان شاء الله تعالی

باب هشتاد و سوم

اندر علاج آماس قضیب از سردی و گرمی

چنین گویذ محمد بن زکریا که علت آماس قضیب از حرارت گرمی باشد و قضیب سرخ بوذ و گرم پس باید که خداوند این علت را رگ باسلیق بزنند و خون بسیار بردارد و بر قضیب افکند این طلی صفت آن بستانند صندل و مازو و سرکه و برگ کنار تر کنند و بر قضیب افکند نیک باشد دیگر این بر قضیب افکند آرد جو و بدوغ بیامیزد و قضیب و خایه را طلی کند بشب و روز نیکباشد و رگ قیفال بزنذ و اگر چنان باشد که قضیب سرخ نباشد و گرم نبوذ این طلی بر قضیب نهد صفت آن بستانند آرد حلبه و آرد باقلی و آرد نخوذ و ترکرد اند بسرکه و طلی کند بر قضیب و خایه نیکباشد

و اگر چنان باشد که قضیب آماس گرفته باشد سخت و دردی بوذ عظیم پس این طلی کند صفت آن بستانند مویز دانه بیرون کرده و پیه گرده بز و باقلی پخته و روغن گل پارسی از هر یکی ده درم زرده خایه مجند آنک همه داروها باشد و مرهم کرد اند و طلی کند گرم بر قضیب و مثانه و خایه نیکباشد و اگر چنان باشد که قضیب آماس گرفته باشد سخت و مثانه آماس گرفته باشد و سستی اعضا بوذ پس این طلی بکند صفت آن بستانند مصطکی بیست درم پیه خوک ده درم روغن ساق گاو و موم سپید و روغن گل پارسی از هر یکی هشت درم مصطکی بکوبذ و روغن و موم گرم کرد اند و مرهم کنانند و طلی کند بر مثانه و قضیب نیکباشد و اگر چنان باشد که این آماس از حرارت و گرمی باشد این طلی بکند صفت آن بستانند برگ کاهو تر و آرد جو و روغن گل پارسی و زرده خایه از هر یکی یکدرم و مرهم کنانند و طلی کند بر قضیب و مثانه نیک باشد و آماس را بنشاند و حرارت را ساکن کرداند ان شاء الله تعالی

باب هشتاد و چهارم

اندر علتهای فتق و علاج آن

چنین گویذ محمد بن زکریا که این علت فتق از سردی مزاج باشد و مزاجها سرد و تر بیشتر باشد که صفاق و حجاب باریک باشد علاج این علت را

طلی بکند بستانند جوز السرو و سُعد و مُر و مرزنگوش خشک و مازو و اقاقیا و کندر از هر یکی دو درم این همه بکوبند و ترکرد اند بنبیذ کهن و طلی کند بر فتق و بنده سخت نیکباشد دیگر پرهیز کند خداوند این علت از ترها و چیزها باد انگیز تا تواند و بکار دارد معجون گرم چون معجون بلاذری و معجون کمونی نیکباشد صفت آن بستانند فلفل و دارفلفل و هلیله کابلی و بلیله و املج مقشر از هر یکی چهار درم انگبین بلاذر و برنگ و شکر طبرزد و حب الغار و سعد از هر یکی هشت درم این همه بکوبند و بیامیزد بانگبین و معجون کند بخورد از وی شربتی دو درم بآب کرفس نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت فتق که حرکت کردن بر سر طعام و پرهیز کند از تعب و از مستی کردن و از بانگ داشتن و نبیذ که خورد تلخ خورد دیگر بکار دارد معجون دواء المسک گرم که سود کند علتهای فتق را و بادها را ببرد و درد را ساکن کند و سود کند علتهای سودا را صفت آن بستانند زرنباد و درونج و مروارید و بسد و کهربا و ابریشم سوخته از هر یکی سه درم بهمن سرخ و سپید و ساذج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل و اشنه و جند بیدستر و زنجبیل و دارفلفل از هر یکی دو درم این همه بکوبذ و بیامیزد بانگبین و معجون کند و بخورد هر روزی دو درم نیکباشد دیگر ضماد کند خداوند این علت فتق بر شکم و قضیب و مثانه بدین ضماد صفت آن بستانند

مصطکی و پوست کندر و جوز سرو و مُر و عنزروت و ماهی سرشم از هر
دو درم ماهی سرشم تر کنذ اندر سرکه و داروها بر وا فکنذ و طلی کنذ بر قضیب و خا

باب — مشاکرو بیع بندها و درد کمر

یغ درد انکشتا اندر علاج علتهای نقرس سرد و کرم

جنین کویذ محمد بن زکریا که این علت نقرس بیشتر از جماع باشذ از بر
و بر سر نیز بیذا کرده ذ و بیشتر این علت خداوندان نعمت را باشذ و مهتر
را از قبل آنک ایشان را نباشذ که ایشان خداوندان راحتند و تعب
ایشان دور باشذ و اکر جنان باشذ که این علت نقرس از صفرا و حرارت
کرمی باشذ باید که خداوند این علت را بزنند از دست راست و اکر علت
بر دست راست باشذ رک بزند از دست جب و ضماد کنذ بر جایکاه علت
بصندل و ماورد و سرکه بر روز و شب نیکبا شذ و دیکر طلی کنذ اکر حرارت
و کرمی باشذ سخت صفت آن بستانذ فوفل ارمنی و صندل سرخ
و کل سرخ باک کرده و فلفل و شیاف ما میثا و اصول اللفاح و افیون از
هر یکی یکدرم این همه بکوبذ و بیامیزذ بماورد و سرکه طلی کند نیکبا شذ
دیکر طلی کنذ بسرکه و ماورد و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب و آب
کاسنی نیک باشذ این طلی مجربت دیکر ضمادی که نقرس را بکشایذ
که از کرمی و حرارت باشذ صفت آن بستانذ لعاب حلبه و لعاب تخم

و آرد حلبه و آرد تخم کتان از هر یکی بنج درم روغن بابونه یکدرم این
جمله بیامیزذ و طلی کند بر جایکاه علت نیکبا شذ دیکر این طلی کند
نیک که بر نقرس نهذ آنجا که کرمی و حرارتی عظیم باشذ بستانذ آب حی العالم
و آب کاهو و آب بزرقطونا (بارد و بسته الحی) از هر یکی بیست درم صندل سرخ ده درم کافور
دو یکدانک این همه بکوبذ و بیامیزذ بسرکه و ماورد و طلی کند بر جایکاه
علت بشب و روز نیک باشذ دیکر طعام این بیمار آب حصرم باشذ و سماق
و رمان و ریباس این جنین جیزها خورذ تا خون صافی کنذ دیکر آب کدو
بخته خورذ و خربزه زمستانی با شکر و آب جو خورد با شکر نیکبا شذ و اکر
جنان باشذ که با این علت نقرس آماس باشذ و سرخ بوذ بر این طلی
صفت آن بستانذ لعاب و تخم کتان و خطمی و بیه بط و بابونه و بیه
ماکیان این همه بیک بیامیزذ و طلی کند بر جایکاه علت نیکبا شذ دیکر
بخورذ شراب هلیله بستانذ هلیلهٔ زرد مقشر بانزده درم بنفشه
خشک و کل سرخ از هر یکی هفت درم تخم کاسنی بنج درم سورنجان سپید
دو درم این همه بجوشانذ با آب تا هر یکی کردذ بدو رطل آب تا بیک رطل
آیذ و صافی کنذ و بر وا فکنذ شکر سپید دو درم سقمونیا دو دانک و بخورذ تا
شکم نرم کرداند و آن وقت که حرارت کرمی کم کشته باشذ این طلی بکنذ
صفت آن بستانذ آرد جو و خطمی و بجوشانذ با آب یا نبیذ تا ستبر کردذ

و بر کوی کش بر کنذ و جرب کردانذ بروغن بنفشه و طلی کنذ بر جایکاه علت
دیکر باید که خداوند این علت طعام کم خورذ و پرهیز کنذ از نبیذ
و جماع کردن دیکر حب سورنجان که سود کنذ علتهای نقرس را که از
حرارت و کرمی باشذ صفت آن بستانذ سورنجان سپید یکدرم سقمونیا
یکدانک و نیم تخم کرفس یکدانک این جمله بکوبند و حب کرداند و بخورذ نیکبا شذ
دیکر طلی نیک نقرس را بستانذ بیه بط و موم زرد و روغن خیری
از هر یکی بنج درم روغن نرکس بیست درم لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و بیه
ماکیان از هر یکی ده درم این همه بجوشانذ و نیکی بزند علت نهذ نیکبا شذ
دیکر مرهم داخلیون بر نهذ با روغن کل شب تا روز دیکر بستانذ
حلبه و بجوشانذ بنبیذ یا بمی بخته و بر نهذ بر جایکاه علت دیکر طلی نیک علت
نقرس را که از کرمی و حرارت باشذ صفت آن بستانذ مرزنجوش و خطمی
و بزرقطونا و آرد جو و سورنجان و روغن کل با رسی و زرده خایه از هر یکی
بنج درم این جمله بکوبذ و طلی کنذ بر جای علت دیکر حب سورنجان که سود
دارذ درد مفاصل را صفت آن بستانذ صبر و سورنجان و هلیلهٔ زرد
از هر یکی دو درم سقمونیا دو دانک این جمله بکوبذ و حب کرداند و بخورد شربتی
سه درم نیک باشذ ان شاء الله تعالی

باب — مشاکرو

اندر علاج نقرس سرد

جنین کوید محمد بن زکریا الرازی که این علت فالج از غلبهٔ رطوبتها
غلیظ و لزج باشد که جون سردیثم بود باید که خداوند این علت پرهیز
کنذ از سردیها جمله و بدهد خداوند این علت را حب النفط الابیض
سود دارد علتهای لقوه و فالج و قولنج را و بادهای ستبر و بیماریها
را که از رطوبت و سردی خیزد و عرق النسا را صفت آن بستانند
هلیلهٔ زرد مقشر و صبر سقوطری و تخم حرمل و شحم الحنظل و
شاهتره و جند بیدستر و عنزروت و اشق و مقل ازرق و سکبینج
و جاوشیر و صمغ سذاب و نفط سپید از هر یکی یکدرم این جمله
بکوبد و بیامیزد با آب و حب کنذ و بکار دارد از وی شربتی سه درم
تا جهار درم نیک باشد و منفعت کنذ دیکر بکار دارد معجون
فلافلی که سود کنذ علتهای سردی را و رطوبتها را و بلغمها را که لزج
و ستبر کشته باشد جون سردیثم صفت آن بستانند فلفل سیاه
و سپید و دار فلفل از هر یکی سه درم عود البلسان یکدرم و نیم
سنبل الطیب و حماما از هر یکی جهار درم زنجبیل و تخم کرفس و تخم انجدان
(حالها تخم ناجو) رومی و سلیخه و اسارون و راسن خشک از هر یکی یکدرم این جمله
باید کوفتن و بیختن و با انکبین بسرشتن و بکار داشتن تا نیک بود
و منفعت کنذ ضماد دیکر باید برآن جایکاه که ضربه رسیده باشد

این ضماد برنهد دیگر بستانند موم زرد پنج درمسنگ روغن سوسن
و نرگس از هر یکی بیست درم مروجا و شیر از هر یکی پنج درم جندبیدستر
سه درم فرفیون دو درم این جمله داروها بکوبند و بیامیزد بروغنها
گرم و طلی کنذ برجایگاه علت **دیگر طلی نیک** بستانند فرفیون یک درم
جندبیدستر دو درم زیت پنج درم این داروها بکوبد و بیامیزد
بزیت گرم و طلی کنذ برجایگاه علت **دیگر غرغره کنذ** بدین دارو که
نیک باشد فالج و لقوه و سکته و علتهای سردی را صفتش بستانند
ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل
و شونیز و فوذنج و سعتر و اصول السوسن آسمانگون و پوست
رگ کبر از هر یکی دو درم این جمله بکوبد و با انگبین بیامیزد و غرغره
کنذ با آب گرم نیک باشد و منفعت کنذ علتهای را که از سردی بود والله اعلم

باب نهم
اندر علتهای لقوه و علاج آن

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که علاج لقوه همان علاج فالج
باید کردن و سکته که یاد کردیم **جب المنتن** که سود کنذ علتها
لقوه و فالج و قولنج را و دردهای مفاصل و نقرس و بادهای
ستبر و عام بادرا که لزج گشته باشد و دردهای عصب را
و حیض زنان بگشاید **صفت آن** بستانند سکبینج و اشق و جاوشیر

و مقل ازرق و تخم حرمل و شحم الحنظل و صبر سقوطری از هر یکی یک درم
جندبیدستر و فرفیون از هر یکی دو دانگ این جمله بکوبد و بیامیزد
با آب گندنا و حب کنذ و بخورد شربتی از و چهار درم نیک باشد
دیگر بکار دارد معجون مسهل بقراط که سود کنذ نقرس و فالج
و لقوه و دردهای مفاصل و سستی عصبها را و بیماری که از رطوبت
و سردی باشد و درد طحال را و چشم را روشن و گوش را شنوا کنذ
صفت آن بستانند ملح اندرانی سه درم فلفل سیاه دو درم زنجبیل
و زوفای خشک و انجذان و تخم کرفس و ساذج هندی و غاریقون و سقمونیا
و تخم قرطم از هر یکی دو درم این جمله بکوبد و با انگبین بیامیزد و بکار دارد
دیگر اندر دهان گیرد جوز بوا و کندر و بخاید نیک باشد این علت را
علاج تشنج همان فالج و لقوه و سکته باید کردن و آن تریاک جالینوس
بکار دارد که یاد کردیم والله اعلم

باب دهم
اندر علاج علتهای رعشه

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت را پارسیان لرزه
خوانند و این علت از تری و گرانی دماغ باشد و از بخارهای
فاسد و این علت پس چهل و پنج سال مستحکم گردد و علاجش
صعب گردد پس خداوند این علت را نافع باشد گرمابه و عدس

خوردن و گوزنارجیل و آب نخود بروغن زیت و زیره و شبت و خردل
اندرو کرده بود و روغن جوز منفعت کنذ و نیک باشد خوردن این چیزها
این علت را **دیگر** مطنجن خورد بگوشت قمری و سیر و خردل
و قمری و برگ خردل اندرو کرده **دیگر** علاج رعشه همان علاج فالج
و لقوه و سکته باشد که یاد کردیم و آن تریاک بکار دارد که یاد کردیم اندر
علاج دماغ **طلی** که منفعت کنذ علتهای رعشه را نیک باشد **صفت آن**
بستانند جندبیدستر و قسط تلخ از هر یکی ده درمسنگ میعه عسلی پنج درم
این همه بکوبند و بجوشانند بچهل درم زیت و آماروغن جوز و اماشیرج فرو
گیرد و رگهای دست و گردن و میان پشت را و سر را و میان خرزه پشت
گردانند و روز گار دراز این دارو منفعت کنذ و نیک باشد این علت رعشه و فالج
و سستی اندام و در مالند در رگهای درشت و پس چرب کردن اندر تن را
بدین دارو که نیک باشد **دیگر حب رعشه** باید که خداوند این علت
این حب بکار دارد بسالی اندر دو بار بخورد **صفت آن** بستانند عاقرقرحا
و جندبیدستر و شیطرج هندی از هر یکی چهار درم ایارج فیقرا
پنج درم سکبینج و شحم الحنظل از هر یکی چهار درم این جمله بکوبند و بیامیزد
و حب کنذ و بخورد از و شربتی سه درم منفعت کنذ و مجرب است دیگر
باید که خداوند این علت رعشه پرهیز کنذ از آب گرم بر تن ریختن و نیک

باشد اندر گرمابه نشستن گرم گرم و جایگاهی نشیند خشک که آب گرم
بدو نرسد و نیک باشد آب سرد بر تن ریختن و پرهیز کنذ خداوند این
علت از نبیذ خوردن تا تواند و عوض نبیذ آب انگبین خورد چنانک
من صفت کنم بستانند انگبین رطلی و بجوشانند با شش رطل آب و کف
او بر دارد و فرو گیرد چون جلابی بشد و بر وافکنذ فلفل سیاه و زنجبیل
و قرنفل و قرفه و خولنجان و مصطکی رومی و سنبل طیب از هر یکی
مثقالی این جمله بکوبد و برگوی اندر بندد تنک و اندر میان آن جلاب
افکند یک هفته و بکار دارد بجای آب نیک باشد **دیگر** خداوند این
علت را نیک باشد اندر ریگ نگاه کردن و نشستن جایگاه گرم و طعام
کم خوردن و تشنج را هم این علاج باید کردن ان شاء الله عز و جل

باب یازدهم
اندر علاج علتهای صرع که بیفتند

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که رومیان این علت را انیسیا خوانند
و بقراط العمیق چنین گوید که این علت بمشارکت دماغ اندر بود
و قلب و اعضاء رئیسه **دیگر** این علت از بخارهای فاسد خیزد
که از معده بر شود سوی دماغ و هر وقتی دماغ را بجنبانند **دیگر**
باشد که این علت از انداختن نطفه خیزد و اگر چنانک با این علت
گرمی و حرارتی نباشد و مزاج سرد باشد و بلغم غلبه کرده بود خداوند

این علت را بایذکی غرغره کنذ بخردل و سکنکبین وخویشتن را عطسه
انکیزانند بفلفل وکندش دیکر بایذکی سذاب بویذ وغذاء او
آب نخوذ وقلیه ومطنجنه وبکار دارذ حب روفس صفت آن بستانند
صبر سقوطری یکدرم غاریقون نیم درم تربذ وشحم الحنظل ازهریکی دودانک
افسنتین رومی ومصطکی وسنبل طیب ومقل ازرق وزنجبیل
ودارچینی ازهریکی یکدانک ونیم سقمونیا دودانک این همه بکوبند
وبیامیزذ باب وحب کنذ وبدهذ تا بخورذ واین همه یکشربت است وازپس
این بامداذ این مطبوخ بخورذ صفت آن بکیرذ افتیمون اقریطی و
اسطوخودوس ازهریکی پنجدرم بسفایج دودرم بجوشانند بسفایج را
نیک انکه برو افکنذ افتیمون واسطوخودس ویک جوش بدهند وفرو کیرذ
وصافی کنانند واین مطبوخ با آن حب روفس بخورذ نیک باشذ
وپاک کنذ ازین علتها وبکار دارذ معجون جالینوس در بیماریهای
صرع بستانند غاریقون وشاشالیوس وانجدان رومی واسطوخودوس
وغاریقون ازهریکی پنجدرم قردمانا وحلتیث طیب وزراوند کرد
وجندبیدستر وسرخس باغذ ازهریکی ده درم حب البلسان وعود البلسان
ازهریکی دودرم ونیم این جمله بکوبند وبکیرذ عنصل پیاز کوهی بوذ
وآب او بکیرذ وهم چندانی انکبین برو افکنذ وبجوشانذ وداروها همه برو افکنذ

وبجوشانند انکاه که سرد شوذ وبیامیزذ وبکار دارذ واین معجون نیست
مجرب علتهای صرع را واین معجون برابر ایارج روفس است دیکر بکار
دارذ معجون سلیثا که یاذ کردیم اندر علاج دماغ دیکر بایذکه پرهیز کند
خداوند این علت از کرفس وپیاز وسیر وجرجیر وکراث وباقلی و
پرهیز کنذ از بویهای کنده چون قطران وچیزهای کهن هرچند که تواند
ونیک باشد این علت را غرغره کردن بسکنکبین ومری وآب خردل وبوییدن
مشک وغالیه واندر کرمابه رود چنانک عرق نکنذ البته وپرهیز کنذ از
ترها وتخم بنج انکشت وازغوغنج وکرفس وبکار دارذ معجون غیاث والسلام
صفت معجون غیاث بستانند افیون وفرفیون وسنبل وقاقله وعاقرقرحا
وفلفل سپید وعاقرقرحا وتخم بنک ومخ اندرانی وخربق سپید ازهریکی
سه درم این داروها جدا جدا بکوبند وبپیزند وبیامیزند بانکبین خام سپید
ومعجون کنذ بانکبین جوشانیده وکف برکرفته واندر سبوی سبز کنذ واندر
میان جو نهند چهل شبان روز تا غایت باشد ومنفعت کنذ شربتی ازوی
چندانک نخوذی واکر خواهی که بشب وروز شربتی یک حبه باب نیم کرم کوذکا
یک حبه بشیر مادر درد سر را یک حبه باب مرزنکوش درد دندان را یک
حبه برسر دندان نهند وآبش فروبرد بلغم را یک حبه باب کرم غرغره
کنذ سرفه را یک حبه باب رازیانج جوشانیده چندانک یک بار بیاشامذ

درد پهلوی چپ را یک حبه با آب رگ کرفس جوشانیده یکبار بیاشامد درد دل و درد معده را یک حبه با آب زیره جوشانیده قدر یک اشامد درد شکم را که اطلاق باشد و با زنتواند داشتن یکساعت یک حبه با آب مورد جوشانیده چند بخورد کسی که مار و کژدم زده باشد یک حبه با آب برنج کوم کرده درد جگر را یک حبه با آب انگبین اندک مایه درد پشت را یک حبه با آب کرم بجا دری را که خوابش نیاید یک حبه با آب زیره جوشانیده اندک مایه زنی که زاده باشد و اندر شکم درد یابد چون بریدن کارد و خون بسیار رود یک حبه با آب شنبلید جوشانیده چندانک نیم استکره کسی که دایم غمناک باشد بی سببی و دل تنگ باشد یک حبه با آب سپند جوشانیده قدر نیم شکره کسی را دست و پایش هر دو باریک آید یک حبه با آب سیب درد معده و زحیر را یک حبه با آب کراث یک هفته خورد از بن دایم درد طحال را یک حبه با آب سوده و بادکی سرشته کسی را که دل و خاری اندر جایگاهی بر اندام سیده باشد یک حبه با آب نخود کوش بر اندآید بزعفران کسی که از بهر جماع خورد یک حبه با آب نخود چندانک نیم کاسه و کر بیشتر باید نیم مثقال علت صرع را یک حبه با آب کرم نیک باشد و منفعت کند همه دردی را و نکو که سر بهتوی ختم نهلی که منفعت بسیار کند دیگر بگیرند ارد حب قوقای جالینوس بستانند صبر سقوطری و شحم الحنظل و افسنتین رومی و مصطکی و سقمونیا

۵۰

ازرق از هر یکی نیم درم این جمله بکوبند و بیامیزند با آب کرفس و حب کنند و بخورد نیک باشد دیگر اگر چنان باشد که این علت صرع از خون و بلغم ستبر باشد پس دلیل این علت آن بود که روی سرخ باشد و رگها پر گشته باشد و تن عرق کن باشد و کدم... پس این علت را حجامت ساق باید کردن و شکم نرم باید کردن با آب هلیله زرد آن که یاد کردیم اندر باب درد سر که از گرمی بود و پرهیز کند از گوشتها و از حلوا و از شیر و ماست و نبیذ و از طعام خوردن بشب دیگر علاج که بوسیم علاج این علت صرع بود و خداوند این علت را خون باشد و علامتش آن بود که تنش سرخ بود و سرخی چشم باشد بایدکی خداوند این علت را حجامت ساق فرمایند کردن دایم و طعام کوچک خورد تا تواند و اگر چنان باشد که این علت از بلغم باشد پس همان علاج صرع باید کردن بلغمی که نیک باشد

باب دوازدهم اندر علاج سدر و دوار

سر کردیدن

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت را دمیاون افرنیطس خوانند و این علت سدر از آماس دماغ باشد و خلطی صفراوی باشد بیشتر و مقدم دماغ اندر باشد و این از حرارت حمی پیدا باشد و از غم و اندوه پیدا آید و از غلبه خون باشد علامتش آن بود که روی سرخ باشد بلون و رگهای او داج برگشته باشد و ستبر و درد سر باشد علاج این علت

طحال مفروض بود

وضماد کند بر طحال نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب — شصت و چهارم

اندر علاج علتهای استسقا

جنین کوید محمد بن زکریا که این علت استسقا از جکر ابتدا کند و از ضعف
جکر باشد که اندرو بوذ و این علت از سه کونه باشد یکی آن بوذ که همه
تن آماس کرفته باشد و آن را استسقا زقی خوانند دوم استسقا آن بوذ که
دست و پای و چشم آماس کرفته باشد آنرا استسقا لحمی خوانند سوم استسقا
آن بوذ که شکم بزرک کشته باشد چون دست بروی زنی از و بانکی آید
سخت و رکهای تن برخاسته بوذ آن را استسقاء طبلی خوانند
و با این سه کونه استسقای آماس جکر نباشد اکر چنان باشد که
این علت استسقا زقی باشد و حرارت کرمی جکر باشد و آماس همه
تن باشد و آب بیمار سرخ باشد باید که خداوند این علت را
آب کاسنی دهند و سکنکبین خورد و مطبوخ هلیله خورد که شاهتره
اندرو کرده باشد تا شکم نرم کرداند دیکر قرص امیرباریس جالینوس
خورد که سود دارد آماس جکر و استسقا حرارت و کرمی جکر را و منفعت
تب کهن را و تشنکی را بنشاند و نافع بوذ درد طحال را صفت آن
بستانند عصارهٔ امیرباریس چهار درم کل سرخ پاک کرده دو ان و درم
ترنجبین و اصل السوس و تخم خیار باذرنک و طباشیر و سنبل الطیب

عصاره

و عصارهٔ غافث از هر یکی دو درم دارچینی و زراوند و لک منقی
و زعفران از هر یکی یکدرم این همه بکوبند و بیامیزند بلعاب بزرقطونا
و قرصه کنند هر قرصی یکدرم و بکار دارند نیک باشد دیکر بخورد
قرصهٔ ربّ السوس که سود کند آماس جکر و استسقا را که زقی باشد
و حرارت و کرمی را که در جکر معده باشد صفت آن بستانند تخم
خیار مقشر بیست درم تخم خربزهٔ مقشر پنج درم تخم کرفس و تخم کزران
هر یکی دو درم ربّ سوس سه درم این جمله بکوبند بخورند هر روزی پنج درم
با سکنکبین ترش نیک باشد این قرصه بول را بکشاید دیکر بکار دارند
معجون کلکلانه که سود دارد استسقا کرم را صفت آن
بستانند مازریون پرورده بسرکه سه روز و خشک کرده و غاریقون و تربد
سپید از هر یکی پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم هلیلهٔ زرد پنج درم
کل سرخ و تخم کاسنی و تخم خیار از هر یکی دو درم ترنجبین ده درم رب
السوس دو درم ترنجبین بجوشانند بآب و داروها کوفته بر وی افکنند و بخورند
هر روزی دو درم با ده درم آب خیارشنبر نیک باشد دیکر ضماد کنند بر جکر
بستانند بنفشهٔ خشک و کل سرخ و فقاح اذخر و حیّ العالم تازه و صندل
سپید از هر یکی چهار درم قصب الذریره یکمثقال کافور یکدرم این جمله
بکوبند و بستانند موم سپید بیست درم کداخته بروغن کل پارسی و بدین داروها

کوفته بر وی نهند و مرهم کرده اند و بیامیزند و طلی کند بر جکر نیک باشد حرارت
و کرمی جکر را دیکر جتی نیک استسقا زقی را صفت آن بستانند تخم کاسنی
ده درم تخم مازریون و تخم شبث و غاریقون از هر یکی یکدرم تخم خیار مقشر
دو درم این جمله بکوبند و بیامیزند و قرصه کنند ده قرصه و بخورند که این قرصه
منفعت کند عظیم و مجرب و سدّهای جکر بکشاید دیکر بخورند قرص ریوند
سود دارد استسقاء زقی را صفت آن بستانند مازریون پرورده پنج درم
ریوند چینی سه درم غاریقون پنج درم عصارهٔ غافث و تخم کاسنی از هر
یکی سه درم تخم کرفس دو درم و نیم این همه بکوبند و بیامیزند و قرصه کنند
و بخورند از و شربتی دو درم و نیم با آب کرم نیک باشد و اکر چنان باشد که
با این علت استسقای زقی کرمی و حرارتی نباشد و بول بیمار سپید بوذ
بس باید که خداوند این علت استسقا بکار دارد معجون الکرکم جالینوس
که سود دارد درد جکر و طحال و ضعیف معده و بیماریهای را که اندر
شکم باشد و استسقا را و لون را نیکو بکند صفت آن بستانند سنبل و زعفران
و سلیخه از هر یکی دو درم دارچینی و مر و قسط و فقاح اذخر از هر یکی
یکدرم این جمله بکوبند و بیامیزند با نکبین و معجون کنند و بکار دارند نیک باشد دیکر
بکار دارند دواء الکرکم بزرک چنانک یاد کردیم اندر علاج جکر دیکر
دواء الک زعفران جالینوس که سود کند ضعیفی و سردی معده و ابتداء

الاستسقا

استسقا را صفت آن بستانند ریوند چینی سه درم و نیم لک منقا
و قسط و فقاح الغار و ترمس و حلبه و فلفل از هر یکی سه درم این جمله بکوبند
و بیامیزند با نکبین و بکار دارند نیک باشد دیکر معجون القسط که یاد
یاد کردیم اندر علاج درد جکر تا آماس جکر را بکشاید دیکر معجون
کلکلانج سود دارد درد جکر و استسقا را آنجا که کرمی و حرارتی نباشد
صفت آن بستانند برک مازریون پرورده و کوفته و غاریقون و هلیلهٔ
زرد و سکبینج از هر یکی پنج درم اصل السوس سه درم زراوند و عصارهٔ
غافث و سنبل و انیسون از هر یکی دو درم این جمله بکوبند و بیامیزند با نکبین
و معجون کنند و بخورند هر روزی سه درم یا چهار درم نیک باشد و دواء الکرکم
کبیر بکار دارند انک کفتیم و یاد کردیم اندر علاج درد جکر باب رازیانه
و آب کرفس نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب — شصت و پنجم

اندر علاج استسقاء لحمی

جنین کوید محمد بن زکریا که این علت استسقاء لحمی از سردی جکر باشد
و سردی معده و بول بیمار سپید باشد و شکمش کشاده باشد که خداوند
این علت چیزها که کرم دهند تا جکر و معده را کرم کند و بول بیمار بکشاید
بدان داروها که اندر علاج درد جکر سرد یاد کردیم دیکر بکار دارند
دواء الکرکم بزرک همچنانک یاد کردیم اندر علاج درد جکر باب کهها

واین معجون دواء الکرکم بزرک ومعجون دواء الکلکلانج بکار دارد
که مجربست صفت آن بستانند تفاح اذخر وسنبل واسارون وتخم کرفس
کوهی ازهر یکی سه درم عصارهٔ غافت ولک وریوند چینی ازهر یکی
چهار درم مصطکی ورب سوس ازهر یکی یکدرم زعفران نیم درم این جمله
بکوبد وبخورد هر روزی دو درم با سکنکبین نیکباشد دیکر بکار دارد
قرص زرشک بستانند زرشک پنجدرم لک منقی وریوند چینی وعصارهٔ
غافت وانیسون وسنبل طیب ومصطکی از هر یکی یکدرم این جمله بکوبد
وقرص کند باب زرشک وبخورد باب بزورها نیک باشد دیکر طلی نیک
استسقاء زقی را که طلی کند بر تن بستانند سرکین بز کهن وسرکین کاو
خشک وآرد جو وآرد کاورس این همه بکوبد وبیامیزد برکه وطلی کند
برشکم وپیرامن جکر اسایش دهد ونیک باشد بتوفیق خدای عز وجل

باب شصت وششم

اندر علاج استسقاء طبلی

چنین کوید محمد بن زکریا که این علت استسقا طبلی از حرارت وکرمی
باشد اندر جکر واکر بول بیمار سرخ باشد بغایت بس این علت عسر
باشد وعلاج کردن او دشخوارست باید که خداوند این علت را شکم
بکشاید تا آن آب زرد زبر آید دیکر بخورد قرص بنفشه بستانند بنفشه

خشک ده درم

خشک ده درم سقمونیا دو درم این جمله بکوبد وبیامیزد بلعاب بزر قطونا
وقرص کند ده قرصه وبخورد هر روزی دو قرصه با پنجدرم شکر وسه درم
ترنجبین نیکباشد دیکر خداوند این علت بستانند اصل السوس پنجدرم
هلیله زرد بی درم این جمله بکوبد وبخورد تا آن زردی بزبر آورد وساکن
کند دیکر ان قرصها ومعجونها بکار دارد که یاد کردیم واکر چنان باشد کی
این علت استسقا طبلی از سردی جکر ومعده باشد وباد بود وانجا کرمی
وحرارتی نباشد وبول بیمار سپید بود بکار دارد معجون سکبینج
بستانند انیسون وتخم کرفس کوهی وفطر وفلفل سیاه وحب الغار وشونیز وتخم
وجند بیدستر وقردمانا وسنبل وسعد وحب البلسان وجاوشیر وحلتیت
وانجدان واسارون وزعفران ازهر یکی یکدرم سکبینج وباذام تلخ وبرک
سذاب خشک وزیره ونانخواه وسعتر ودوقو وخولنجان وفودنج خشک
وکعبک او وسوخته وجعده وزنجبیل وغاریقون وحماما ازهر یکی دو درم این
جمله بکوبد وبیامیزد بانکبین ومعجون کند وبخورد هر روزی جندجوزی با
ده درم نبیذ کهن نیکباشد واکر چنان باشد که این علت استسقا از کرمی
وحرارت باشد شکم نرم کند بدان داروها که یاد کردیم وقرصها و
میوهای قابض خورد ترش نیکباشد واندر آب سرد نشیند وآن طلی
برشکم کند که اندر علاج استسقا زقی یاد کردیم دیکر طلی نیک استسقا
را

که ازسردی باشد واز برودت جگر صفت آن بستانند نشادر
اکلیل الملک واشنه وتخم کرفس وحماما وبرگ الغار وانیسون ورازیانج
واصل سوس وسعد وسلیخه وزعفران وکندر ومیعه ومر از هر یکی یکدرم
موم یک رطل انگبین وپیه بط وروغن صنوبر از هر سه یک رطل جاوشیر
سه درم این همه بکوبند وبیامیزند بنبیذ وموم گداخته و داروها کوفته
وروغن صنوبر وپیه بط گداخته باموم واین داروها برو نهند ومرهم سازد
وطلی کنند برشکم مستسقی طبلی استسقا طبلی را از سردی بود وبادها
را سود مند ونافع نیک باشد ومنفعت یابد ان شاالله تعالی

باب شصت وهفتم

اندر علاج علتهای شکم و زحیر

جنین گوید محمد بن زکریا که این علت زحیر شکم از بسیار گونه است
وعلاج او صعب ودشخوارست زیرا که این علت اندر باطن است نه ظاهر
اگر چنان باشد که این علت شکم انجا گرمی وحرارتی نباشد وتشنگی نبود
باید که خداوند این علت آب گرم خورد وکلها به رفتن بکار دارد
وبخورد قرصه نانخواه که سود دارد کسی را شکمش همی رود وفسادی
اندر معده باشد وباد وقرقر اندر شکم باشد وحرارت وگرمی نباشد
آنجا صفت آن بستانند نانخواه وکندر وجلنار از هر یکی دو درم این

نانخواه بیخ اجغون

جمله بکوبند وبیامیزند بمویز ده درم وبخورد هر بامداد وشبانگاه نیکباشد
وقرص کهربا زو بخورد وخرنوب نبطی از هر یکی پنج درم نانخواه
وکندر از هر یکی سه درم وج وابهل وتخم کرفس ورازیانج از هر یکی
یکدرم ونیم این همه بکوبند وبیامیزند ببیست درم مویز وهر روزی بخورد
چند جوزی بامداد وشبانگاه نیکبا شد واگر چنان باشد که با این علت
شکم گرمی وحرارتی باشد سفوف حب الرمان مجرب صفت آن
بستانند حب الرمان برشته ترش وکوفته صد درم گرویا پرورده اندر
سرکه وخشک کرده وبرشته بیست درم کزمازو وخرنوب نبطی از هر یکی
ده درم کشنیز پرورده اندر سرکه وبرشته بیست درم سماق وجلنار
از هر یکی پانزده درم این جمله بکوبند وهر روزی بخورد سه درم نیکبا شد
دیگر این شراب بخورد که شکم ببندد صفت آن بستاند آب بهی ترش
یک رطل نبیذ کهن نیم رطل این همه بجوشانند وصافی کنند وبرو افکند
سک المسک سه درم وبخورد تا شکم ببندد وخون را باز گیرد واگر چنان
باشد که فسادی باشد اندر معده وسستی وشکم نرم بود وخون همی رود
وطعام نخواهد به کار دارد جوارش جوزی تا شکم را ببندد وبادها را
براند صفت ان بستانند دانه انگور وباسرکه نیم رطل خرنوب
الشوک وجلنار وکندر وکزمازو از هر یکی ده درم نانخواه پانزده درم

دانه مورد خشک و مصطکی و سُعد و سنبل طیب از هر یکی . بنجدرم این جمله
بکوبذ و بیامیزذ با انگبین و معجون کند و بخورذ هر روزی جند جوزی بامداذ
و شبانگاه نیکبا شذ دیگر خداوند این علت آب گرم خورذ و از گوشت پرهیز
کنذ و اگر گوشت آرزو کند بس گوشت کبک و تیهو بجشک خورذ برشته بروغن جوز و آب
حصرم و آب سماق و آب حب الرمان خورذ و موی نیکبا شذ و غذا را این بهار
حب الرمان ترش و مویز سیاه از هر یکی سی درم این جمله بکوبند و برو نهند
سعتر و نعنع خشک و تر و کشنیز خشک و تر و آب خردل اندرو کرده
و بخورذ دیگر زردهٔ خایه خورذ خشک برشته با زیره تا شکم ببندذ دیگر
بگیرذ آرد سنجد و آرد حب الرمان و آرد امروذ و آرد سیب و آرد کاورس
و آرد برنج و آرد بلوط و خرنوب از هر یکی ده درم این جمله بکوبذ و بخورذ
هر روزی تا شکم نرم کرد اند و اگر جنان باشذ که شکم می رود و گرمی و حرارتی
باشذ و تشنگی بست جو خورذ با صمغ عربی هر روزی تا از شکم گرمی بیرون
آورذ و ساکن کنذ و درد بنشاند دیگر شراب جو بخورذ تا شکم ببندذ و گرمی
و حرارت ساکن کند صفت آن بستاند جو پوست کنده و خشخاش برشته
این جمله بکوبذ و بجوشاند با آب و بر و افکند پوست خشخاش ۲ درم و صافی
کنذ و بخورذ هر روزی تا شکم ببندذ و ساکن بکنذ دیگر این شراب حب الرمان
بخورذ تا شکم ببندذ و حرارت و گرمی ساکن کند صفت آن بستاند آرد

جو بریان کرده و آب حب الرمان ترش بریان کرده از هر یکی نیم رطل
این جمله بجوشانذ بسه رطل آب تا بیک رطل باز آیذ و هر روزی بخورذ
بناشتا نیک باشذ دیگر دوغ ترش خورذ با کعک بستاند دوغ ترش
یک رطل و کعک پنجاه درم بکوبذ و بر افکنذ صمغ عربی پنج درم و بخورذ هر
روزی نیکبا شذ دیگر سفوف کهربا سوذ دارذ علتهای شکم را که خون
همی او رود و دردی عظیم کنذ و حرارتی عظیم باشذ صفت آن بستانذ
جلنار و گزمازو و خون سیاوشان از هر یکی ۲ درم کهربا جهار درم
گل رومی بنجدرم افیون نیم درم طباشیر مروارید نیم درم صمغ عربی ۲ درم
این همه بکوبذ و قرصه کند و بخورذ هر روزی ۲ درم نیکبا شذ
با آب بهی دیگر این قرص قرص را که اندر روذ کان باشذ نیک بوذ
دیگر بخورذ سفوف جلنار سوذ دارذ درد شکم را که همی روذ و خون
و قرح را که اندر روذ کان بوذ صفت آن بستانذ پوست خشخاش
پنج درم جلنار ۲ درم سر آنار ترش دو درم مازوی سبز یکدرم و نیم
این جمله بکوبذ و بخورذ هر روزی ۲ درم با آب بهی نیکبا شذ دیگر سفوف
نیک که شکم را ببنذذ و خون باز گیرد که از گرمی و حرارتی باشذ و شکم ببندذ
در ساعت صفت آن بستانذ افیون یکدرم اقاقیا دو درم
گزمازو و سماق منقا و تخم مورد از هر یکی بنجدرم این همه بکوبذ و بیامیزذ

باب سیب وبخورد ازو شربتی یکدرم ونیم بآب مورد نیک باشد
دیگر خداوند این علت بخورد شیر بز وشیر گاو وسفوف علتهای
زحیر را وخون را که از شکم می رود ودردی باشد عظیم صفت آن
بستاند صمغ عربی وبزر قطونا بریان کرده از هر یکی دو درم مصطکی یکدرم
تخم شاه سفرم دو درم این همه بکوبد مگر بزر قطونا وبخورد بامداد
وشبانگاه نیکباشد دیگر باید که خداوند این علت قرص طباشیر بخورد
با نبید مثلث واگر چنان باشد که با این علت شکم گرمی وحرارتی باشد
وخون می آید از شکم بخورد سفوف سماق جالینوس بستاند سماق
منقا وتخم مورد از هر یکی دو درم صمغ عربی وتخم حماض ونشاسته وزعفران
از هر یکی دو درم این جمله بکوبد وبخورد هر روزی دو درم ونیم بآب سرد
نیکباشد دیگر سفوف حب العنب که سود دارد علتهای شکم را که همی
رود وخون وزحیر باشد صفت آن بگیرد تخم مورد وسماق منقا
از هر یکی یکدرم تخم مویز وصمغ عربی از هر یکی دو درم مصطکی وجلنار
از هر یکی نیم درم این همه بکوبد وبخورد هر روزی ۲ درم بآب بهی نیکباشد
دیگر سفوف خرنوب که سود کند علتهای شکم را که همی رود وخون وزحیر
باشد وشدتی باشد الیم صفت آن بستاند خرنوب نبطی دو درم بلوط
وشاه بلوط از هر یکی یکدرم تخم مویز یکدرم تخم مورد دو درم بآب بهی نیکباشد

آس یعنی مورد دانه او

سفوف حب الآس سود دارد علتهای شکم را که خون همی رود وزحیر
باشد ودردی عظیم بود صفت آن بستاند سماق منقا دو درم تخم مورد
یکدرم ونیم حب الرمان ترش یکدرم خرنوب نبطی سه درم صمغ عربی جلنار
از هر یکی یکدرم این جمله بکوبد وبخورد هر روزی سه درم بآب بهی نیکباشد
دیگر سفوف خشخاش جالینوس سود دارد علتهای شکم را که می رود
خون وزحیر از شکم باز دارد وببندد صفت آن بستاند تخم حماض
دشتی منقا وتخم مویز وصمغ عربی از هر یکی چهار درم تخم مورد وبلوط
از هر یکی ۲ درم تخم خشخاش دو درم این جمله بکوبد وبخورد هر روزی ۲ درم
بآب بهی یا آب سماق نیکباشد دیگر سفوف کمون که سود کند علتهای
شکم را که خون همی رود وزحیر باشد وسستی معده صفت آن بستاند
خرنوب نبطی منقا وزیره کرمانی پرورده اندر سرکه شبی وروزی و
بریان کرده وسماق منقا وتخم مورد وآرد نبق وبلوط وکثیرا بریان کرده
ومصطکی از هر یکی یکدرم این جمله بکوبد وبخورد هر روزی ۲ درم بآب
بهی نیکباشد دیگر شیاف زحیر جالینوس که برگیرد تا شکم ببندد
وخون باز دارد از مقعد ودرد ساکن کند صفت آن بستاند اقاقیا
وصمغ عربی وشروانیون وگل ارمنی ومازو وتخم بنگ وکندر وازهر یکی
دو درم این جمله بکوبد وبیامیزد بآب سماق وشیاف کرد اندر چند بلوطی

وبخورد نیکبا شذ دیگر شیاف زحیر جالینوس که سود کند علتهای
شکم را و زحیر را و خون را که از مقعد آیذ و در مقعد آیذ سخت
صفت آن بستاند افیون دو درم جلنار یکدرم نشاسته و زعفران
و کندر و مر از هر یکی دو درم این جمله بکوبذ و بیامیزذ بسپیده خایه
و شیاف کرداند خذ استخوان اسپنجد یا استخوان خرما و زیر بگیرد
نیکبا شذ و ترحو زایل کند و شکم ببندذ و سودمند بوذ و اگر چنان باشد
ریش و قرحه اندر روذکان زیرین باشذ پس حقنه کند بدین
حقنها صفت آن بستاند برنج و جو مقشر از هر یکی کفی بجوشانند به آب
صافی کرده اند و بروا افکنذ اسفیذاج یکدرم روغن گل پارسی دو درم با زرده
خایه حقنه کند نیکبا شذ دیگر حقنه نیک که درد شکم باشذ و شدتی
عظیم باشذ و خون از مقعد با فواط آیذ و قرحه باشذ سخت اندر روذکان
صفت آن بستانذ پیه بز و بجوشانند با آب جو و صافی کنند و برو
افکنذ برنج پخته و روغن گل بادم از هر یکی بیست درم و بستانذ اقاقیا یکدرم
صمغ عربی و اسفیذاج از هر یکی یکدرم این جمله بکوبد و بیامیزذ بسپیده
خایه و بروا افکنذ و حقنه کند نیکبا شذ و اگر چنان باشذ که اندر روذکان
قرحه باشد عظیم و شدتی باشد سخت و رطوبتی و عفونتی بوذ پس خداوند
این علت را حقنه ذرنیخ جالینوس باید کردن صفت آن بستاند

نان سوخته

شبایع. زم

نان سوخته یک درم زرنیخ سرخ و زرد و روی سوخته و شب و مازو
و اهک سوخته آب نارسیذه از هر یکی نیم درم افیون دو درم این همه
بکوبذ و حقنه کنذ نیکبا شذ دیگر حقنه نیک قرحه را که اندر روذکان
بوذ و خون آیذ و با خون ریم باشذ و شدتی باشذ عظیم این حقنه لتین
جالینوس بکند صفت آن بستاند اسفیذاج شش درم کاغذ سوخته
چهار درم صمغ عربی نیم درم جلنار دو درم افیون و مامیران از هر یکی
یکدرم عصاره لحیة التیس سه درم اقاقیا و نان سوخته و خون شاوشان
از هر یکی دو درم و نیم این جمله بکوبذ حقنه کنذ با آب لسان الحمل
دیگر باید که خداوند این علت مزورها خورد از حب الرمان و بهی خورد
و ارد نخود خورد و جوارش رب السفرجل خورد نیکبا شذ و اگر چنان
باشذ که این علت شکم کهن گشته باشذ و از بعد علتهای کرم بدید آمده
بوذ و دراز گشته بس باید که خداوند این علت سکبا خورد از گوشت گاو
کرده و کعک اندرو کرده بروزی دو بار یک بار و مداومت نماید بدین داروها
تا معده باصلاح آیذ ان شاء الله تعالی

باب شصت هشتم

اندر علاج شحج روذگانی شکم

یعنی جیر کرم آمدن بلغم از روده

چنین گوید محمد بن زکریا باید که خداوند این علت را بدهذ سفوف

الطین

تخم بازرنگ تخم بارتنگ

صفت آن بستاند بزرقطونا بریان کرده بیست درم تخم لسان الحمل
ده درم تخم بن‌بهش و تخم ریحان بریان کرده از هر یکی ده درم گل ارمنی
و صمغ عربی از هر یکی سه درم این همه بکوبد و بخورد هر روزی سه درم
با آب سرد نیکباشد این سفوف حرارت و گرمی را که اندر شکم باشد
و شکم همی رود دیگر بخورد سفوف بزرقطونا و مجربست شکم را که
همی رود و آنجا گرمی و حرارتی باشد عظیم صفت آن بستاند بزرقطونا
بریان کرده و صمغ عربی و گل ارمنی از هر یکی دو درم این همه بکوبد
مگر بزرقطونا و بخورد هر روزی دو درم با آب بهی یا آب سرد نیکباشد
دیگر سفوف خرنوب مجربست و قوی شکم را ببندد که سختی باشد
عظیم صفت آن بستاند مازو و خرنوب نبطی و گلنار و کندر و جلنار
از هر یکی سه درم افیون و صمغ عربی از هر یکی یکدرم و نیم این جمله بکوبد
و بخورد هر روزی دو درم نیکباشد دیگر قرص طباشیر مجربست شکم
را که همی رود و زحیر و خون باشد و حرارت و گرمی و دردی باشد
اندر شکم سخت صفت آن بستاند گل سرخ و طباشیر و تخم حماض
و تخم بن‌بهش از هر یکی پنجدرم سماق سه درم جلنار دو درم صمغ عربی
یکدرم و نیم پوست خشخاش دو درم این جمله بکوبد و قرصه کند با آب
سماق و بخورد هر روزی سه درم با آب بهی با قیراطی افیون نیکباشد

زرده خایه یعنی تخم مرغ

واین بیمار را غذا زردهٔ خایه برشته خورد با سرکه و حصرم و حب
الرمان و سماق و مویز خورد نیکباشد و اگر چنان باشد که خداوند
این علت گوشت آرزو کند پس گوشت طیهوج خورد و فروج بریان
کرده و اگر گرمی و حرارت نباشد و تا تواند آب کم خورد و نبیذ مویز
کهن قوی خورد و اگر چنان باشد که این علت زحیر و خون که از شکم
آید کهن گشته بود و خون بارم بود و آنجا حرارتی و گرمی نباشد
بخورد معجون المیعه بستاند افیون و جندبیدستر و اسارون
و میعه سایله و تخم بنگ سیاه و مر و کندر نر از هر یکی دو درم این جمله
بکوبد و بیامیزد با انگبین و بخورد هر روزی دو درم نیکباشد دیگر
سفوف الفلق که سود دارد علتهای شکم را که خون و زحیر باشد
صفت آن بستاند مازو و پوست انار و کعک از هر یکی یکدرم کندر نیم
تخم بنگ یکدانگ نیم افیون یکدانگ این جمله بکوبد و بخورد و این بکثرت
باشد دیگر سفوف که شکم را ببندد اندر ساعت صفت آن
بستاند مازو و کندر و پوست انار از هر یکی پنجدرم نانخواه دو درم
و نیم تخم ترب دو درم و نیم افیون یک مثقال این جمله بکوبد و بخورد
هر روزی دو درم که این در ساعت شکم ببندد دیگر قرصهٔ زحیر
بستاند تخم بنگ سپید و تخم شبث و رازیانج از هر یکی پنجدرم نانخواه دو

درم

درم و نیم

دوری

انیسون سه درم تخم کرفس ده درم این جمله بکو بذ و قرصه کنذ و بخورذ هر
دو درم با آب سرد نیکبا شذ و اگر جنان باشذ که این علت شکم کهن گشته
باشذ و خون و ریم آیذ و دردی باشذ سخت و خون آیذ بکار دارذ
سفوف کندر جالینوس بستانذ کندر و صمغ عربی و مازو و پوست
انار و جلنار و سماق و خرنوب شامی و زعفران از هر یکی دو درم
این جمله بکو بذ و بیامیزد با آب مورد و بخورذ هر روزی دو درم با آب
مورد نیکبا شذ سفوف اقاقیا شکم را ببندذ و درد سخت را ساکن کنذ
و خون و زحیر باز دارذ صفت آن بستانذ اقاقیا و پوست انار
از هر یکی دو درم این همه بکو بذ و بخورذ هر روزی دو درم نیکباشذ
دیگر سفوف زیره که شکم را ببندذ و خون و زحیر را باز دارذ صفت
آن بستانذ زیره پرورده اندر سرکه و بریان کرده و خرنوب نبطی
و تخم مورد و سماق و کشنیز خشک بریان کرده و بلوط بریان کرده
اندر سرکه و حب الرمان بریان کرده و تخم سپندان بریان کرده
از هر یکی ده درم این جمله بکو بذ و بخورذ هر روزی دو درم مصطکی دو درم
با آب سماق بخورذ نیکبا شذ دیگر قرص سلیخه شکم ببندذ و خون
و زحیر را باز دارذ صفت آن بستانذ سلیخه و گل دومی و صمغ
عربی از هر یکی جهار درم گل سرخ پاک کرده و جلنار از هر یکی هشت درم

خون بسیار رفتن و تخم کرفس و مازو و جلنار
و افیون و گل ارمنی از هر یکی سه درم

این جمله بکو بذ و بیامیزد با آب جلنار و بخورذ شربتی از و دو درم مثقال
دیگر قرصه بسّذ که خون شکم ببندذ و از آن معده بستانذ بسّذ
دو درم کندر و اقاقیا و جلنار از هر یکی جهار درم صمغ عربی نیم درم
دارجینی نیم درم این همه بکو بذ و بیامیزد بسپیذهٔ خایه و قرصه
کرده اند هر قرصهٔ یکدرم و بخورذ هر روز قرصه نیک باشذ دیگر بخورذ
قرصهٔ لحیة التیس که خون و زحیر شکم ببندذ و سود کنذ قرحه را که
اندر روذکانی باشذ صفت آن بستانذ مازوی بریان کرده و سماق
و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و شب یمانی یعنی زمه و مر و سر انار و جلنار
از هر یکی سه درم این جمله بکو بذ و بیامیزذ با آب لسان الحمل و قرصه
کنذ از هر یکی سه درم این جمله بکو بذ و بیامیزذ و هر روزی بخورذ یک
قرصه نیک باشذ و اگر جنان باشذ که خداوند این علت دارو نتوا
[illegible] و سخت ضعیف باشذ ضماد کنذ بر شکم تا شکم ببندذ ضماد
بستانذ اقاقیا و رامک و مر و کندر و سعد و اذخر و سنبل و مصطکی
از هر یکی کفی کعک دو کف این جمله بکو بذ و بیامیزذ بنبیذ کهن
یا آب بهی و طلی کنذ بر شکم تا شکم را ببندد دیگر ضماد نیک که بر
شکم طلی کنذ شکم را ببندذ جون نتوانذ خوردن صفت آن
بستانذ گل سرخ و صندل سپیذ و تخم مورد و جلنار و لاذن و رامک

از هر یکی نیم درم جفت بلوط و اقاقیا و پوست کندر و قرنفل و جوز بویا
از هر یکی یکدرم این جمله یکی بد و بیامیزد با آب مورد یا آب سیب یا آب
بهی و طلی کند بر شکم نیک باشد دیگر ضماد بر شکم کند تا قی و زحیر را ببندد
صفت آن بستاند افسنتین رومی و مصطکی از هر یکی شش درم
صبر سقوطری سه درم این جمله بکوبد و بیامیزد با آب بهی و گل سرخ
و طلی کند بر شکم نیک باشد دیگر ضماد بر شکم کند شکم ببندد بستاند
لاذن شش درم اقاقیا سه درم موم سپید دوازده درم این جمله داروها
یکی بد و موم گداخته بروغن مورد و داروها بر وا افکند و اندر هاون نرم
کرده اند و طلی کند بر شکم نیک باشد دیگر مرهم نیک که منفعت کند درد
مقعد و علتهای زحیر را صفت آن بستاند عنب الثعلب [illegible] و روغن
یعنی گل گلاب
گل بادیه و آرد عدس و گل سرخ و پوست انار و مورد اسنک از هر یکی
دو درم این جمله یکی بد و مرهم کرده اند بروغن گل و طلی کند بر مقعد
نیک باشد دیگر مرهم کافوری که سود کند درد مقعد و زحیر را
آنجا که حرارتی و گرمی باشد بر مقعد کند تا ساکن بباشد و زحیر
ببرد صفت آن بستاند موم مصفی دو درم روغن گل پارسی ده درم
اسفیداج بلخی ده درم مرداسنگ پرورده دو درم نشاسته و کافور
و افیون از هر یکی یکدرم این جمله مرهم کرده اند با تش و بنهد تا سرد شود

و بر وا افکند سپیده خایه و مرهم کرده اند اندر هاون و بر مقعد کند
تا درد ساکن بباشد دیگر شیاف زحیر که برگیرد تا شکم را ببندد
و خون باز دارد از مقعد و این شیاف مجرب صفت آن
بستاند زعفران و کندر و حضض از هر یکی دو درم افیون چهار
درم این همه یکی بد و بیامیزد بزرده خایه و شیاف کرده اند چند
استخوان سنجد و برگیرد نیک باشد دیگر شیاف زحیر که برگیرد
تا خون از محل ببندد که درد باشد عظیم اندر مقعد و شکم همی رود
صفت آن بستاند کندر نیم درم مر هفت درم زعفران نیم درم
اقاقیا دو درم خون سیاوشان دو درم این همه یکی بد و بیامیزد
با آب بنگ و فتیله کرده اند هر شیافی چند بلوطی و برگیرد که این شیاف
سخت نیک است دیگر شیاف زحیر که برگیرد تا خون ببندد از مقعد
که دردی باشد سخت و شکم همی رود صفت آن بستاند مر و افیون
و کندر و زعفران از هر یکی یکدرم این جمله بکوبد و بیامیزد با آب کشنیز
آنگاه لسان الحمل و فتیله کند چند بلوطی و برگیرد شب و روز نیک باشد
دیگر شیاف زحیر که خون را ببندد از مقعد و شکم که دردی با
سخت صفت آن بستاند افیون و مر و اقاقیا و تخم بنگ و صمغ عربی
و بنج مرمان کرده (?) از هر یکی یکدرم این همه بکوبد و بیامیزد با آب مورد

وشیاف کنذ جذ بلوطی وبرکیرذ نیکبا شذ واکرچنان باشذ که این درد
شکم ذرد روذکانی باشذ ودرد سره وشکم همی روذ عظیم بر این
حقنه بکنذ صفت ان بستانذ برنج وارزن وبلوط از هر یک کفی مازو
پنج بشمار این همه بکوبذ وبجوشانذ وبدست بزنذ وصافی کنذ
وبر وافکنذ اسفیذاج ده درم مرداسنگ یکدرم زردهٔ خایه سه زرده
وبر وافکنذ روغن کل با دسه بخدرم کاغذ سوخته یکدرم این همه بر و
افکنذ نیکبا شذ واکرچنان باشذ که اندر مقعد دردی باشذ عظیم پس
حقنه کنذ هر شبی بروغن کل با دسه کرم کرده دیکر حقنه کنذ باب برنج
وکاورس وپیه بط یا بز کذاخته نیکبا شذ دیکر حقنه کنذ بپیه بز
وبخورذ دیکر حقنه جالینوس مجرب توحد را که اندر روذکانی
باشذ وخون واستطلاق باشذ عظیم ودردی بوذ سخت صفت ان
بستانذ شرخ هفت درم ذرنیخ زرد دوازده درم آهک آب نارسیذه
سه درم کاغذ سوخته ده درم ازجمله بکوبذ وبیامیزذ بلعاب بزرقطونا
وبجوشانذ باب وبر وافکنذ برنج وآب مورد وپیه بز وحقنه کنذ نیکبا شذ
واکرچنان باشذ که این علت از کرمی وحرارت باشذ حقنه کنذ بدین حقنه
صفت آن بستانذ پوست انار وتخم مورد وتخم سیب وتخم بهی وتخم
امروذ این همه بکوبذ وبر وافکنذ برنج وبجوشانذ وصافی کنذ وحقنه کنذ
نیکبا شذ

باب شصت نهم

اندر علاج علتهای بواسیر ومقعده

چنین کویذ محمد بن زکریا که این علت بواسیر از خون سودا بوذ وابتدا
کنذ که نشیب کیرذ واز طحال فروذ آیذ بعروقها وره جویذ که بیرون آیذ
پس مقعد را بینذ تنک تر جایکاهی ونرم تر انجا قرار کیرذ وبیایذ وزیادت
شوذ بروزکار دراز پس باید که علاج کنیم این علت را زوذ واکرچنان
باشذ که خون آیذ از بواسیر مقعد ودرد کنذ پس این قرصه کهربا بخورذ
تا خون را ببندذ از مقعد صفت آن بستانذ کهربا وصمغ عربی و لک
وجلنار ومازو از هر یکی پنج درم کندر دو درم افیون سه درم این جمله
بکوبذ وبیامیزذ بلعاب بزرقطونا وقرصه کنذ وبخورذ هر روزی دو درم
باب سماق نیکبا شذ وغذا این بیمار سماقیه باشذ وچیزهای قابض
خورذ نیک باشذ واکرچنان باشذ که شکم بسته باشذ ودرد مقعد با
بخورذ حب سکبینج بستانذ هلیلهٔ سیاه وهلیله کابلی از هر یکی ده درم
سکبینج سه درم تخم سپندان سپید دو درم مقل یازده درم این جمله
بکوبذ ومقل وسکبینج تر کرده اند اندر آب کراث وداروها بر و
افکنذ وحب کنذ وبخورذ بامداذ وشبانکاه اکر شکم بسته باشذ سه
درم نیک باشذ واکرچنان باشذ که خداوند این علت را دل کویذ

وروی او زرد بوذ بخورذ این قرصهٔ کهربا تا خون بواسیر خشک کرداند
وببندذ وزنان راحیض ببندذ صفت آن بستانذ مازو وکندر و
وجلنار وکهربا وکل آهن از هر یکی بنجدرم مصطکی یکدرم ونیم
افیون یکدرم تخم بنک دو درم این همه بکوبذ وبیامیزذ سماق وقرص
کرده انذ وبخورذ هر روزی دو درم نیکبا شذ واکر چنان باشذ که مقعد
آماس کرفته باشذ ودرد بواسیر بوذ عظیم این ضماد بکنذ تا
آن درد ساکن شوذ صفت آن بستانذ اکلیل الملک بجوشانذ
تا هرتیه کنذ وبروافکنذ زعفران یکدرم زردهٔ خایهٔ بخته دو درم
ونیم افیون وآرد تخم کتان وآرد حلبه وخطمی سپیذ از هر یکی بنجدرم
این جمله بکوبذ وبیامیزذ بی بخته واندر رکوی بنده وبروافکنذ روغن
حل وضماد کنذ برمقعد نیک باشذ دیکر ضماد کنذ بروغن کل یا ربی
ومقل ازرق نیکبا شذ وباشذ که خداوند این علت بواسیر بکار
دارذ معجون فنجنوش چنانک یاذ کردیم اندر علاج درد مقعد
دیکر داروی که بواسیر ببرذ بی آهن صفت آن بستانذ سرکین
کبوتر وسرکین خروس این هر دو بیامیزذ بروغن زیت وطلی کنذ
بر بواسیر نیک باشذ ومنفعت یابذ ان شاء الله تعالی

باب هفتادم اندر علاج علتهای درد وبیرون آمدن مقعد

چنین کویذ محمد بن زکریا که این علت درد مقعد از بسیار کونه با
بس اکر چنان باشذ که با درد مقعد آماس باشذ وخون بواسیر
بوذ بکیرذ بیاز سپیذ وبجوشانذ بآب تا هریسه کردذ وبیامیزذ بروغن
کاو ومرهم کرده انذ وضماد کنذ برمقعد نیکبا شذ واکر با درد مقعد
آماسی بوذ سخت این دارو برنهذ صفت آن بستانذ زردهٔ خایه
ومیان نان کرمه از هر یکی ده درم این همه بکوبذ وبیامیزذ
بی بخته وبروافکنذ افیون یکدانک زعفران دودانک وضماد کنذ
برمقعد نیک باشذ دیکر روغنی که درد مقعد ودرد بواسیر را ساکن
کنذ صفت آن بستانذ روغن شمشه ده درم مقل ازرق دو درم
میعهٔ سایله یکدرم سکبینج دو درم جند بیدستر نیم درم افیون
نیم درم مقل وسکبینج ترکرده اند اندر روغن وداروها کوفته بروافکنذ
ومرهم کرده اند وضماد کنذ برمقعد نیکبا شذ واکر با درد مقعد حرار
وکرمی باشذ وخون آیذ بس مرهم اسفیداج کافوری برنهذ صفت آن
بستانذ موم زرد وروغن خیری یا روغن سوسن کرم کرده وبروافکنذ
بیه بط مجندانک موم کثیرا کوفته بنجدرم بروافکنذ ومرهم کرده انذ
باتش موم وروغن وبیه وکثیرا وبرمقعد کنذ نیکبا شذ دیکر طعام
این بیمار خایهٔ نیم برشت خورذ وحسو بنشاسته واسفاناخ وسلمه

وکرات خوردن نیک باشد **دیگر** بستانند کندنا و بجوشانند بروغن گاو
و بر افکند زردهٔ خایه و پیاز و بخورد و آب نخود خورد بروغن جل
و شوربا خورد بگوشت بره و گوشت بزغاله و گوشت مرغ خانگی خورد
و بط فربه دیگر کوزهندی خورد با فانید و خرما بادام خورد و انجیر
دیگر باید که خداوند این علت پرهیز کند از گوشت گاو و گوشت
قدید و از گوشت خوک بخورد البته دیگر بخورد این **قرصهٔ بلوط**
جالینوس خداوند بواسیر که شکم اطلاق کند **صفت آن** بستانند
هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ کابلی بریان کرده بیست درم تخم کتان بریان کرده
ده درم تخم کراث و تخم پیاز بریان کرده از هر یکی پنج درم صمغ عربی
و مصطکی رومی از هر یکی پنج درم بلوط بریان کرده اندر سرکه ده درم
این جمله بکوبد و هر روزی سه درم بامداد و شبانگاه نیک باشد دیگر
روغنی که درد بواسیر را ساکن کند **صفت آن** بستانند روغن مشمش
ده درم میعهٔ سایله یکدرم مقل ازرق دو درم میعه و مقل نرم کرده
اندر روغن و بر مقعد کند نیک باشد **دیگر** روغنی که درد مقعد
و بواسیر را ساکن کند **صفت آن** بستانند مقل ازرق و روغن گاو
و روغن ساق گوسفند و استخوان مشمش و میعهٔ سایله و زردهٔ
خایه از هر یکی پنج درم این جمله مرهم کرده و نیم درم قرنفل بر و

مشمش زرد آکوست

بر و نهاده بر مقعد کند نیک باشد دیگر بستانند ابریشم و بواسیر را
که پیدا باشد ببندد سخت هر روزی تا باریک کرده و بیفتد و اگر چنان
باشد که اندر مقعد ناسور باشد این دارو بکند که در علاج درد چشم
گفتیم و اگر چنان باشد که مقعد بیرون آمد بر این دارو بکند **صفت آن**
بستانند روغن گل پارسی و بر وی افکند اسفیداج و شب یمانی و سریه و کندر
و اقاقیا و پوست انار از هر یکی ده درم این جمله بکوبد و مرهم کند و بر مقعد
کند نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت بستانند مازو و پوست انار
و برگ مورد از هر یکی سه درم در آفتابه کند و بجوشانند به سه رطل آب
و در آن آب نشیند هر روزی سه ساعت و سه ساعت شبانگاه و چون
از آب بیرون آید بر مقعد بر اکند این دارو **صفت آن** بستانند
جفت بلوط و خرنوب الشوک و گل مازو از هر یکی یکدرم این جمله بکوبد
و بر مقعد بر اکند نیک باشد دیگر **داروی مقعده** که بیرون آید **صفت آن**
بستانند کرهٔ سوخته و پوست کندر و اقلیمیا از هر یکی یکدرم مر بکدانک
این همه بکوبد و بر مقعد بر اکند نیک باشد **دیگر** داروی مقعد مجربست
این دارو **صفت آن** بستانند برادهٔ سرب هفت درم تخم گل سرخ
پنج درم این جمله بکوبد و بر مقعد بر اکند نیک باشد **دیگر** داروی
که بیرون آید و مجربست **صفت آن** بستانند شب یمانی و گل سرخ

و کلنار و مازو و برگ مورد و پوست انار و مازو و سرمه از هر یکی سه درم این جمله بکوبند و بر مقعده براکند نیک باشد **دیگر** داروی درد مقعده را **صفت آن** بستانند مازو و پوست انار و سماق مقشر و کندر از هر یکی دو درم اسفیداج و مرداسنگ از هر یکی چهار درم این همه بکوبند و بر مقعد براکنند که بیرون آمده باشد نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب هفتاد و یکم

اندر علاج علتهای قولنج از سردی گرمی

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علتهای قولنج سبب این علت آن باشد که از باد و سردی و خشکی بود اندر روده کان قولون و اندر روده کان اعور علاج این علت زود باید کرد دیگر این علت نیز از باد باشد و بیشتر از باد سرد و خشک باشد باید که خداوند این علت بخورد **حب الشبرم** بستانند شبرم دو درم سقمونیا نیم درم این جمله بکوبند و حب کنند به آب برگ چغندر و بخورد از وی شربتی دو درم این حب نیک باشد و اگر چنان باشد که این صعب باشد بخورد **حب المقل** که مجربست بستانند صبر سقوطری ده درم سقمونیا دو درم و نیم شحم الحنظل سه درم و نیم سکبینج و شبرم از هر یکی چهار درم ملح اندرانی دو درم مقل ازرق و بورق ارمنی از هر یکی یک درم

۷۹

این جمله بکوبند و بیامیزند به آب و حب کنند و بخورند از وی شربتی سه درم به آب کرم نیک باشد **دیگر حبی نیک** و مجرب که بخورد خداوند قولنج اگر سیر باشد و اگر گرسنه شاید خوردن نیک بود تخمه را و شکم را بگشاید و قولنج را بگشاید که شدتی باشد عظیم **صفت آن** بستانند مصطکی و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و نانخواه و فلفل و دارفلفل و سقمونیا از هر یکی ده درم این همه بکوبند و سقمونیا بیامیزند و حب کنند چند نخود و بخورند از وی شربتی نیم درم نیک باشد و بادها براند دیگر این **حب** بکار دارند که نیک باشد بادها را و دردهای قولنج را که اندر شکم باشد **صفت آن** بستانند زنجبیل و دارفلفل و میعه خشک و زعفران و تخم بنگ از هر یکی سه درم جندبیدستر و افیون از هر یکی یک درم و نیم این جمله بکوبند و حب کنند به آب کرفس و بخورند هر روزی سه دانه ازین حب اما چهار دانه نیک باشد **دیگر حقنهای قولنج** بستانند زنجبیل زرد و بنفشه و کفی خاله و کفی خطمی درشت اندر رکوی بسته و ده برگ چغندر این همه بجوشانند بدو رطل آب تا یک رطل و نیم باز آید و برو نهند بورق ارمنی یک درم روغن خیری بکوبند و حقنه کنند نیک باشد **دیگر حقنه** نیک قولنج را بگشاید بستانند شحم حنظل ده درم قنطوریون و تخم انجره از هر یکی ده درم این جمله را بجوشانند به سه رطل آب تا یک رطل بماند و نیم اید و صافی کنند و برو نهند بورق ارمنی سه درم

روغن بیدانجیر دو درم حقنه کند بروزی دو بار سه بار تا شکم نرم کردانند
صفت آن حقنهٔ نیک بگیرد مری دو وقیه و حقنه دیگر حقنهٔ نیک که
قولنج بگشاید بستانند بورق بیست درم و آب گرم بیست درم و بر وا فکنند
روغن گل ده درم و حقنه کند نیک باشد دیگر حقنهٔ نیک درد شکم را بگشاید
و این حقنه قوی است بستانند شحم الحنظل ده درم قنطریون با دیک بنجدرم
سذاب و فودنج از هر یکی دسته سعتر کفی این همه بجوشانند و صافی
کنند و بر وا فکنند قطران سه درم انگبین سه درم جند بیدستر و سکبینج از هر یکی
یکدرم جاوشیر سه درم بورق ارمنی دو درم این همه بکوبند و بر وا فکنند
و حقنه کنند نیک باشد و این حقنه قوی کسی را شاید که قولنجی باشد صعب
دیگر حقنهٔ نیک قولنج را بگشاید و سود کند بادها را که اندر شکم باشد
و دردی باشد عظیم صفت آن بستانند سذاب دسته و بجوشانند با آب
و صافی کنند و بر وا فکنند زیت بیست درم جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج
از هر یکی نیم درم یا یکدرم و حقنه کنند نیک باشد و اگر چنان باشد که دردی
عظیم باشد بر وا فکنند چند نخودی افیون اگر بادی باشد عظیم و درد
باشد اندر شیافهای قولنج که شکم نرم کردانند صفت آن بستانند
شحم الحنظل کوفته ده درم مقل و سکبینج و بورق ارمنی از هر یکی بنجدرم
سقمونیا دو دانگ و نیم این جمله بکوبند و بیامیزند با آب خطمی و شیاف کنند

سعتر یعنی غوشن شیرا [illegible]

هر شیافی دو درم و بر گیرد تا شکم را نرم کردانند نیک باشد دیگر شیافی نیک
درد قولنج را و شکم را بگشاید و درد را ساکن کند صفت آن بستانند بورق
ارمنی ده درم شحم حنظل بنجدرم سقمونیا دو درم و نیم این همه بکوبند و شیاف
کنند و بر گیرد تا شکم نرم کند و نیک باشد شیاف نیک درد قولنج را و بادها
را که اندر شکم باشد صفت آن بستانند سکبینج بنجدرم جاوشیر و جند بیدستر
از هر یکی دو درم این جمله بکوبند و بیامیزند بعابند و شیاف کرده اند چند بلوطی
و برگیرد نیک باشد دیگر شیاف نیک که بادهای قولنج را براند و درد را ساکن
کند صفت آن بستانند جند بیدستر و مر و زعفران و سکبینج و افیون از هر یکی
دو درم این جمله بکوبند و شیاف کرده اند چند بلوطی و برگیرد و بر و بخسبد
و جامه گرم بر پشت افکند دیگر در آب نشیند بهنگام درد شکم و شکم را
اندا وش کند بروغن یاسمین سکباشه دیگر این مرهم بر شکم کند که بادی
باشد عظیم اندر شکم صفت آن بستانند روغن سذاب ده درم و گرم کردانند
و بر وا فکنند جند بیدستر دو درم فرفیون یکدرم و طلی کند بر شکم تا بادها
براند و درد ساکن کند دیگر بندقی که درد را ساکن کند صفت آن بستانند
جند بیدستر و شونیز و نانخواه و زیره از هر یکی دو درم افیون ۲ درم این
جمله بکوبند و بندقه کنند هر بندقه نیم درم و بخورند یک بندقه نیک باشد
قرصهٔ افتیمون سود دارد بادهای قولنج را براند و درد را ساکن کند

صفت آن بستانند تربد وافتیمون از هر یکی ده درم سکبینج
بنج درم این همه بکوبند وقرصه کرده اند وبا این شراب بخورد صفت آن
بستانند پوست رگ کرفس وپوست رگ رازیانج از هر یکی ده درم تخم کرفس
ورازیانج ونانخواه وزنجبیل وخولنجان از هر یکی پنج درم این همه بجوشانند
بدو رطل آب تا بیک رطل آید وصافی کند وبخورد این شراب با آن قرصه
افتیمون وبر وافکنند روغن بید انجیر سه درم نیکبا شد فصل
معجونها که قولنج را بگشاید وبادها را براند صفت معجون قرفه که سود
کند بادهای قولنج را وقولنج را از شکم بگشاید ودرد را ساکن کند بستانند
زنجبیل وخولنجان وفلفل وقرنفل وقرفه ونانخواه ... ودارفلفل از هر یکی
پنج درم برگ سداب خشک ده درم تربد سپید ده درم سقمونیا سه درم
این جمله بکوبند ومعجون کند بانگبین یک رطل وبخورد از وی شربتی دو درم
معجون شهریاران که سود دارد درد قولنج را وفضولها را پاک کند
وشکم بگشاید صفت آن بستانند سقمونیا ده درم فلفل وزنجبیل وزیره
وبرگ سداب وبوره ارمنی وخولنجان وقرفه وقرنفل از هر یکی ده درم
این همه بکوبند وبیامیزند بانگبین نیم رطل وبخورد شربتی از وی یک درم با آب
گرم نیکبا شد جوارش سفرجلی که قولنج را بگشاید ونیک باشد ضعیفی معده
را وقی را ببندد سستی تن را وبیمار را صحت وقوت دهد وفضولها را

اندرتن

اندرتن خشک کند صفت آن بستانند فلفل وسقمونیا ومصطکی وقرنفل
وسنبل الطیب وقرفه وزنجبیل ودارفلفل وجوزبویا از هر یکی ده درم آب
بهی ترش وانگبین از هر یکی یک رطل بجوشانند تا ستبر گردد وداروها
کوفته بروافکنند ومعجون کند وبخورد نیک باشد دیگی بکار دارد
جوارش تمر جالینوس که سود دارد درد قولنج وعسر البول را وعسر
البول را بگشاید وقولنج را صفت آن بستانند بوره ارمنی وزن یک درم وانی
وتخم کرفس کوهی وزنجبیل وفلفل سپید از هر یکی دو درم ونیم سقمونیا
پنج درم خرمای مقشر ومغز بادام شیرین وبرگ سداب از هر یکی
ده درم این جمله بکوبند وخرما را ترکرده اند اندر سرکه شبی وروزی و
بکوبند وداروها بر وافکنند وبیامیزد بانگبین وبکار دارد نیکبا شد
دیگر معجون اسقفی جالینوس که سود کند دردهای قولنج
وبادهای را که از سردی باشد ومنفعت کند درد رودگانی را
وقولنج را بگشاید صفت آن بگیرد زنجبیل ودارفلفل از هر یکی ده
تربد سپید پنج درم فانید شش درم قرنفل دو درم جوزبویا پنج درم
سقمونیا ... درم این جمله بکوبند وبیامیزد بانگبین نیم رطل ومعجون کند
وبخورد هر روزی ده درم نیکبا شد دیگر معجون اسقفی که سود
دارد دردهای قولنج را وبادها را که از سردی خاسته باشد ودرد

روذکانی و درد معده و شکم را و قولنج را بکشاید صفت آن بستانند
تربد سپید و سقمونیا ازرق از هر یکی ده درم فلفل و قاقله بزرگ
از هر یکی شش درم زنجبیل و دارچینی و قرنفل و جوز بوا و بسباسه
و شیرابج از هر یکی شش درم شکر سپید یک رطل این همه بکوبند
و معجون کنند بشکر و بخورد هر روزی سه درم نیکو باشد دیگر معجون
حب الغار که سود کند بادهای قولنج را که سخت و قوی باشد
و درد روذکانی و معده را نیکو باشد صفت آن بستانند سذاب خشک
ده درم نانخواه و زیره کرمانی و شونیز و کاشم و سعتر و تخم کرفس کوهی
و کرویا و بادام تلخ و فلفل و فوذنج از هر یکی دو درم حب الغار و جند بیدستر
و سکبینج از هر یکی چهار درم جاوشیر سه درم این جمله بکوبند و بیامیزند
بانگبین و بخورند از و شربتی چند بندقی با ده درم نبیذ کهن نیکو باشد
دیگر معجون فلونیا که سود دارد بادهای قولنج را و شکم را بکشاید
و درد را ساکن کند و بادها را براند و این معجون موافق است بر علتها
را صفت آن بستانند فلفل و نانخواه و برگ سذاب خشک و فوذنج
و جند بیدستر و زیره و حب الغار از هر یکی پنج درم افیون و تخم بنگ
و پوست بیروح از هر یکی درم سقمونیا چهار درم این جمله بکوبند و بیامیزند
بنبیذ مثلث و قرصه کنند چنانک انگبین در آنجا نباشد و بخورند هر روزی
دو درم نیکو

دو درم نیک باشد دردهای قولنج و بادهای غلیظ را و درد را
ساکن کند و شکم را نرم کند دیگر باید که خداوند این علت کم خورد
تا تواند و آن هنگام که خوار گشته باشد گوشت بخورد پخته و نبیذ
ممزوج خورد نیک باشد دیگر خداوند این علت پرهیز کند از چیزها
سرد و خشک و از ترها و عدس و باقلی تا تواند و اگر چنان باشد که
این درد قولنج از گرمی و خشکی باشد و شکم سخت باشد از بخارهای گرم
این شراب بنفشه بخورد صفت آن بستانند انجیر خشک خرد
سی عدد بشمار و بنفشه خشک بیست درم مویز دانه بیرون کرده بیست
درم این جمله بجوشانند بسه رطل آب تا بیک رطل و نیم باز آید و صافی
کنند بخورد هر روزی سی درم با ده درم روغن بادام نیک باشد دیگر
شراب ترنجبین که سود کند گرمی و حرارت جگر را و معده را
صفت آن بستانند میان خیار شنبر ده درم ترنجبین هفت درم انجیر خشک
ده عدد این همه بجوشانند تا هر یک گداخته و بدست برند و صافی کنند
و بخورد هر روزی با روغن بادام نیک باشد و اگر چنان باشد که حرارت
و گرمی باشد عظیم با این علت و تشنگی بخورد شراب آلو صفت آن
بستانند آلوی نیک سی بشمار بنفشه خشک پنج درم این همه بجوشانند و صافی
کنند و بر وافکنند جلاب امّا آب خیار و بخورد بسه روز نیک باشد

قرص بنفشه سوذ دارذ علتهای قولنج را که از گرمی و حرارت باشذ
وشکم را نرم کرداند و معده و جگر را سرد کنذ صفت آن بستانند
بنفشهٔ خشک ده درم سقمونیا دو درم و نیم این جمله بکوبذ وبیامیزذ
بلعاب بزرقطونا و قرصه کنذ ده قرصه شربتی یک قرصه باشذ اگر
بزرگ باشذ واگر کوچک باشذ بنج درم شکر بخورذ با ترنجبین نیک باشذ دیگر
بخورذ قرصهٔ بنفشه که سود کند علتهای قولنج را که از گرمی و حرارت عظیم
باشذ وشکم سخت بسته بوذ از گرمی بستانند تربد سپید و بنفشهٔ خشک
از هر یکی یکدرم رب السوس بنج درم کثیرا دو درم این جمله بکوبذ و قرصه
کنذ دیگر بستانند انجیر ده عدد و مویز دانه کنده بیست درم این جمله بکوبند
وبجوشانند بده رطل آب تا بیک رطل باز آیذ و صافی کنذ و برو افکنذ میان
خیارشنبر بنج درم شکر و روغن باذام از هر یکی دو درم وبخورذ این شراب
با آن قرصه نیک باشذ دیگر بندقه بندقه که درد قولنج را که ساکن کنذ
که آنجا گرمی و حرارت و شدتی عظیم باشذ صفت آن بستانند تخم کاهو
وتخم بنج وافیون از هر یکی یکدرم این جمله بکوبذ و قرصه کنذ بلعاب بزرقطونا
نیک باشذ این بندقه کنذ هر بندقه دو درم و بدهذ بیمار را از وی یک بندقه
نیکبا شذ واگر چنان باشذ که این درد قولنج از حرارتی و گرمی عظیم باشذ
و تشنگی بوذ و درد یابذ اندر ستنه و ضربان باشذ بس آنجا آماسی بوذ

واین علت را رگ بایذ زدن و آب خیارشنبر بایذ خوردن تا شکم
نرم کنذ و ساکن کنذ بفرمان خذای عز وجل ان شاء الله تعالی

باب هشتاذ و دوم

اندر علاج علتهای مثانه از گرمی و سردی

یعنی سنگ مثانه

چنین گویذ محمد بن زکریا که این علت درد مثانه از سردی مثانه باشذ
واز فساد رطوبتها باشذ که گرد آیذ و خاصیت برودت است اندر مثانه
خشک کرداند و ستبر باید که غذا وی این علت که بکار دارذ
معجون الوج بستانند بوست رگ کبر و بوست رگ جاوشیر و باذام
تلخ و سلیخه و تخم حرمل و زراوند گرد و وج از هر یکی دو درم بوست
رگ کندش و بوست رگ سیر دشتی و مترو مقل ازرق از هر یکی
یکدرم و نیم این جمله بکوبذ و بیامیزذ با آب توب یا آب راسن یا آب زیتون
وبیامیزذ با انگبین و معجون کنذ و بخورذ هر روزی مثقالی با آب برگ
ترب یا آب راسن نیکبا شذ دیگر قرصهٔ عقرب سوذ دارذ
سنگ مثانه را بستانند عقرب سوخته یکدرم حجر الیهود نیم درم
این همه بکوبذ و بیامیزذ نبیذ و بخورذ نیکبا شذ واگر چنان باشذ
سنگ که اندر مثانه باشذ و زهار بس بکار دارذ قرصهٔ لوز
المر بستانند تخم خربزهٔ مقشر بیست درم و نانخواه و زیره و تخم کرفس

نانخواه یعنی انجغون یعنی نیجوان

وتخم کرفس وتخم ترب وشعل وباذام تلخ ازهر یکی سه درم این جمله بکوبد
وبخورد هر روزی سه درم یا بیست درم آب پترسیا وشان نخته وطعام
این بیمار آب نخود باشد بنخود سیاه بخته وروغن زیت آما داسن
خورد نیک باشد وباید کی خداوند این علت در آب نشیند هر روزی
وبرستور نشیند هر روزی وبدواند نیک وپرهیز کند از ماست وشیر
وازجیزها سرد وعضدها جمله وبکاردارد تخم خیار وتخم خربزه با
سکر وخربزه شیرین خورد دیگر **معجون اسارون** که سود کند مثانه
را وبول را بکشاید وعصبها را نرم کرداند ومنفعت کند آماس کرده
ومثانه را **صفت آن** بستانند اسارون وبوست راک کرفس
کوهی ازهر یکی دو درم وج ودوقو وانیسون وحب البکسان
وکثیرا ازهر یکی یکدرم این جمله بکوبد وبیامیزد با نکبین وبخورد
هر روزی یکدرم نیکبا شد **معجون العقرب جالینوس** سود دارد
سنک مثانه را که کرده آمده باشد اندر مثانه **صفت آن** بستانند عقرب
سوخته سه درم ونیم جنطیانا یکدرم ونیم زنجبیل وفلفل ودار فلفل
ازهر یکی دو درم ونیم رک کاکنج بنج درم جند بیدستر جهار درم این
همه بکوبد وبیامیزد با نکبین ومعجون کند شربتی کوزکان را یکدانک
ونیم نیکبا شد **معجون** نیک سنک مثانه را که کرده آمده باشد صفت آن

حسن لکی کوند

جنین کوید محمد بن زکریا که این علت اگر جنان باشد که نقرس از سردی
وباد خام باشد باید که خداوند این علت شکم نرم کرداند بدین حب سورنجان
صفت آن بستانند سورنجان وبوزیدان وماهی زهره ازهر یکی نیم درم
شحم الحنظل دو دانک قنطریون باریک نیم درم فرفیون دانک نیم ایارج
فیقرا یکدرم سقمونیا یکدانک جند بیدستر وحلیت وبازرد ازهر یکی یکدانک
ونیم مقل ازرق دو دانک خردل وزنجبیل وشیطرج هندی وفلفل سیاه
ازهر یکی یکدانک این جمله بکوبد وبیامیزد وحب کرداند وبخورد واین یک شربت
باشد قوی تا آن رطوبتهای غلیظ ولزج جون سریشم فرود آورد وباک
کند **دیگر** حب ماهیانی که سود کند علتهای سودا وصفرا را فرو آورد
وخام باذ وعلتهای بلغم ورطوبتها وفالج را ولقوه ورعشه را وعرق النسا
وبرص وبهق [illegible] دهای سرده وتاریکی جشم را وغشاوه وصرع وشقیقه
ودرد سر را واین حبی است نیک [illegible] را بیاورد ومکی مرکل را که باز ندارد
صفت آن بستانند سکبینج وشق وجاوشیر وصبر وتخم حرمل وشحم الحنظل
وهلیله زرد ازهر یکی هشت درم غاریقون وافتیمون اقریطی وتربد
وشیطرج وشبر ازهر یکی جهار درم مقل ازرق وحب النیل وافسنتین
ومصطکی ازهر یکی دو درم دارچینی وجند بیدستر ووج وسنبل وفلفل و
وسقمونیا وفرفیون وملح هندی وزعفران ازهر یکی دو درم این جمله اودها



بکوبند و صمغ تر کرد اند باب کنند تا وحب کنند باب کرفس و بخورند از وشربتی
چهار درم نیکبا شد دیگر حب سورنجان که سود کند درد مفاصلها
و رطوبتها و بلغم و نقرس را و سردیها را بیارد صفت آن بستانند
سورنجان سپید یکدرم هلیله زرد چهار دانگ بوزیدان نیم درم غاریقون
و تربد سپید و کثیرا و انیسون و شحم الحنظل و سقمونیا از هر یکی دو دانگ این
همه بکوبند و بیامیزند باب کرفس حب کنند و بخورند و این یکشربت باشد
نیک دیگر حب المفاصل که سود کند علتهای نقرس را و رطوبتها را
پاک کند صفت آن بستانند تربد سپید ده درم شحم حنظل پنج درم ستونباد دو
درم و نیم انیسون بادیان رومی و فلفل سپید و دار فلفل از هر یکی دو درم سلیخه یکدرم
زنجبیل و فرفیون از هر یکی چهار درم سورنجان بیست درم این همه بکوبند
و بیامیزند بنبیذ و حب کنند و بخورند از وشربتی دو درم با آب زیره نیکبا شد
دیگر طلی نقرس سرد را و خام باد را بستانند میعه سایله و
جند بیدستر و فرفیون و مر و صبر سقوطری و اقاقیا از هر یکی دو درم این همه
بکوبند و قرص کنند بنبیذ و هر وقتی بباید بنبیذ و طلی کنند برجایگاه
نقرس سرد نیک باشد دیگر طلی نقرس را که از سردی باشد صفت آن
بستانند لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان از هر یکی ده درم
بابونه و آرد باقلی از هر یکی پنج درم زعفران یکدرم این همه بکوبند و ترکنند

بمی پخته و برجایگاه علت طلی کنند شب و روز نیکبا شد و اگر چنان باشد
که جایگاه علت سخت سرد باشد پس این طلی بکنند صفت آن بستانند
روغن نرگس بیست درم و جند بیدستر و افیون از هر یکی دو درم میعه
پنج درم غاریقون یکدرم خردل یکدرم این همه گلی بند و بجوشانند بروغن
نرگس و طلی کنند برجایگاه علت دیگر طلی نیک درد مفاصل را که از
سردی و باد باشد صفت آن بستانند تخم کتان و تخم کرفس و تخم رازیانج
و تخم [illegible] نانخواه و اورس و برگ سداب خشک از هر یکی دو درم
و قسط و بادام تلخ و زراوند کرد از هر یکی یکدرم این جمله بکوبند و ترکنند
بنبیذ و طلی کنند برجایگاه علت و ازین دارو بخورند سه درم با جلاب بیست درم
نیکبا شد دیگر حب سورنجان که سود کند درد مفاصل و نقرس را و همه
علتهای را بیارد [illegible] که از سردی بود صفت آن بستانند و مقل ازرق
و فرفیون و حلتیت طیب از هر یکی دو درم زرنباد و قنطریون و جند بیدستر
و فلفل و زنجبیل و زیره کرمانی و تخم کرفس و نانخواه و انیسون و زعفران
و مر از هر یکی چهار درم هلیله زرد و زردچوبه و ماهی زهره و سورنجان
از هر یکی پنج درم این همه بکوبند و بیامیزند باب کرنب و حب کنند و بخورند
از وشربتی چهار درم باب گرم نیکبا شد دیگر باید که خداوند این
علت معجون سجزنیا و معجون بلادر و سلیثا خورد ان که یاد کرده ایم

دیگر معجون هرمس که سوذ کنذ درد نقرس و مفاصل و جگر و طحال را و رطوبتها را که غلیظ گشته باشذ و استسقا را نیک باشذ و مجربست علتهای نقرس را صفت آن بستانند غاریقون و اسارون و وج و قردمانا و تخم سذاب و فرفیون و دوقو و زوفای خشک از هر یکی ده درم زراوند دراز و برگ سبریون از هر یکی بیست درم نانخواه و قرنفل از هر یکی بیست درم جنطیانای رومی سی درم گیاه ترکی و تخم کرفس از هر یکی بیست درم قنطریون با دیک و سنبل و خولنجان از هر یکی ... این جمله بکوبند و بیامیزند با انگبین و معجون کنند و بر وزن ... نیک با شذ والسلام

باب هشتاد و پنجم

اندر علاج علتهای عرق النسا

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت عرق النسا که از گرمی و حرارت و امتلاء باشذ باید که نخست ذاوندان علت را رگ قیفال زنند و بعد از آن رگ عرق النسا از پس کعب خون بسیار بردارند تا خون روشن گردد و حرکت کم کنذ و راحت بکار دارد و شکم نرم کنانند بمطبوخ هلیله صفت آن بستانند هلیلهٔ زرد مقشر دو درم سنا مکی پنج درم آلوی بیست بشمار عناب سی عدد خیارشنبر و خرمای هندی از هر یکی شش درم این همه بجوشانند بدو رطل آب تا بیک رطل آیذ و صافی کنانند و بر وی افکنند

سقمونیا دو دانگ بخورد تا شکم نرم کند و اگر چنان باشد که این علت از سردی و باد باشذ باید که نخست ذاوندان علت قی کردن بکار دارد با سکنجبین و آب ترب و آب شبث تا معده را پاک بکند دیگر این حقنه بکنند بستانند تخم حنظل و تخم جرجیر و شیطرج هندی و روناس از هر یکی ده درم این جمله بجوشانند باب تا هر نیمه گردذ و صافی کنند و بر وی افکنند آب خردل بیست درم و حقنه کنند نیک باشذ دیگر شیاف که بر گیرند سوذ دارد عرق النسا را و شکم را بگشاید صفت آن بگیرند شحم حنظل و غاریقون و سکبینج و تربد سیاه از هر یکی دو درم این جمله بکوبند و شیاف کرده اند و برگیرند تا شکم بگشاید نیک باشد

دیگر این حقنه بکنند بستانند پوست رگ کبر و شحم حنظل و قنطریون از هر یکی ... و شیطرج هندی و تخم ترب و تخم جرجیر از هر یکی ... درم این همه بجوشانند باب و صافی کنند و بر وی افکنند روغن بیذانجیر و حقنه کنند نیک باشذ دیگر شیاف نیک عرق النسا را بستانند شحم حنظل و جوب شبرم و شوبون ارمنی و پوست رگ کبر این همه بکوبند و بیامیزند و شیاف کنانند باب خطمی و برگیرند تا شکم بگشاید و نرم کنانند دیگر شیاف نیک عرق النسا را صفت آن بستانند مقل و جند بیدستر و بارزذ و میعه و جاوشیر و فرفیون از هر یکی دو درم این همه بکوبند و بیامیزند و شیاف کنانند باب خطمی نیک با شذ و برگیرند تا شکم فروذ آورذ و این مجربست دیگر حقنهٔ نیک

ترکیب بطلیموس عرق النسا را صفت آن بستانند شحم حنظل و برگ بیذانجیر و بابونج و حلبه از هر یکی دو درم بکوبند و بجوشانند باب تا هر نیمه گردذ و صافی کنند و بر وی افکنند انگبین با زده درم و مجذان و روغن شبث و سه درم نمک کوفته و حقنه کنند نیک باشذ دیگر این ضماد برجایگاه علت کنند که قوی گشته باشذ تا ساکن باشذ صفت آن بستانند بابونج و شیطرج هندی و خردل و پوست رگ کبر و آب انجیر از هر یکی ده درم این همه بهم بیامیزند و طلی کنند برجای علت نیک باشذ دیگر این طلی بکنند برجای علت که مفاصلها را بگشایذ صفت آن بستانند حلبه و بادام تلخ و اشق و مقل و تر کنانند بر وی عسل مقل و وشق را آماده و روغن سوسن و ضماد کنند برجایگاه علت نیک باشذ و باید که خداوند این علت که بکار دارذ این حبها که یاذ کرده ایم اندر علاج نقرس دیگر جوارش سقمونیا که سوذ کنذ علتهای نقرس و درد مفاصل را و علتهای که از سردی و رطوبت باشذ صفت آن بستانند سقمونیا و دارصینی و شیطرج هندی و زنجبیل از هر یکی هشت درم دارفلفل شش درم تربذ ده درم فلفل و تخم کرفس و قاقله و قرنفل و نانخواه از هر یکی چهار درم نشاذج و ملح هندی از هر یکی دو درم شکر بیست درم سقمونیا سه درم این همه بکوبند و بیامیزند با انگبین و معجون کنذ و بکار دارذ نیک با شذ ان شاء الله تعالی

باب هشتاد و ششم

اندر علاج علتهای دوالی

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت دوالی را علامتش آن باشذ که رگهای کبوذ پیدا باشذ بر ساق و ران و پای و این علت حمالان را بیشتر باشذ و از احتراق خون باشذ علاج این علت را رگ باسلیق باید زدن و رگ ساق و رگ کعب و خون بسیار برداشتن تا صافی گردذ و شکم بمطبوخ افتیمون نرم باید کردن صفت آن بستانند هلیله کابلی و بلیلج و املج مقشر از هر یکی پنج درم مویز خابوذی دانه کنده ده درم آلو بیست بشمار این داروها بکوبند و بجوشانند همه بدو رطل آب تا بیک رطل باز آیذ و صافی کنند و بر وی افکنند اسطوخودوس و افتیمون از هر یکی شش درم غاریقون و تربد سپید و سقمونیا از هر یکی دو دانگ این همه بکوبند و بر وی افکنند و بخورد تا شکم فروذ آیذ نیک باشذ دیگر ران را بمشدهٔ دایم ببندد دیگر طلی کنذ برجای علت صفت آن بستانند خطمی سپید ده درم اقاقیا پنج ... این جمله بکوبند و تر کرده اند باب گرم نیک باشذ و نافع باشذ ان شاء الله تعالی

باب هشتاد و هفتم

اندر علاج علتهای داء الفیل

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت داء الفیل سببش آن باشذ اندر ساق

و ران و از خون غلیظ باشد که بر بر آید و رگها را بر کرداند علاج این علت
رگ باید زدن از باسلیق دیگر قی کند باب شبث و انگبین و بورق ارمنی
تا معده را پاک کرده اند از فضولها و شکم نرم کرده اند بحبّ ایارج صفت آن
بستانند ایارج فیقرا یکدرم شحم الحنظل و غاریقون و تربد سپید از هر یکی دو
دانگ سورنجان و فرفیون و قنطریون باریک از هر یکی یکدانگ و نیم سقمونیا
یکدانگ این همه بکوبند و بیامیزد باب و حب کرده اند و بخورد باب گرم بیکبار
دیگر طلی کند بر جایگاه علت صفت آن بگیرد آرد شلغم و آرد حلبه خاکستر
چوب رز و خاکستر چوب انجیر از هر یکی ده درم این جمله بکوبند و تر کرده اند
باب خطمی و طلی کند بر جایگاه علت دیگر پرهیز کند خداوند این علت از
پای ایستادن و سفر کردن پیاده و طعام این بیمار آب نخود باشد و شوربا
بگوشت بره و شکم نرم کرده اند بحب المنتن کبیر که سود کند علتهای فالج
و لقوه و نقرس را که سردی و باد باشد و بادهای خام را که اندر مفاصل
باشد و علتهای قولنج را و دردهای عصب و بادهای ستبر و رطوبتهای
غلیظ را پاک کند و این حب برین ایارج بزرگست صفت آن بستانند
ایارج فیقرا ده درم شحم الحنظل و شبرم از هر یکی پنج درم مامیزهرج پنج درم
فرفیون یکدرم و نیم زنجبیل و جندبیدستر و حلتیت و سکبینج و خردل و فلفل
سیاه و جاوشیر و شیطرج هندی از هر یکی یکدرم سکبینج و حلتیت را

تر کرده اند باب سذاب و داروها کوفته بر وافکند و بیامیزد و حب کرده اند
و مایه ده شربت باشد هر شربتی سه درم و نیم یا چهار درم نیکبا شد از موده
است علتهای سردی و رطوبتهای را کهنه گشته باشد و ستبر دیگر
بخورد حب السکبینج که سود کند علتهای سردی را و نقرس و فالج
و لقوه و رطوبتها را که ستبر گشته باشد پاک کند و معده را خالی کرده اند
از فضولها بجمله صفت آن بستانند شحم الحنظل و سکبینج از هر یکی دو درم صبر
چهار درم جندبیدستر و شیطرج هندی از هر یکی یکدرم مقل ازرق و هلیله زرد
و تربد و غاریقون از هر یکی یکدرم جاوشیر و وشق از هر یکی یکدرم و نیم
سقمونیا دو درم این جمله بکوبند و بیامیزد باب کرفس و حب کرده اند و بخورد
شربتی چهار درم نیکبا شد ان شاء الله تعالی

باب نود دوم

اندر علاج علتهای خضاب و موی سیاه کردن

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که خداوند این علت که موی سیاه کند
این دارو بسازد صفت آن بستانند مازو یک رطل و بریان کند اندر روغن
و بستانند روی سوخته و شب یمانی و کثیرا از هر یکی پانزده درم ملح
اندرانی هفت درم این همه بکوبند و بیامیزد باب گرم و خضاب کند شب
تا روز و شب ببندد و بامداد موی را بشوید باب چغندر یا آب خطمی سیاه
کند

دیگر خضاب نیک که موی را سیاه و نیکو کند بستانند مرداسنگ ده درم
آهک آب نارسیده پنج درم گل سرخ یازده درم این جمله بکوبند و تر کرده اند باب
گرم و طلی کند بشب تا روز و شب ببندد و بامداد بشوید باب خطمی یا آب کنجد
تا موی را سیاه کند دیگر طلی نیک که موی را سیاه کند بستانند مرداسنگ
ده درم ملح اندرانی و آهک آب نارسیده از هر یکی پنج درم این همه بکوبند
و تر کرده اند باب و بآفتاب بنهند و هر ساعتی بجنبانند نیک و بر وافکند حنا
پنج درم و طلی کند بر موی بشب و بامداد بشویند اندر گرمابه و چرب کرده اند
بروغن مورد یا روغن گل پارسی نیک باشد و موی را سیاه کند و نیکو دیگر
خضاب که موی را سیاه کند و نیکو و مجربست بستانند مازو ده بشمار و بریان
کند اندر نفط چنانک بتر کند و بستانند روی سوخته و دو درم شب یمانی و حنا
یکی و ملح اندرانی و خطمی از هر یکی نیم درم این همه بکوبند و بیامیزد باب
مورد تر و طلی کند بشب و بامداد بشوید گرمابه باب خطمی و آب چغندر نیکباشد
و موی سیاه کند دیگر خضاب که موی را سپید کند و نیکو بستانند
سرگین پرستوک و راسن خشک و ماش و تخم ترب و نسرین و کوکرد
و پوست رگ کبر از هر یکی دو درم این همه بکوبند و بیامیزد بزهره گاو و
سرکه و طلی کند بشب و بامداد بگرمابه شود و بشوید موی را سپید کند و
براق دیگر داروی که موی سبز گرداند بستانند مازوی بریان

یعنی که موی سبز کند

و هلیله سیاه و برگ مورد این همه بجوشانند بنبیذ تا هر تیره گردد و صافی
کند و بر وافکند زیت چندانک داروها بجوشانند تا آن آب برود و زیت
بماند و بر وافکند پنج درم لاذن و مصطکی کوفته رومی دو درم و طلی کند بر
سر نیکبا شد دیگر داروی که موی سر را برویاند و سیاه کند صفت آن
بستانند لاذن پنج درم فرفیون و مرقشیثا از هر یکی پنج درم و نیم این همه
بکوبند و طلی کند بر سر نیک باشد دیگر داروی که بن موی قوی کند
و نریزاند صفت آن بستانند لاذن سه درم مازو یکدرم مر دو درم
کندر یکدرم قردمانا دو درم مصطکی رومی یکدرم و نیم این همه بکوبند و
بیامیزد بروغن گل پارسی و طلی کند ببن موی تا بن موی را قوی کند
و این دارو مجربست و نیک ان شاء الله تعالی و هو الشافی

باب نود یکم

اندر علاج علتهای داء الثعلب

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت داء الثعلب از بلغم سوخته
باشد و علامتش آن باشد که تن بیمار سپید شود و چیزهای سرد
و تر بسیار خورده باشد باید که خداوند این علت حب مصطکی بکار
دارد صفت آن بستانند شحم الحنظل دو دانگ صبر سقوطری یکدرم
تربد سپید یکدرم مقل و مصطکی رومی و زنجبیل از هر یکی یکدانگ سقمونیا

دو دانگ این همه بکوبذ وبیامیزد باب وحب کرداند وبخورذ تا آن
رطوبتهای غلیظ بزبرآورذ دیکرطعام این بیمار که بخورذ با نان ترب
وخردل وسلمه وبرک جغندر وماهی شود این چیزها خورده باشذ
وپس این که خورده باشذ قی کند بسکنجبین وآب کرم وترب بروافکنذ
نیک تا طاقتش باشذ تا تن بیمار پاک کرده اند از رطوبتها واکر بذین
دارو قی نیفتذ این دارو بخورذ بستانذ دسته شبث وبجوشانذ بسه رطل
آب تا بیک رطل آیذ وبدست بزنذ وصافی کرداند وبروافکنذ انکبین ده
درم وبخورذ تا قی افتذ نیک باشذ واکر این دارو قی نیاورذ که بخورذ ه
بستانذ کندش یکدرم بورق ارمنی سه درم نمک سیاه یکدرم این همه بکوبذ
وبخورذ تا قی افتذ درساعت دیکر **حب زوفش** بکار دارذ آنجا نک یاذ
کرده ایم واین علت را عامه موی ریزه خوانند علاج این علت آنجا یکاه
بن موی را بسایذ برکوی درشت وچرب کرده اند بروغن خل ومُوم
دیکر بسایذ بپیازسپیذ جایکاه موی را تا سرخ کرده وطلی کنذ بذین
دارو **صفت آن** بستانذ بورق ارمنی دودرم زبدالبحر یکدرم خردل
وکوکرد ومویزج ازهریکی دودرم این همه بکوبذ وترکرده اند باب سماق
وطلی کنذ بشب وروز بپیش افتاب وهرکاهی که درد کنذ چرب کرده اند
بروغن کل پارسی وموم زرد نیک باشذ دیکر داروی سخت نیک داء الثعلب

را که طلی کنذ ومجرب کرده است **صفت آن** بستانذ زبدالبحر وبورق
ارمنی وخردل وکوکرد واقلیمیا سیم وفرفیون ازهریکی یکدرم مویزج دودرا
ازهریکی یکدرم این همه بکوبذ وبیامیزد باب بپیاز وجایکاه علت
را بمالذ با پیاز تا سرخ کرده ذ واین دارو طلی کنذ واکر ازین دارو
درد یابذ پس طلی کنذ بروغن زیت کهن واین دارو طلی کنذ دو سه
راه نیک باشذ **فصل** واکر این علت داء الثعلب از خون وصفرا
سوخته باشذ علامت این علت آن باشذ که تن بیمار کداخته باشذ
وروی بیمار زرد باشذ وطعامهای کرم وخشک بسیار خورده باشذ
که خداوند این علت طعامها لطیف خورذ سرد وخنک وکرمابه
بکار دارذ وبرتن آب نیم ریختن وبسیار ننشینذ اندر کرمابه بایذ
خداوند این علت آب شیر تازه خورذ باسقمونیا تا شکم نرم
کرداند ومیوهای سرد وترش بخورذ واکر چنان باشذ که این علت
داء الثعلب از سودا باشذ علامتش آن بوذ تن بیمار سیاه بوذ
وطعامها خورده باشذ که سودا انکیزاند چون عدس وکرنب وکوشتهای
قدید وکوشت نخجیر ونمک وبایذ که خداوند این علت مطبوخ افتیمون
بخورذ **صفت آن** بستانذ هلیله کابلی وهلیله زرد وبلیلج مقشر ازهریکی
یکدرم خرمای هندی وترنجبین ومویز طایفی دانه کنذه وجو مقشر از

هریکی ده درم خیارشنبر و سپستان از هریکی شش درم اسطوخودوس
وافتیمون از هریکی پنجدرم شاهترج با نرخ ده درم عناب و آلو از هریکی
سی بشمار این همه بجوشانند بشش رطل آب تا بسه رطل باز آید و صافی کنند
و بر وافکنند سقمونیا دو دانگ بخورند این مطبوخ با این حب افتیمون
بستانند افتیمون اقریطی و بسفایج از هریکی یکدرم ملح هندی و قرنفل از هریکی
یکدانگ غاریقون نیم درم شحم الحنظل یکدانگ و نیم این همه بکوبند و حب
کنانند و بخورند این حب با آن مطبوخ نیک باشد دیگر طلی نیک داء الثعلب را
صفت آن بستانند لاذن ده درم بکوبند اندر هاون با سرکه و بروغن
روغن مورد و بنهند بسیاری تا مرهم کردد و بر وافکنند برسیاوشان کوفته
وطلی کنند بشب تا روز و بامداد بگرمابه روند و بشویند باب خطمی نیک شد
دیگر طلی نیک داء الثعلب را صفت آن بستانند حب الغار ده درم
افسنتین پنجدرم درقه سوخته سه درم این همه بکوبند و ترکنانند بروغن
گل با وسمه و بکار دارند نیک باشد و اگر چنان باشد که حرارت و گرمی بود
نخست بشویند باب چغندر و خطمی پخته و صافی کرده اند و آب حلبه و آب
نخود و لعاب خردل نیک شود و منفعت بسیار کند و فایده دهد ان شاء الله تعالی

باب نود و دو

اندر علاج علتهای سعفه تر

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت سعفه تر از رطوبتها فاسد باشد
احتراق گرفته با خون فاسد بن باید که بتدبیر آن مشغول شود که
حرارت غریزی دست بیرون کند از اعضاء رئیسه و بیرون تن آید
و این علت کودکان را بیشتر باشد که طبع ایشان لطیف تر باشد و حرارت
غریزی قوی تر باشد بن علاج این علت را رگ باید زدن از باسلیق
تا خون سوخته بیرون آید و طلی کند بر علت بدین طلی صفت آن بستانند
زردچوبه و حنا و مرداسنگ و زراوند و پوست انار از هریکی یکدرم
این همه بکوبند و ترکنانند بسرکه و روغن گل و طلی کند نیک باشد دیگر
طلی نیک سعفه را صفت آن بستانند آهن و سرب سوخته و عنزروت
و کاغذ سوخته و گوگرد سوخته از هریکی چهار درم این همه بکوبند و تر
کرده اند بسرکه و طلی کند بر سعفه نیک باشد دیگر طلی نیک سعفه را
که کهن باشد صفت آن بستانند ملح و زاج سوخته و گوگرد و مازو
و زردچوبه و مرداسنگ و زراوند و سیماب کشته از هریکی سه درم
این همه بکوبند و ترکنانند بسرکه و طلی کند نیک باشد دیگر طلی کند
نیک سعفه را صفت آن بستانند رخام و گوگرد و بکوبند و بیامیزند
بسرکه و طلی کند و بشویند باب گرم اندر گرمابه نیک باشد دیگر بشویند
با آن اشنان هر روزی دیگر طلی کند نیک سعفه را صفت آن بگیرند

خاکستر بیذ انجیر وتخم الحنظل کوفته این همه بکوبند وبیامیزد بر کبر
وتر کنانند وطلی کند نیکو باشد دیگر طلی نیک سعفه را صفت آن
بستانند پنبه دانه وجلنار از هر یکی ده درم این همه بکوبند وتر کنانند
بسرکه وتر کنانند بسرکه وطلی کند بر علت نیکو باشد دیگر طلی نیک
سعفه را صفت آن بستانند قنبیل ومامیثا وابکینه وجلنار وصمغ
صنوبر از هر یکی یکدرم این جمله بکوبند وبیامیزد بروغن گل وطلی کند بر
جای علت نیک باشد ودر دو سه روز پاک کند ان شاء الله تعالی

باب نود وسوم

اندر علاج علتهای خزاز

سبوسه گردرسر

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت حزاز از برودت پیوسته باشد
واز سوذن خلطهای فاسد باشد واین علت را مطبوخ افتیمون باید
داذن تا شکم نرم کناند وفرو ذآورد واگر چنان باشد که تن ممتلی باشد
حجامت نقره بکند ورگ باسلیق بزند وغرغره کند با یارج فیقرا
جالینوس انک یاذکرده یم اندر علاج غشاوه وسر بشوید بآب
خطمی وآب برگ بید وآب ترمس وحلبه وآب جو نیکو شد دیگر این طلی
بر سر کند صفت آن بستانند آرد نخود وآرد بقلی وآرد حلبه وبورق
ارمنی ونخاله وآبکینه سوخته از هر یکی بازده درم خطمی ده درم این همه بکوبند

وبیامیزد بسرکه وطلی کند برسر واندر گرمابه بشوید وروغن بنفشه برسر
کند نیک باشد دیگر این حب افتیمون بکار دارد صفت آن بستانند
افتیمون اقریطی یکدرم افسنتین چهار دانگ بسفایج دو دانگ حب
النیل یکدانگ این همه بکوبند وبیامیزد بآب وحب کنانند وبخورد دیگر
باشد دیگر باید که خداوند این علت روغنهای گرم کند برسر
ودایم اندر گرمابه روذ ودایم طلی کند برسر بکثیرا ولعاب تخم بهی
ولعاب بزرقطونا وخطمی سپید وآب برگ چغندر سکبی شد ان شاء الله تعالی

باب نود وچهارم

اندر علاج کلف ونمش که بروی باشد

یعنی روی سیاه شود

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت کلف از بخارهای معده بیشتر
باشد علاج این علت را مطبوخ افتیمون باید داذن تا معده را
پاک کناند وطلی کند بروی بدین صفت بستانند تخم خربزه مقشر
پنجدرم قسط شیرین سه درم تخم جرجیر وتخم ترب از هر یکی دو درم
این همه بکوبند وتر کنانند بآب معصفر وطلی کند بروی هر شبی
وبامداد بشوید بآب گرم نیک باشد دیگر طلی کند کلف را بدین طلی
صفت آن بستانند تخم ترب پنجدرم مغز بادام تلخ پنجدرم این جمله
بکوبند وتر کنانند بآب زعفران وطلی کند بروی نیک باشد دیگر کلف را

صفت آن بستانند مغز باذام مقشر وآرد نخود وآرد باقلی از هر یکی
کفی ترکنانند بآب جو بجوشانند وطلی کنند بروی دیگر طلی نیک کلف را ونمش
را که بروی باشد صفت آن بگیرند آرد ترمس ده درم تخم ترب وتخم
جرجیر وقسط وباذام تلخ وفلفل از هر یکی دو درم اشق نیم درم
واشق را ترکنانند اندر سرکه وداروها کوفته بروافکنند وبیامیزند
وقرصه کنانند تا وقت حاجت یکی بستانند وبر روی طلی کنند بشب
وبامداد بشویند بآب تخم خربزه وآب نخاله وبنفشه خشک نیک باشد
طلی نیک کلف را مجربست صفت آن بستانند عنزروت وبیامیزند بزهره
گاو وطلی کنند بر روی نیک باشد دیگر طلی نیک که نشان آبله را ببرد از
روی ودنش را که بروی باشد درست ونیکو کنانند صفت آن بستانند
مرداسنگ مرتا ورگ نی خشک وآرد باقلی وآرد برنج واستخوان پوسیده
وتخم خربزه وحب البان وقسط از هر یکی دو درم این همه بکوبند
وطلی کنند بروی وبامداد بشویند اندر گرما به نیک باشد ومجربست
دیگر داروی که کلف را از روی ببرد صفت آن بستانند پوست
خایه واشنان مرتا کرده بآب خربزه وآرد جو وگل نی وپوست عدس
وآرد باقلی وفلفل وزبد البحر ومامیران صینی از هر یکی یک درم
این همه بکوبند وطلی کنند بروی بآب ترب کلف را ببرد نیک باشد

دیگر داروی نیک چون مرده را صفت آن بستانند زرنیخ سرخ وسنبل
فلفل از هر یکی دو درم کندر نیم درم این همه بکوبند وبیامیزند وقرصه کنند
برجایگاه علت بآب گشنیز نیک باشد ونافع اند ان شاء الله تعالی

باب نود وپنجم

اندر علاج داروهای که روی را سرخ کرداند

بگیرند مغز باذام شیرین وکثیرا وآرد نخود وباقلی از هر یکی یک درم
این جمله بکوبند وبیامیزند بآب جو وطلی کنند بشب بر روی وبامداد بشویند
بآب نخاله نیک باشد دیگر داروی که روی را سرخ کنانند بستانند
زعفران وروناس وکندس ومیترو ومصطکی رومی از هر یکی یک درم
این جمله بکوبند وبیامیزند بآب پیاز وطلی کنند بر روی وبهلند سه ساعت
وبشویند بآب گرم اما آب بخورد نیک باشد دیگر بخورد دو درم زوفای
بروافکنند یک دانگ زعفران نیک باشد دیگر داروی که روی را سرخ کنانند
ومجربست بستانند خردل سبز وزرنیخ سرخ از هر یکی [illegible] درم این جمله
بکوبند وبیامیزند بشیر گرم وطلی کنند بر روی هفت بار نیک باشد والله الشافی

باب نود وششم

اندر علاج علتهای گر وخارش که تر باشد

رشک

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت گر وخارش که تر باشد از احتراق
خون بود با رطوبتها آمیخته وعلاج این علت خون باید برداشتن وشکم
نرم کردانیدن

بمطبوخ هلیله صفت آن بستانند هلیله زرد مقشر بیست درم سنا مکی
پنج درم شاهترج ده درم صبر سقوطری دو درم این همه بجوشانند به
رطل آب و رطل آید و صافی کنند و بر و افکنند صبر سقوطری دو درم ترید
و غاریقون و سقمونیا از هر یکی دو دانگ کوفته بر و افکنند و بخورند میگساری
دیگر باید که خداوند این علت پرهیز کند از گوشت خوردن و حلوا نبیذ
و از طعامهای شور و ماز سیر و عدس و کرنب و آن آبهای استادهٔ و طلی
کنند بدین دارو صفت آن بستانند سیماب کشته و اقلیمیای سیم و گوگرد
پارسی و مازو و زردچوبه و خرزهره و کندش و قلیه اشخار و مرداسنگ از
هر یکی سه درم این جمله بکوبند و بیامیزند بسرکه و بزنند تا سبز گردد
و بر و افکنند روغن گل پارسی و طلی کنند اندر گرمابه و ساعتی صبر کنند
و بشویند بآب بید یا آب سرد یا بخطمی و بیرون آیند و تن را جرب
کنانند بروغن گل پارسی نیک باشد دیگر داروی نیک گر را صفت آن بستانند
مرداسنگ و زاج از هر یکی دو درم بکوبند و تر کنانند اندر سرکه و طلی
کنند نیک باشد دیگر طلی نیک گر را صفت آن بستانند گوگرد سرخ
و سیماب کشته و زرنیخ سرخ و هلیله از هر یکی دو درم ذراریح پنج ...
این همه بکوبند و بیامیزند بزیت و سرکه و طلی کنند نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب اندر علاج علتهای سرخ ...

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت گل و خشک گر را بستانند زردچوبه
و قسط و بورهٔ ارمنی و کندش از هر یکی سه درم میعهٔ سایله ده درم
این جمله بکوبند و تر کنانند بروغن گل و طلی کنند بشب و بامداد بگرمابه بروند
نیک باشد دیگر باید که خداوند این علت گرمابه بکار دارد و تن
را جرب کنند بروغن گل پارسی و سرکه و آب گوشت نیک باشد دیگر بکار
دارد خداوند این علت آب پنیر تازه و آب شاهترج خورد
با شکر دیگر بخورند بندقهٔ کشمش که سود کند گر را و خشکی و سعفه
را صفت آن بستانند هلیله زرد مقشر صد درم سنا مکی و شاهتره
از هر یکی سی درم این همه بکوبند و بیامیزند بکشمش و بندقه کنند و هر بامداد
هر بندقی چند گوزی بخورد و شبانگاه یکی شد دیگر حب هلیله بکار
دارد صفت آن بستانند هلیله زرد مقشر سی درم صبر سقوطری یازده
درم سقمونیا پنج درم این همه بکوبند و بیامیزند و حب کنند و بخورند از و
شربتی چهار درم نیک باشد دیگر بخورند حب الصبر که سود کند
درد سر و درد چشم و خشکی و گل و دنبل را صفت آن بستانند صبر
سقوطری یک درم هلیله زرد دو دانگ کثیرا و مصطکی او و تخم الحنظل
و انیسون و سقمونیا از هر یکی دو دانگ گل سرخ و ترید از هر یکی نیم درم
این همه بکوبند بآب و حب کنانند و بخورند نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب نود و هشتم

اندر علاج علتهای بهق سپید و برص

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت بهق سپید از رطوبتهای غلیظ
باشد اندر عروقها و داروی این علت را بستانند شیطرج هندی
و روناس و کندش و تخم خردل از هر یکی بنج درم این همه بکوبند و تر کنند
باب روناس یا آب پیاز دشتی یا سرکه کهن و طلی کنند بر جای علت
نیکبا شد دیگر بخورند حب الشیطرج که سود کند درد پشت و درد
زانو و مفاصل و رطوبتها را که اندر جسد گرد آمده باشد و برص
و بهق و نقرس و فالج و لقوه و درد گوش را صفت آن بگیرند سکبینج
و وشق و جاوشیر و حرمل و تخم حنظل و هلیله زرد و صبر سقوطری
از هر یکی هشت درم شیطرج هندی و تربد و افتیمون و مقل
ازرق و شبرم و فلفل و سقمونیا از هر یکی چهار درم فرفیون و جند بیدستر
و مصطکی رومی از هر یکی نیم درم زعفران و سنبل و دارچینی و نمک هندی
از هر یکی یک درم و نیم این همه بکوبند و بیامیزند باب کرفس حب کنند
و بخورند از و شربتی چهار درم نیک باشد دیگر بکار دارند معجون بلاذری
تا آن رطوبتها را که غلیظ گشته باشد پاک بکند صفت آن بگیرند
هلیله سیاه و بلیلج و املج مقشر از هر یکی سه درم کندر و زوفا و زنجبیل

و فلفل و انکبین بلاذری از هر یکی بنج درم این و بیامیزند با انکبین معجون کنند
و بخورند نیک باشد دیگر طلی نیک برص را که سپید باشد و سعفه کهن
بستانند روی سوخته و شیطرج هندی و زرنیخ زرد و قلیه و آهک ناب
این همه بکوبند و تر کرده اند ببول کودکان یا سرکه کهن و بآفتاب نهند
چهار روز و طلی کنند نیک باشد دیگر طلی برص را صفت آن بگیرند شیطرج
هندی و زرنیخ زرد و آهک ناب نارسیده از هر یکی دو درم این همه بکوبند
و بیامیزند بسرکه یا آب روناس یا دردی نبیذ و طلی کنند نیک باشد
دیگر باید که خداوند این علت معجونهای گرم بکار دارد چون معجون
کموی و اطریفل و برهیز کند از چیزهای سرد و ترش و شور و از ماست
و شیر و غذاء این بیمار کباب باشد و قلیها بفلفل و دارچینی و زیره
که بخورد و نبیذ تلخ سرخ نیک باشد دیگر طلی کند برص را بخون مار سیاه

والله اعلم

باب نود و نهم

اندر علاج علتهای بهق سیاه

چنین گوید محمد بن زکریا که این علت بهق سیاه از احتراق سودا باشد
با خون آمیخته و خون را احتراق کند و علاج این علت را مطبوخ
باید داذن صفت مطبوخ بگیرند هلیله زرد مقشر و مویز دانه بیرون
کرده از هر یکی بیست درم بسفایج دو درم تربد سپید دو درم این همه

بجوشانند بچهار رطل آب تا بدو رطل آید و برو افکنند افتیمون پنج درم
وجوشی بدهند و صافی کرده اند و برو نهند غاریقون یکدرم کوفته و بخورند
نیک باشد علتهای سودا را و فضولهای که محترق گشته باشد و سپرز
دیگر طلی نیک بهق سیاه را صفت آن بستانند تخم ترب ده درم کندش
یکدرم قسط دو درم این همه بکوبند و بیامیزند بسرکه و طلی کنند نیک باشد
دیگر طلی نیک بهق سپید را صفت آن بستانند شیطرج هندی خربق
سپید و کندس و کوکرد و تخم ترب از هر یکی سه درم این همه بکوبند
و بیامیزند بسرکه و طلی کنند بجایگاه بهق نیک باشد دیگر اهک در ما کنند
اندر گرمابه بعد از آن در وکنند نیک باشد دیگر طلی نیک بهق سپید را
صفت آن بستانند ذراریح و شیطرج و سرو گاو سوخته و تخم قثاء الحمار
دشتی از هر یکی دو درم این همه بکوبند و بیامیزند بسرکه تیز و طلی کنند
بآفتاب نیک باشد دیگر طلی نیک و مجرب بهق سپید را صفت آن
بستانند روناس سه درم شیطرج هندی یکدرم و نیم خربق سپید دو درم
خربق سیاه یکدرم قسط پنج درم تخم ترب ده درم این همه بکوبند و
و بیامیزند بسرکه و طلی کنند نیک باشد دیگر بخورند این قمیحه که سود
کند بهق سپید را صفت آن بستانند هلیله سیاه هفتاد درم خربق
سپید و خولنجان از هر یکی چهار درم این همه بکوبند و بیامیزند با

لختی

زنجبیل مربا اول شربت بخورد چهار مثقال دوم شربت شش مثقال
نیک باشد که شب و روز همی خورد چهل روز پیوسته دیگر باید که خداوند
این علت قی کند بسامی دو راه نیک باشد دیگر بعد قی کردن بکار دارد
کلنگبین با مصطکی رومی یا کندر نیک باشد و اگر چنان باشد که بهق
سیاه باشد رگ باسلیق بزنند و ترنجبین کها نند مطبوخ افتیمون و گرمابه
بکار دارند و نبیذ نخوردن نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب صدم

اندر علاج علتها جذام

باد خوره

چنین گوید محمد بن زکریا الرازی که این علت جذام از غلبه خون
باشد و از رطوبتها اندر تن و علاج این علت رگ باید زدن و شکم
و بلیلج و املج مقشر از هر یکی ده درم عناب و آلو از هر یکی سی شمار
مویز خابوری دانه کنده ... درم بسبایج هفت درم سنا مکی و شاهتره
از هر یکی پنج درم این جمله بجوشانند بسه رطل آب تا بیک رطل و نیم باز آید
و صافی کنند و برو نهند افتیمون اقریطی سه درم غاریقون و ترید سقمونیا
از هر یکی دو دانگ این جمله بکوبند و بخورند تا شکم نرم کند نیکباشد دیگر
انداوش کنند تن را بروغن بنفشه اندر گرمابه و روغن کدو و روغن نیلوفر
طلی کنند بر تن اندر گرمابه گرم و طعام این گوشت بره خورد و گوشت

شکم را باید نرم کرد بمطبوخ افتیمون صفت آن بستانند هلیله سیاه و هلیله کابلی

بز و آب پنیر تازه خورد با شکر سپید و اندر تن طلا کرد نخود و آرد
باقلی و بوره اندر گرمابه گرم مالد بکار دارد و چیزهای لطیف
خورد تا خون را صافی کند دیگر شیر چهارپای خورد و حسو خورد شکر
و روغن باذام و روغن کدو و نبیذ زشک و سپید خورد کو جل دیگر بخورد
این حب الجذام صفت آن بستانند افتیمون اقریطی ده درم
شحم الحنظل پنج درم خربق سیاه سه درم و دو دانگ قنطوریون و ایارج
فیقرا و غاریقون و ملح هندی از هر یکی پنج درم بسفایج ده درم این
جمله بکوبد و بیامیزد با آب و حب کند و از و بخورد شربتی چهار درم
و اگر چنان باشد که علت قوی باشد بر و افکند سقمونیا دو دانگ سکنکشه
دیگر باید که خداوند این علت بکار دارد تریاک بزرگ فادوق و سلیثا
و ایارج لوغاذیا دیگر بخورد این قمیحه که زنی تجربت کرده است
هفتاذ روز صفت آن بستانند هلیله کابلی چهل بشمار بکوبند بگیرند
افتیمون اقریطی پنج مثقال بکوبند و بیامیزد بکشمش یا مویز دانه بیرون
کرده یا فانیذ و بخورد از و شربتی هفت درم بامداد و شبانگاه
دیگر باید که خداوند این علت بکار دارد حب قاهیانی و حب شیطرج
و ایارج کبیر صفت آن بستانند صبر اسقوطری بیست درم زنجبیل و خردل
از هر یکی دو درم و نیم تربد ده درم عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل از هر

یکی یک درم

یکی یک درم شیطرج هندی و وج از هر یکی دو درم فانیذ چهار درم این
همه بکوبد و بیامیزد با آب کرفس یا گندنا و حب کرد او ن و بخورد از و
شربتی سه درم و نیم با آب گرم نیک باشد دیگر قمیحه افتیمون
نیک باشد که سود کند علتهای جذام و سودا را صفت آن بستانند
هلیله کابلی بزرگ صد بشمار بکوبد و بگیرد افتیمون اقریطی دوازده
مثقال اسطوخودوس ح مثقال این جمله بکوبد و بیامیزد بکشمش یا
مویز دانه کنده یا فانیذ و بخورد از و شربتی هفت درم بامداد
و شبانگاه نیک باشد دیگر بخورد این داروی مجرب علت جذام را
صفت آن بستانند تخم ترب نیم قفیز بهاشمی و بکوبد درست و بر و
نهند شکر و بخورد بیست درم بامداد که این دارو مجرب دیگر حب
افتیمون که سود کند علتهای جذام و داء الثعلب و داء الفیل را
صفت آن بستانند افتیمون اقریطی چهار درم بسفایج سه درم شحم
حنظل و سقمونیا و ملح هندی و عصاره افسنتین از هر یکی سه درم
صبر سقوطری دوازده درم عنزروت سه درم تربد سپید دو
درم این همه بکوبد و بیامیزد با آب کرنب و حب کرده اند و بخورند
از و شربتی چهار درم با آب گرم نیک باشد دیگر باید که خداوند
این علت بستانند افعی جوان و سر و دم او بیفکند و شکم او پاک کند

باز شود

وبشویذ بنمک و دردیکی افکنذ وبجوشانذ تا هرتبه کرداذ باب شبث و نمک
وبخورذ این را خاصیتی عظیم است اندر تن علت جذام و روغنهای لطیف
خورذ وایارج لوغاذیا بکار دارذ که سوذ کنذ تن را وفضولهای مختلف را
که غلیظ کشته باشذ ولوزج چون سریشم وعفونت سوخته را سوذ کنذ و سکته
وفالج ولقوه وتشنج وصرع وجذام وداء الفیل وبرص وبهق ودرد
شقیقه ودرد سر ووسوسه وتغییر عقل ونفس ودرد کلی ومثانه ونقرس
ودرد مفاصل وعرق النسا وداء الثعلب وحرقهای کهن را که ردی
کشته باشذ وحیض را بکشایذ صفت آن بستانذ شحم الحنظل بنجدرم
بیازکوهی بخته وغاریقون وخربق سیاه وسقمونیا و وشق وسیرکوهی
ازهر یکی دودرم ونیم افتیمون اقریطی وکماذریوس ومقل ازرق وصبر
سقوطری ازهر یکی سه درم کبابه ترکی وساذج هندی وهوفاریقون
وافراسیون وجعده وسلیخه وزرنب وفلنجه وفلفل سیاه وسنبل ودار
فلفل وزعفران ودارچینی وجاوشیر وبسباسه وسکبینج وجندبیدستر
ومقل وتخم کرفس کوهی وزراوند دراز وغاریقون افسنتین وفرفیون وسنبل
طیب وحماما وزنجبیل ازهر یکی دودرم حنظبانای رومی واسطوخودوس
ازهر یکی یکدرم ونیم این جمله بکوبذ وبیامیزذ بنبیذ مثلثه ومعجون کنذ بانکبین
وبعد شش ماه شایذ خوردن ازوی شربتی جهار درم نیک باشذ و مجربست

واکر بذین نیک نشوذ یک خایه چپ بیرون کنند نافع شوذ ان شاء الله تعالی

باب صد و یکم

اندر علاج علتهای ثالول

جنین کویذ محمد بن زکریا که این علت را قرو خوانند واین علت
پیوسته عصب باشذ واز سردی وخشکی باشذ وعلاج این علت را
کومابه بکار دارذ واندام تر کنذ بروغنهای لطیف وتری کردن
وآب کوشت بره خوردن وجیزهای ترش وشور پرهیز کردن دیکر
نخورذ روغن باذام شیرین باشیر زنان ونبیذ ممزوج خورذ شب
وروز تا تن فربه کردذ دیکر طلی کنذ برجای علت بخرنوب نبطی تر
یا ببرک مورد یا ببرک کبر بزنند نیک باشذ واکر جنان بوذ که این علت
قوی کشته باشذ این طلی بکنذ صفت آن بستانذ روی سوخته و
شیطرج هندی وزرنیخ زرد وقلیه واهل آب نارسیذه ازهر یکی
دودرم این جمله بکوبذ وبیامیزذ ببول کوذکان یا بسرکه کهن طلی
کنذ برجای علت دیکر طلی نیک بستانذ تخم جرجیر ده درم زهره
کاو اشقر بنجدرم سرکین خروس هفت درم زیره کرمانی جهار درم
رک بزرقطونا ده درم این جمله بکوبذ وبیامیزذ ببول کوذکان یا
ببول سک سیاه وطلی کنذ بر قرو یعنی برثالول نیک باشذ ان شاء الله تعالی

صد و بیست و یکم

باب

اندر علاج علتهای شری

جنین کویذ محمد بن زکریا که این علت شرا از صفرای سوخته باشذ باخون واین علت جوانان را بیشتر باشذ وعلاج این علت رارک بایذ زدن وخون بسیار برداشتن بدو راه وسه راه وشکم نرم کنانیذ بذین مطبوخ هلیله صفت آن بستانذ هلیله زرد مقشر وسنای مکی از هریکی ده درم آلو وعناب از هر یکی بیست بشمار خرمای هندی وشاهتره وبرک کاسنی از هر یکی پنج درم این همه بجوشانذ بدو رطل آب تا بیک رطل آیذ وصافی کنذ وبرافکنذ شکر سپیذ وبخورذ تا شکم فروذ آرذ دیکر طلی کنذ تن را بسرکه وروغن کل پارسی بشب وروز چیزهای سرد ولطیف خورذ تا جکر ومعده را خنک کرده انذ و هو الشافی

باب

صد و دوم

اندر علاج علتهای قوبا

جنین کویذ محمد بن زکریا که این علت را کوبا خوانند واین علت از خلطهای فاسد وسوخته باشذ و قوی تر بشذ باشذ بس طلی کند آن جایکاه را بروغن کل پارسی وسرکه تیز دیکر بسایذ حماض ترش دیکر بستانذ اقاقیا وبسرکه تیز بیامیزد وطلی کنذ بر علت دیکر بستانذ نمغاث وسرکه تیز دیکر بستانذ بوشق وسرکه تیز دیکر بسایذ بیوسته جوز تر

دیکر بسایذ بکوکرد وحلبه وقردمانا از هر یکی دو درم برک انجیر خشک وسوسن از هر یکی نیم درم این همه بکوبذ وتر کرده انذ بسرکه وطلی کنذ وکرم کرده انذ باتش نیک باشذ ان شاء الله تعالی

باب

صد و سوم

اندر علاج علتهای جراحتها کهن وتازه زخما

جنین کویذ محمد بن زکریا که این جراحت تازه را صفت آن بستانذ صبر سقوطری ومر وکندر وعنزروت وخون سیاوشان از هر یکی دو درم این جمله بکوبذ ومرهم کند به روغن خل ونکه دارذ نیک باشذ دیکر مرهم اسفیداج که سوذ کنذ جراحتهای تازه وحرارت ورمی را که سوخته باشذ ومنفعت کنذ قرحه که اندر روذکانی باشذ وسوذ کنذ کزیدکانی را که زهر دارنذ صفت آن بستانذ مرداسنک یکدرم اسفیداج بلخی پنج درم این همه بکوبذ وبستانذ موم زرد وسپیذ دو درم وروغن کل پارسی پنج درم وبر اتش نهذ تا کرم کرده شوذ وداروها بر وافکنذ وبزنذ وبهلذ تا سرد شوذ وبر وافکنذ سپیذه خایه ومرهم کرده انذ اندر هاون ونکه دارذ نیک باشذ دیکر مرهم نیک جراحتها را که کهن کشته باشذ وریشها را که سخت باشذ صفت آن بستانذ زیت بیست درم مرداسنک سرخ وسپیذ از هر یکی دو درم این همه بکوبذ وبجوشانذ با زیت تا سطبر کرداذ وسیاه وبر وافکنذ جاوشیر وبا زرد

از هر یکی یکدرم و مرهم کنند و بکار دارند نیک باشد دیگر مرهم زنگار
مجرب که سوده کند جراحتها را و قرحه را و گوشت پوسیده را
بخورد صفت آن بستانند زنگار ده درم و وشق هفت درم زنگار را
بکوبند و وشق تر کنند بانگبین و بزنند و زنگار بر وی افکنند و بیامیزند با
روغن زیت و اندر افکنند و چندان بزنند که نرم گردد و سرکه و روغن
همی افکنند چندانک مرهم گردد نیک باشد دیگر مرهم سرخ مجرب صفت
بستانند مرداسنگ و اسفیداج و صبر سقوطری از هر یکی شش درم عنزروت
سرخ چهار درم خون سیاوشان نیم درم این جمله بکوبند و بسایند بروغن
گل پارسی و سرکه مرهم کرده اند که این گوشت رویاند نیک دیگر مرهم زرد
مجرب و نیک باشد جراحتها و ریشها را صفت آن بستانند مرداسنگ و
اسفیداج و صبر سقوطری و عنزروت و زردچوبه از هر یکی نیم درم این جمله
بکوبند و بر وی افکنند زیت و سرکه و بزنند تا مرهم گردد نیک باشد دیگر دارو
مجرب ناسور را صفت آن بستانند آهک آب نارسیده و ذراریح و زرنیخ
زرد و سرخ و نشادر از هر یکی یک درم این جمله بکوبند و بر ناسور براکنند
نیک باشد دیگر داروی مجرب ناسور را صفت آن بستانند خون سیاوشان
و شحم حنظل و بلادر سیاه و پوست گل حرمل و مازریون و پوست گل کبر و توبال
اسپند و شبرم و استخوان ماهی از هر یکی یک درم این جمله بکوبند و بیامیزند

بروغن گل یا روغن زنبق و مرهم کنند و بر نهند نیک باشد دیگر داروی مجرب
ناسور را آزموده است صفت آن بستانند عنزروت و گوگرد زرد از هر یکی
نیم درم این جمله بکوبند و بیامیزند بانگبین و بنهند نیک باشد دیگر داروی
مجرب ناسور را صفت آن بستانند زنگار نیم درم عنزروت و زنجفر از هر
یکی سه درم کندر یکدرم این جمله بکوبند و ببیزند و بسر میل اندر سوراخ
نهند و ببندند سخت تا دارو بیرون نیاید و اگر ریش تازه باشد بر وی براکنند
تا گوشت سرخ شود و بر این مرهم کنند اسپید نیک باشد دیگر داروی
که آماس را که از حرارت و گرمی باشد صفت آن بستانند صبر سقوطری
و مر و عصاره مامیثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و گل ارمنی
از هر یکی یکدرم این جمله بکوبند و بیامیزند بآب عنب الثعلب و طلی کنند
(انگور توره)
بر جای نیک باشد دیگر داروی نیک اعضا را بگشاید و خون را ببندد و
گوشت بود را بخورد صفت آن بستانند زاج کفشگران و شب یمانی و
مازو و پوست انار از هر یکی نیم درم روی سوخته دو درم و نیم مر و خون
سیاوشان از هر یکی یکدرم و نیم سنگ سوخته و کاغذ سوخته از هر
یکی نیم درم این جمله بکوبند و بر علت براکنند نیک باشد دیگر داروی نیک باشد
ضربت را که رسیده باشد از کارد یا شمشیر و خون عظیم صفت آن بستانند
عنزروت دو درم خون سیاوشان و جلنار و پوست انار از هر یکی یکدرم

این همه بکوبند و بر علت براکنند تا خون را ببندد نیک باشد دیگر داروی
که دملها را برساند و پخته گرداند صفت آن بستانند خمیر یک درم بوره
ارمنی و نمک از هر یکی دو درم سرگین کبوتر دو درم این همه بکوبند
و بزیت بیامیزد و برنهند بر دنبل نیک باشد دیگر داروی نیک که دنبل
را سوراخ کند صفت آن بستانند انجیر خشک و بجوشانند بآب و بکوبند
و بر وافکنند بوره ارمنی و زیت اشاخل با روغن گل و بر نهند تا سوراخ
کند دیگر داروی خوک را پخته گرداند صفت آن بستانند زفت و موم
گداخته با آتش و بر وافکنند زرنیخ سوخته و بیامیزند و برنهند نیک باشد والله اعلم

صد و چهارم

باب

اندر علاج کشتن عقرب

چنین گوید محمد بن زکریا که زهر کژدم سرد بود علامت زخم آن بود که
در ساعت بگزد بدرد آید علاج آن بستانند کاورس کوفته با نمک
و ترکرده اند بنبیذ و برنهند بر جای علت دیگر یک مثقال برگ حنظل خشک کرده
و کوفته با آب بخورند دیگر بخورند حلتیت با ده درم نبیذ یا مثقالی جنطیانا
رومی بخورند با آب و بر زخم ببندند و با آتش گرم کنند و آب گرم بریزند و روغن
زنبق و جندبیدستر و فرفیون در و کرم و بالا جند بار بنیز و دیگر
تریاک اربعه که سود دارد زخم کژدم و زهر همه گزندگان را چنین
گویند پزشکان که بجای تریاک بزرگ بایستد صفت تریاک اربعه

بستانند

بستانند جنطیانای رومی و زراوند دراز و حب الغار و مر از هر یکی سه
درم این جمله بکوبند و بیامیزند بانگبین و معجون کنند شربتی از وی یک مثقال
بود با ده درم نبیذ کهن نیک باشد دیگر تریاک نیک کشتن کژدم
را بستانند کبر و افسنتین و زراوند دراز و جنطیانا از هر یکی سه درم
این جمله بکوبند و معجون کنند بانگبین و از وی چند بندقی بخورند دیگر
تریاک نیک زخم کژدم را سود کند و زهرهای گزندگان را بستانند جنطیانا
رومی و زراوند گرد و مر و حب الغار و جند بیدستر و قسط و سداب
دشتی خشک و فودنج خشک و عاقرقرحا و زنجبیل و فلفل و شونیز
و حلتیت از هر یکی یک درم این جمله بکوبند و معجون کنند بانگبین و بخورند
از وی شربتی سه درم با نبیذ نیک باشد و از این تریاکها و داروها
چیزی نیابد نبیذ کهن خورد با سیر و اگر این بیمار تریاکها نخورد
و او را تبی گرم آید بر او را رگ بباید زدن و آب جو بباید خوردن
و طعامهای خشک بلغمی و سخت کاری نکند که از وی بیماری خیزد
و جایگاه علت که کژدم بسیار باشد کرفس نباید خوردن تا مضرتی نباشد

والله اعلم

صد و پنجم

باب

اندر علاج زخم مار که بگزد

چنین گوید محمد بن زکریا که اگر چنان باشد که مار و گزنده آن جایگاه

رابندذ روذ سخت محکم وجایگاه کشته را جراحت کنذ نیارندجا
تا خون بسیاری بیایذ وانکه حجامت برنهند وبیفشارذ تا خون بیایذ
بسیاری وبرو نهند سیر وسرکه ونمک اندر ساعت دیکر این دارو
برنهند بستانند جند بیدستر وفلفل وزرنیخ سرخ ازهر یکی یکدرم تخم
شبث نیم درم این همه بکوبند وتر کرده اندر میخختیه وبرنهند بر جایگاه
زخم مار دیکر بستانند برک شبث وآب مرزنجوش وفلفل وسذاب
وسیر وحلتیت این همه بکوبند وبا نبیذ بخورند سه درم بیکبار شفا
دیکر تریاک طین واین تریاکیست مجرب زهرها وسموم هارا پاک
بکنذ از تن مردمان بجمله که این تریاک را خاصیتی عظیم است اندرین
زهرها صفت تریاک طین بستانند کل مختوم وحب الغار از هر یکی
دو درم جنطیانا رومی وزراوند کرد وتخم سذاب ومر از هر یکی یکدرم
این همه بباید کوفتن واندکی روغن کاو بذود رافکند وبذست بمالذ وبانکبین
بیامیزذ وبکار دارند وبخورند ازین دارو کسی که زهرش داده باشند
وقی کند که این تریاک پاک کرده اند زهر را از تن مردمان دیکر
تریاک مثروذیطوس که تریاک بزرک است که سود کند همه زهرهای قاتل
را وسود دارد نیش های جانوران وآماسهارا که اندر تن بوذ ورطوبتها را
که اندر شکم باشد وسینه وسود کند خون را که از شکم همی آید واز اعضا

خون فاسد وعفن کشته وریم آید ازمعده ونیک باشد درد معده
ودرد کردگانی وکلی ومثانه وسنک مثانه را پاره پاره بکند وبول را بکشاید
وسود کند علتهای سودا را که اندر تن باشد وحیض وبیماری زنان را
بکشاید وجمله زهرهای قاتل را سود کند ودیوانگان را سود کند وذهن را
نیکو کند وفکرت واندیشه را ببرذ صفت آن بستانند مر وکثیرا
وزعفران وغاریقون وزنجبیل ودارچینی از هر یکی ده درم سنبل
طیب وکندر وخردل سپید وعیدان البلسان واسطوخودوس واذخر
رومی وحب البلسان وقسط تلخ ومازرد وعلک البطم ودار فلفل
وجندبیدستر وعصاره لحیة التیس ومیعه سایله وسلیخه وسادج
هندی از هر یکی هشت درم سلیخه وفلفل سیاه وسپند وجعده واکلیل
الملک وسیر دشتی وتخم جزر کوهی وروغن بلسان وقیصوم وفوفل ونیل
ازرق از هر یکی هفت درم وشوق وسنبل ومصطکی وصمغ عربی وتخم کرفس
کوهی وقردمانا وتخم رازیانج وکل سرخ پاک خشک وجنطیانای رومی
ومشک طرامشیع از هر یکی پنج درم انیسون ومو واقاقیا وهوفاریقون
وسترو اسقنقور از هر یکی چهار درم ونیم اسارون وسکبینج وفو از هر یکی
سه درم افیون دو درم وج سه درم برکل سذاب دو درم ونیم این همه
صمغها ترکرده اند اندر نبیذ ودیکر داروها جمله بکوبند وان صمغها اندر هاون

افکنذ و نرم کرده اند و داروها بروافکنذ و معجون کنذ با نکبین کف برداشته و بخورذ از و شربتی چند بندقی اگر بزرگ باشذ و اگر کوچک نیکی شذ انشاالله تعالی

باب

اندر علاج گزیدن سگ دیوانه

چنین گوید محمد بن زکریا که چون سگ دیوانه بگزذ آن جایگاه را بلیذ ذیت اندر باید مالیذن و نیشتر باید زدن در میان او تا خون بسیاری بیاید و آن جایگاه را حجامت باید کردن تا خون بسیار بیاید و آن جایگاه را برنهذ این مرهم صفت آن بستانند جغندر و چغندر و پیاز ایز همه بکوبذ و مرهم کنهان بروغن گاو و برنهذ بر جایگاه علت و ببندد که ریش گشته بوذ دیگر بستانند بلاذر و زفت و در بندذ و اگر بداغ کنی از نخست بهتر باشذ و اگر سه روز اندر گذرد زهر بهمه تن پراگنذ و سخت بذ باشذ ولیکن دست باز نباید داشتن و آن چیزها که یاذ کرده‌ام آنجا برنهذ و زوذ باید گرفتن بعلاج کردن پیش از آنک آب بتواند خوردن بر هفته یا دو هفته یا چهل روز و برخی چنین گفتند که بر شش ماه بترسذ و این علت آنرا بتر بوذ که طبعش تر بوذ دیگر از نخست شکم بباید راندن بحبها و داروها چنان که یاذ کرده‌ایم اندر علاج مالیخولیا و تدبیر همچنان باید کردن و طعام همچنان باید خورد که یاذ کرده‌ایم

و نبیذ و حلوا خورذ و مرهم خواب شاذی و نشاط کردن و باید داذن داروی جالینوس خرچنگ صفت آن بستانند خرچنگ جوی و در دیگی باید نهاذن و اندر تنوری فرو نهاذن و دست باز داشتن تا بسوزذ نیک چنانک بتوانند سوذن و دیگر بستانند جزوی جنطیانا و پنج جزو کندر و جزوی ازین خرچنگ سوخته و همه بیکجای بسایند و با مداذ از و دو درم بیمار را بدهند و شبانگاه همچنین جالینوس چنین گوید که هر که ازین دارو بخورد هرگز از آب نترسذ و اگر کسی را سگ دیوانه بگزذ و از آب بترسذ بخانه در باید شذن سرد و حیلت باید کردن بدان که قلی بکنی دراز و دردهان آن بیمار نهی و آب در ریزی اندران انبوبه چنانک او نبیند و روغن بر سرش در مالی و بهمه تن حقنه کنذ او را بآب جو و روغن باذام و لعاب بزر قطونا و تخم بهی تا تشنگی نکنذ و جالینوس چنین گوید که هر کرا سگ دیوانه گزذ پاره نان بذان خون بیالایذ که از آنجا همی آیذ و بسگی افکنذ اگر آن سگ آن نان بخورذ بدان که او را که گزیذ دیوانه بوذه است دیگر بگیرذ گوز و بگوبذ و انجا برنهذ یک شب پس بامداذ بر مرغی افکنذ اگر بنه خورذ بدان که آن سگ دیوانه است و اگر مرغ سخت گرسنه بوذ و بخورذ در ساعت بمیرذ والسلام

باب صد و هفتم
اندر علاج زهرها دادن

کسی را که فیز داده باشد علامت این زهر آن بود که زبانش بیاماسد و سرش بگیزد و بس بیوفتد بجای علت صرع و از هوش بشود و چشمهایش بزرگ شود علت قی کردن است و بدهند تا بخورد تخم شلغم پخته با روغن گاو کهن و چون قی بسیار بکند بلوط بیزد و بخورد نبیذ جهار وقیه و بر وا فکند نیم درم دوآ المسک که در وکرم بود قیر طی مشکل و اکر ندیده بشود تا بخورد تریاک الافاعی یا تریاک الاربعه یا تریاک مثرودیطوس که این قید زهری قاتل است والله اعلم

باب صد و هشتم
اندر علاج انکر سنبل داده باشند

امّا این علامت آن بود که زبانش سیاه بباشد و بسیار علتها افتد چون برسام علاج این علت قی باید کردن چند بار و بستانند کافور یک دانک و با وقیه ماورد بیامیزد و بخورد و کافور و ماورد و صندل بر جگرطلی کنند و بسته جو با جلاب ببرف سرد کرده بخورد و بسیاری برف برو نهند و بخورد و طعام این بیمار انار ترش خورد و غبار دوغ بر اشامد بسیاری و آب جو و آب عنب الثعلب خورد نیک باشد

باب
اندر علاج زهره پلنک داده باشند

جنین گوید محمد بن زکریا که خداوندان علت که قی کند و قیش سبز باشد و طعم

صبر باید در دهان و چشمهایش زرد باشد او را تریاک الطین باید داد

صفت آن بستانند گل مختوم و حب الغار از هر یک جزوی اهمّة الطباجها جزو و تخم سذاب و مر از هر یکی نیم جزو این جمله بکوبد و معجون کند با انگبین و بخورد از و شربتی چند گوزی نیکبا شد و چون بکند در آب ریحان و سپرغم نشیند و باید که گرم نباشد و چون سه روز بر آید سرم نبود و چون از و نخستین سه ساعت بر آید علاج آن چنان باید کردن که ما گوار را گفتیم والله اعلم

باب صد و نهم
اندر علاج زهر مار که داده باشند

جنین گوید محمد بن زکریا که ازین زهر مردم کم بدهند مگر آن کسی که خدای تعالی خواهد این بیمار را بباید دادن تریاک افاعی یا تریاک مثرودیطوس دیگر روغن گاو بخورد جند بار و باید که گرم بود و نبیذ خورد و آب گوشت مرغ بجته خورد با دوا آ المسک

باب صد و دهم
اندر علاج که برد ب بزکوهی داده باشند

باید که این علت را قی کند چند بار با روغن گاو و انگبین بسیار بخورد گرم گرم دیگر بستانند بندق و فستق و هر دو بهم بکوبد و با انگبین و روغن گاو بیامیزد و هر روزی جند گوزی بخورد سه چهار بار نیک باشد

باب صد و یازدهم
اندر علاج خوی اسب داده باشند

علامت این زهر آن بوذ که روی بیماماسذ و سبز باشذ و کلو تنک در
کیرذ و از همه تن خوی بدوذ بسیار علاج این زهر را قی باید کردن
باب انکبین و پس اورا بباید داذن می پخته و روغن کاو چند بار دیکر
بدهند اورا نیم درم زراوند و نیم درم نمک اندرانی بکوبد و باب کرم
بباید داذن تا بخورد دیکی تریاک طین بخورد چنانک یاذ کرده ایم بیکبا شد

باب صد و دوازدهم

اندر علاج که ذراریح داده باشند

علامت این زهر آن بوذ که زهار بدرد آید و بولش خون باشذ و قضیب
او سوزذ و درد کند و بول بندذ و قضیب بیاماسذ و مثانه و کرده بر
کرده دهان و کلو بسوزذ و پنداری که آتش از وی بیرون همی آید علاج
این زهر قی باید کردن باب کرم و روغن شیره و انجیر پخته چند بار دیکر
بدهند اورا لعاب بزرقطونا بجلاب یا آب برهنج و طعام این بیمار
چربوک بخورذ و حقنه کند باب جو و روغن کل پارسی و خطمی و سپیده
خایه و پس قضیبش با زافکند و روغن کل پارسی بیاشاماند و آب مرغ فربه
با روغن باذام بخورذ و در آب نشیند و انجیر پخته خورذ و بنفشه و شراب
بنفشه بکار دارذ و شیر دایم بخورذ و اکر با تنک زهرها را کران بوذ
و دیر بوذ و رک بزنداز باسلیق و در آب نشیند نیک باشد والله اعلم

باب صد و سیزدهم

اندر علاج کسی که افیونش داده باشند

جس کو ...

چنین کوید محمد بن زکریا که دو درم افیون مرد را بکشذ علامتش
آن بوذ که لرز از برنش و بوذ که در همه تن خارش افتد و از دهنش
بوی افیون آیذ و ز بانش فرو ایستد و با رنک بباشذ و ناخنهای او
دیر برآیذ و پوست کشذ و خوی سرد برآیذ این زهر را قی باید کردن
باب شبث و انکبین و ملح هندی و حقنه کند تیز چنانک یاد کرده ایم
و نبیذ کهن خورذ قوی که در وا فکنده باشذ دارچینی چند بار بخورذ
و خویشتن عطسه انکیزاند بکندش و جندبیدستر و حلتیت و فلفل
سیاه و چیزهای کرم خورذ و سر آنجا فرو دارذ و نخسبذ و این تریاک
بخورذ که وصف کنم فندقی یا چند کوزی سه بار صفت آن بستانند
جندبیدستر و حلتیت و فلفل سیاه و ابهل از هر یکی یک درم این جمله
بکوبذ و بیامیزد با انکبین و معجون کند و بخورذ و دیکر سحر نبیا خورذ و سیر
و کوز و طعام بروغن زیت و نبیذ صرف خورذ که در و کرده باشند
دارچینی و در من مالذ روغن قسط یا روغن سوسن که کرم کرده بوذ و بوی
جندبیدستر هر ساعتی و اکر خارش نیک نبوذ در آب کرم نشیند نیک باشد

باب صد و چهاردهم

اندر علاج کسی که اورا بنک داده باشند

چنین کوید محمد بن زکریا که علامت این علت زهر آن بوذ که سست
کردذ و کف از دهان بیرون آورذ و چشمهایش سرخ کردذ علاج این

زهر را قی باید کردن با آب انگبین و انجیر پخته و بورق ارمنی بخورد و شیر گاو و می بکند و همان علاج کند که در باب افیون یاد کردیم نیک باشد

باب صد و پنجاهم
اندر آنک او را کشنیز آب تر داده باشند

چنین گوید محمد بن زکریا که علامت این زهر [illegible] که سر گران کند و بوی کشنیز آید از تنش علاج این زهر را نخست قی باید کردن و بباید خوردن زرده خایه نیم برشت چنانک فلفل و نمک کوفته در و فشانده بود و آب مرغ بچه فربه خورد و نبیذ دهنش که خورد که اندر گرم باشند اندکی دارچینی و اندکی فلفل تا بصلاح آید والله اعلم

باب صد و پنجاه و یکم
اندر علاج که بزر قطونا داده باشند

چنین گوید محمد بن زکریا که علامت این زهر آن بود که رنج و کرب بسیار کند و دم بسیار دشخوار تواند زدن باید که زود علاج این زهر را قی باید کردن با آب ترب و انگبین و شبث و بورق ارمنی و ملح هندی در وی کرده باشند و طعام این بیمار که دهندش زرده خایه نیم برشته خورد که فلفل و حلتیت و نمک اندرو کرده بود و نبیذ قوی باید که خورد تا زود بهتر شود نیک شد ان شاء الله تعالی

باب صد و پنجاه و دوم
اندر علاج که فرفیون داده باشند

چنین گوید محمد بن زکریا که این زهر سخت گرم بود و دل و شکم بدراند

و اندرو آرد علاج این علت زهر را قی کند بروغن گاو و اول از پس آن بخورد و روغن گل با ربی و چون خوش تر باشد باید خوردن بست با جلاب و آب برف و باید که بخورد آب نار و آب سیب و سه روز در آب سرد بنشستن که نیک بود این علت را والله اعلم

باب صد و پنجاه و سیم
اندر علاج که سیماروغ داده باشند

چنین گوید محمد بن زکریا که این زهر سردست و بود که بکشد که سردست و گران و از خوردنش بپیچد و بپرهیز کند بس اگر خورده آید آن باید خوردن که آن جایگاهی معروف آورده باشند و کسی کرده باشد و بدان زیرک بود و از خوردنش بادی خیزد و قولنج آورد و از هوش ببرد و خوی سرد آورد و بود که بکشد علاج این زهر را بباید خوردن [illegible] با سکنگبین و ملح هندی با سکنگبین و جوارش زیره بخورد و نبیذ کهن خورد ایمن باشد ان شاء الله تعالی

باب صد و پنجاه و چهارم
اندر علاج که مرداسنگ داده باشند

چنین گوید محمد بن زکریا که علامت این زهر آن بود که شکم ببندد و زبان گران کند و همه تن آماس گیرد علاج این زهر را قی باید کردن با انجیر پخته و آب شبث و بورق ارمنی بسیاری و شکم بگشاید بجلاب و سقمونیا و بخورد این دارو تا بول بگشاید صفت آن

بستانند تخم کرفس وتخم جزر وافسنتین ومُر وتخم جرجیر از هر یکی جزوی
این جمله بکوبند وبخورند باد و مثقال با سذابی وقیه پخته وکرفس تا بول را بکشاید

باب صد و بیست …

اندر علاج که اسفیذاج داده باشند

چنین گوید محمد بن زکریا که علامت این زهر آن بود که نفس گران باشد
وسرفه بود وتن سست باشد علاج این زهر را بخورند انجیر پخته با آب
انکبین نیکو شده. یکی بستانند سقمونیا یک دانگ ونیم وبا آب انکبین بخورند تا شکم
براند وبعد از آن بخورند عصارهٔ افسنتین با آب انکبین چند بار واگر بول ببندد
بخورند آن دارو که اندر علاج استسقا یاد کرده‌ایم که بول را بکشاید بزودی

باب صد و بیست و …

اندر علاج آهک وزرنیخ وصابون وزنجار که داده باشند

چنین گوید محمد بن زکریا که این داروها سخت عظیم گرم بود وروده‌گانی
ریش کند وقرحه پدید آورد ردی علاج این زهرها آنست که بخورند
آب گرم یا جلاب چند بار تا آنرا پاک فرو شوید وپس بخورند برنج وآب
جو که منفعت کند قرحه را که اندر روده‌گانی باشد ولین بکند ان شاء الله تعالی

باب صد و بیست و …

اندر علاج تب غب روزی گیرد وروزی نگیرد

چنین گوید محمد بن زکریا که این تب غب سخت که پدید آید نه گرم

ونه سرد ولیکن تن را گرم بکند ودرسر آورد وتشنگی وبود که حرارتی
وگرمی بود سخت خاصه که بیمار را گرم بود واندوه بودش ومنش بگردد
وقی افتد وبود که شکم نرم بود وصفرا از و فرود آید زرد ورگش
سخت بزرگ باشد وراست وگونهٔ بول او آتشی بود وبویش ناخوش
بود واین انگس را بتر باشد که طبعش گرم وخشک بود ویا رنجی رسیده
بود ویا بی‌خوابی ویا طعامی خورده بود سخت گرم ویا نبیذی خورده
بود کهن که این تب ازین علامتها خیزد که من وصف کردم علاج
چون این تب قوی باشد وگرم وطبعش خشک بود او را ببایذ داذن
بیست درم هلیلهٔ زرد که تر کرده بود در آب شبی وروزی پس بدست بمالند
وصافی کنند وبرو نهند بیست درم ترنجبین وبامداد نگاه بخورد واگر
طبیعت سخت خشک باشد دانگی ونیم سقمونیا بخورد با جلاب تا آن
که تب کم نباشد وبازنیاید بوعده واگر بازآید ضعیف بود پس آن
تدبیرها باید کردن که یاد کرده‌ایم واگر بیمار ضعیف بود وبیماری
او سخت بود بخورد این شراب الو صفت آن بستانند هر شبی ده درم
خرمای هندی وبیست آلو بشمار خشک وبجوشانند با رطلی آب
وبدست بمالند وصافی کنند وبرو افکنند ده درم شکر وچون بخواهد
خفتن بخورد نیک باشد وبامداد آن بخورد آب جو شربتی تمام وجائی
بنشیند

که باذی بزنذ خوش تا طعامش بکوارذ وطعام این بیمار ترّهها وجزورها باشذ
سرد ولطیف و باید که خداوند این علت پرهیز کنذ از گوشتها کلان وشوربا
وبخورذ تخم خیار وتخم ذرتی مقشر وبخورذ آب کدو در وقتش وآب جلاب یا
سکنکبین شکری کرده نیک باشذ واگرچنان بوذ که خداوند این علت را شکم
نرم باید کردن بباید داذن آب انار ترش با لعاب بزرقطونا وتخم ریحان
شبانگاه و بامداذ واگر قوی تر باید کردن بماورد وصندل وبر سینه نهاذن
پیش ازانک وقت نوبت تب بوذ به ساعت کمتر دو ساعت شاید وچون نوبت
خوستن شوذ بایذکی چیزهای خورذ که گرم باشذ وجای نشیند سرد وخنک
واگر حرارتی وگرمی عظیم باشذ با این علت بخورذ آب جو کوچک با شکر
دیگر بخورذ آب خربزهٔ هندو وآب کدو وآب خیار ولعاب بزرقطونا وآب
انار با جلاب وآب جو بسیار بباید خوردن واگرچنان باشذکی اندر جگر
حرارتی وگرمی باشذ ودارو وطعام قی کند از گرمی جگر بباید داذن تخم
بزبهن یک درم شکر سپید سه درم این همه بکوبذ وبر وافکنذ کافور نیم جو
تا آن قی بنشانذ وحرارت وگرمی جگر ساکن بکنذ نیک باشذ دیگر
بستانذ خرمای هندی وترنجبین وخیارشنبر ازهر یکی پنج درم درآب گرم
کنذ وبدست بمالذ وبدهذ تا بخورذ تا شکم او براند وآن حرارت گرمی بزیر
آورذ واگر روزی دراز باشذ شربتی ازان بزبهن وشکر وکافور بخورذ

تمام با

تمام باشذ وهر روزی بامداذ بباید داذن قرصهٔ کافور با آب جو وبدو
ساعت پس آن سکنکبین بباید خوردن وتدبیر همچنان باید کردن
که یاد کرده ایم وپرهیز کند ازآفتاب وازگرما وازچیزهای بد والله اعلم

باب صد وبیست وسیم

اندر علاج تبی که دایم بوذ وگرم باشذ وسوزنده

چنین گوید محمد بن زکریا که این تب هم ازان گونه بوذ که ترا وصف کرده ام
ولیکن این قوی تر باشذ وحرارت وگرمی ازتن جدا نبوذ وهیچ گونه
تب ازسرما نبوذ وخوی نیایذ پس این تب را تدبیر همچنان باید
کردن که یاد کرده ایم درعلاج باب تب غب که روزی گیرد وروزی نه وباشذ
که این قوی تر باشذ پس این تب را بباید داذن هر شبی خرمای هندی
وترنجبین وخیارشنبر ازهر یکی پنج درم درآب گرم بدست بمالذ وهر روزی
دو بار بخورذ تا شکم فرو زند وبخورذ قرصهٔ کافور بامداذ بگاه صفت آن
بستانذ گل سرخ پاک کرده ده درم تخم کاهو هفت درم طباشیر پنج درم تخم
بزبهن شش درم تخم کاسنی دو درم تخم خیار وتخم کدوی شیرین ازهر
یکی پنج درم رب السوس وترنجبین ازهر یکی ده درم کافور دو دانگ این جمله
بکوبذ وبیامیزذ بلعاب بزرقطونا وقرصه کنذ هر قرصهٔ دو درم سوذ
کنذ حرارت وگرمی جگر ودل را ونیک بوذ دق را که سوزنده باشذ وچون

آفتاب برآید بخورد آب جو هر ساعتی آب کدو و آب خیار و آب خربزه
هندی و طعام این بیمار نان بود با شکر مالیده و شسته و اگر طعام
بیشتر باید که بخورد آب جو خورد با بزرقطونا دیگر بخورد لعاب بزرقطونا
با شکر و آلوی سیاه خورد بنقل و بدهان در دارد همیشه دیگر صندل و کافور
بر جگر طلی کند و رعاف دایم دیگر آب انار خورد با جلاب و اگر بیمار را
آماسی نبود در شکم و از ضعیفی معده بنالد بباید خوردن آب سرد
کرده ببرف و در آن وقت که گرمی پدید آید تا آنگاه که از سردی آب لرزه
بر وافتد و آتش آن تب را بدان بتواند شکستن پس خوی بر آرد و روز
خوشتر بباشد و اگر شکم نرم باشد بباید دادن آب بتجو با قرص
طباشیر تا شکم ببندد صفت آن بستانند گل سرخ پاک کرده و طباشیر
از هر یکی پنج درم صمغ عربی دو درم عصاره انبرباریس و عصاره سماق
از هر یکی [illegible] درم تخم حماض مقشر سه درم جلنار و گل ارمنی و مغل مکی
از هر یکی یک درم و نیم کشنیز خشک پرورده اندر سرکه و بریان کرده
دو درم این همه بکوبند و بخورند از و شربتی دو درم یا به افشره یا آب
انار بامداد و شبانگاه نیکو شود دیگر بخورد جلاب و سکنجبین شکری
و بخورد آب انار و آب سیب و آب بهی ترش دیگر چیزهای خوردنی چنانک
یاد کرده ایم در علاج تاب شکم رفتن و اگر خواب باز گیرد و درد سر کند

علاج آن

علاج آن چنان باید کردن که یاد کرده ایم اندرین بابها تا تب زایل کند

والله اعلم

باب صد و بیست و چهارم

اندر علاج تب مطبقه که از بسیاری خون بود

چنین گوید محمد بن زکریا که این تب که پدید آید از آن بود که خون
بسیار اندر تن گرد آمده باشد و سخت گرم بکند از سختی و روی و چشم
سرخ و گوش و بینی و اندوه بسیار کند و حرارت و گرمی عظیم باشد
و نفس بسیار زند دایم بیش از آن که تب پدید آید و گرانی کند
و کاهل بباشد چنانک پنداری که سخت مانده است و خواب بسیار
آیدش و سر گران بباشد و پیشانی و رانها و رگ اوداج بر خاسته
شود و این تب کودکان را بیشتر افتد که نه نزار باشد و نه فربه و گوشت
و نبیذ و حلوا بسیار خورده باشد و این تب که افتد بیشتر اندر زمستان
افتد و یا در بهارگاه و تن این بیمار چنان بود که پنداری که اکنون
از گرمابه آمده باشد و یا آب گرم بر خویشتن ریخته است و رگهای بیمار
بزرگ باشد و قوی و بولش سرخ باشد و ستبر و چون این تب را این
علامتها پدید آید زود رگ بباید زدن و خون بسیار برداشتن و گرد
فرسد علت تا آن وقت که زبان سیاه بباشد و تب سوزنده بجز
دارد تدبیر این بیمار بدان گونه باید کردن که یاد کرده ایم در پیش و لیکن

باز باید داشتن بچیزهای که خون را بکشد و حرارت و گرمی [illegible]
چون آب زرشک ترنج و آب ریباس و آب حصرم و آب انار و طعام اندک
خورد و چون علت را دررسد نخست رگ او برزنند و بخورد و اقراص کافور
خورد و شکم براند بآب آلوی سیاه و ضمادهای هندی و شکر و همان [illegible]
کند که اندر علاج تب غب یاد کردیم و آب انار ترش خورد با شکر و پرهیز
باید کردن از نبیذ و حلوا و گوشت تا آن وقت که رنج بگذرد و نیکو
بباشد و علاج همان علاج تب غب کند که پیش ازین یاد کردیم والله [illegible]

باب صد و بیست

اندر علاج تبی که هر روزی گیرد و این تب بلغمی بود

جنین گوید محمد بن زکریا که این تب نخست بلرزاند [illegible]
و پای دیر بر داند بسردی و گرمی بس دشخوار بباشد و بود که گرم باشد
بس سرد دیگر باره گرم بباشد همچنین چند بار بباشد تا گرمی پدیدار
و بس گرمی بهمه تن بپراگند و چون بهمه تن بشود قوی بباشد و چون دست
فراز کنی گرم بود چنانک تبهای دیگر بود و تشنگی نبود ولیکن نفس بسیار
زند دیگر و آنک با او خلطی باشد سپید بلغمی خالص و یا چیزی بود [illegible]
مایه از صفرا و هیچ چیزی آرزو نکند و این بیماری کودکان را بیشتر
افتد و زنان و خصیان و کسهای را که تن ایشان تر باشد و کسی که پر
خورده باشد

و بشب سرد کند

و باشکمش بسیار رفته خاصه در شهرهای که هوایش سرد و تر باشد
بول بیمار سپید بود و تنک و یا سرخ بود و تاریک پس ازین حال
دیگر باز شود و این علت بیشتر که بود وقت نماز شام باشد و خوی بر آید
چندانک جامه تر شود و از وی بشود تا آن وقت که نوبت دیگر آید این نخست بد
باشد و چون این تب این علامتها بدید آید بدان که تب بلغمی است باید
دادن در نوبت نخستین سکنگبین باب گرم و سکنگبین انگبینی باید و باید
که قی کند بخوشی چنانک بحق بدو رسد و بخورد هر شبی این دارو تو بدتا
شود صفت آن بستانند تربد سپید مجوف خرد سوده ده درم مصطکی
و زنجبیل چینی از هر یکی یک درم شکر طبرزد چندانک بسود اروها و هر شبی
بخورد از وی یک مثقال تا آن وقت که شکم براند مجلسی چون بامداد بود
بخورد بچاشتگاه کلنگبین شکری و سکنگبین انگبینی خورد چند ده درم و باید
وقت نوبت تب باشد طعام خورده باشد و طعام این بیمار برنج و [illegible]
و شکر و سرکه و خوار مایه نعنع اندرو کرده باشد و پرهیز کند از ترها
و خیار و زردنی و از چیزهای سرد و طعام این بیمار چیزی باید که نان
بدو در زند که گرم باشد پس سرکه و آب گرم و خردل و غرغره کند
بسکنگبین و هم چنین بکار دارد تا هفته و چون تب نوبت وقت در
گذرد همین تدبیر باید کردن که وصف کردیم و اگر چنان بود که هم بدان آید

که آیذ وسخت تر باشذ معجون تب بلغمی بایذ داذن صفت آن بستانذ تربذ
سپیذ مجوّف یکدرم شحم الحنظل دو دانک غاریقون وایارج فیقرا از هر یکی نیم
درم عصارهٔ افسنتین یکدانک ونیم مصطکی رومی یکدانک این جمله بکوبند
وبیامیزد بسکنکبین انکبینی وبدهند بیمار را تا بخورد واکر ضعیف باشذ اورا
مرغ بچه بایذ داذن بریان کرده ومطنجنه واکر چیزی افتد در معده وبا
از هوش بشود علاج آن بایذ کردن که یاذ کرده‌ایم درین بابها واکر چنان باشذ
که مزاجش ردی بوذ در بایذ یافتن بذان چیزهای یاذ کرده‌ایم در باب او
واکر از حد بکذرد تا چهار هفته بباید خوردن قرصهٔ کل تمام صفت آن
بستانند کل سرخ پاک کرده ده درم غصارهٔ غافت شش درم عصارهٔ افسنتین
سه درم مصطکی رومی یکدرم ونیم سنبل طیب واسارون وتخم خیار
وفقاح اذخر وانیسون از هر یک یکدرم این همه بکوبند وبیامیزند باین
عصارها وقرصه کنند هر قرصه سه درم شربتی از وقرصه بوذ با
ده درم ازین نخته شراب صفت آن بستانند پوست رک کرفس وپوست
رک رازیانج از هر یک ده درم تخم کرفس وتخم رازیانج ونانخواه وانیسون وکشوث
وباذاورد وسکاعی از هر یک پنج درم واین همه بکوبند وبجوشانند بدو رطل آب
تا بیک رطل آیذ وصافی کنند وانکه که بیمار را بخواهد داذن ده درم سکنکبین
انجا بر بایذ نخین این چنین چند بار بباید کلان بخورند واکر قوت کم باید

بایذ که اورا بدهند کوشت قلیها بایذ خوردن ومطنجنها تا قوت بیمار
بجای آورد وچیزهای چرب وشیرین بایذ خوردن وچون تب خوشتر
بباشد اندر کرمابه بایذ شذن وخوی بیاوردن هر روزی بیش از آن که
طعام خورد وخداوند این تب را آب سرد بباید داذن وچیزهای که
سرد بوذ بباید داذن تا به شود ان شاء الله تعالی

صد وبیست وششم

باب اندر علاج تب ربع

روز چهارم بکیرد

چنین کویذ محمد بن زکریا که این تب چون بدین آیذ نخست سرد بکیرد وبس کرم
بکیرد سخت وبندها بدارند واستخوانها ورک از نخست سخت ضعیف باشذ
تا بذان جایکاه بنداری که تن درست است که خود حاجتی نبود بداشتن
تب چهارم چون این سخت کوچک بباشد وضعیف وکرم بباشد سخت کرم
ولیکن نه چنان بود که تبی یکروزه بیایذ ویک روز نه وتشنکی کند وتپش
واندوه ودرد سر افتد واین تب دراز بود خاصه کسی را که خشکی غلبه
باشد ومزاجش خشک بود وبول او سپیذ بود وتنک وخوارمایه سبزی
اندرو بود وبود که سیاهی بدو در باشذ واندرین تب بول سرخ باشذ
وستبر وتن بیمار سرخ کونه ورکها سرخ بود پس اکر بیمار بباید زدن
از باسلیق وهمان تدبیرها کنند که وصف کرده‌ایم واکر بول بیمار بسیاهی

مایل بود بباید دادن داروی که شکم براند چنانک خلطهای سودا
بیاورد که یاد کرده‌ایم باب علاج مالیخولیا و روز نوبت تب بباید خوردن
سکنگبین یا آب گرم بسیاری و قی کند و چون قی دشخوار افتد چغندر
و خردل و این گونه چیزها بباید خوردن تا قی افتد دیگر خداوند
این علت نبیذ خورد گرم کرده و نخورد سکنگبین که در گرده بود و تب
و قی کند و هم این تدبیر کند و طعام این بیمار گوشت فروج باشد
و گوشت بره اما بره باعتدال و بیش از آن ترها که یاد کرده‌ایم از آب کامه
و زیت و بوغر (دوغ) خویشتن دین هر روزی آب گرم و در آب کم نشیند
و هر روزی بیش از آن که طعام خورده باشد بگرمابه درشود چنانک
خوی نکند و رنج کم برد و خواب کند و نبیذ خورد نبیذ تنک آمیخته باب و غذای
لطف کند و دایم شکم نرم باید داشتن بیش از آن که نوبت بدید آید
و قی کند پس نوبت و چون دیگر روز بود باید که طعام خورد چنانک
بر نکند اندام را و چون نوبت دراز بباشد و بوقت بازنیاید شکم
بباید راندن بسیاری و چون این تب از چهار نوبت درگذرد بدهد
بیمار را هر روزی چند بندقی معجون فلافلی و یا چند بندقی دواء الحلتیت
و این بهتر باشد صفت آن بستانند حلتیت و سذاب خشک و مرزه
و فلفل از هر یکی یک درم این جمله بکوبند و بیامیزند بانگبین و بخورد چند بندقی

و بران بخپند و برخوری بیاورد بگرمابه و آن روز که نوبت باشد نخورد
نبیذ کهن صرف دیگر دواء الحلتیت جالینوس که سود کند تب
ربع را صفت آن بستانند هلیله زرد مقشر و عصاره غافت از هر
یکی دو درم تخم اسپندان یک درم حلتیت نیم درم این جمله بکوبند و حب
کنانند و بخورد باب گرم نیک بود و اگر تابستان بود و تن بیمار نزار
باشد باید که هیچ داروی گرم نخورد مگر آب پنیر تازه با سکنگبین و چند
روزی شکم بباید راندن با افتیمون و هلیله سیاه و چیزهای باید خورد
چنانک ازو تری خیزد و آن روز که روز نوبت بود بباید خوردن
سکنگبین باب گرم و قی کردن نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب صد و سی یکم

اندر علاج تب مخلط که پنج روز آید یا بشش روز

چنین گوید محمد بن زکریا که این تب را تدبیر همان باید کردن که یاد
کرده‌ایم در باب علاج بلغمی و اگر چنان بود که خداوند این تب فربه
بود تدبیر چنان باید کردن که در باب علاج بلغمی گفتیم و این تبی
است که نوبت او بنتوان دانستن که کی آید و این از آماسی آید که
در برخی اندامها بود خاصه اندر کلی و اگر تبی بود که بجهارم خواهد کرد
که از آماسی بود در برخی اندامها غایب این چنان باید کردن که در باب

اندام

بدید آید وگفته ایم واگر دوم علامت بود باید که شکم براند بانچ یاد کرده ایم
در بابهای تبها وچیزهای خورد سرد که صفرا را وخون وحرارت
وگرمی را کم کند وساکن گرداند تا این تب زایل گردد وصحت یابد

باب صد و سی و دوم

اندر علاج تب دایم که گرم وسرد رنجه دارد

چنین گوید محمد بن زکریا که این تبی بود سوزنده و زبان سیاه بود
ودم بسیار زند وتشنگی بسیار کند واندوه واگر دست فراز تن بیماری
سرد بود این علامت سخت بد بود وچون سر انگشتان او سخت
سرد بود واین تب از آماسی بود که در شکم باشد واگر چنان بود که
تن بسیار داشت کند وکاهل بکند ورگ زود زود جهد وحرارت وگرمی
کند اندرون تن واین گرمی بس قوی نبود وبا این همه بحال تب گراید
واین را تدبیر همچنان باید کردن که وصف کرده ایم در تب بلغمی واگر
برون تب گرم بود ورگ زود جهد ودم بسیار زند وگرمی درون کم بود
وگرمی بیرون تن پدید آید این نه آن تب سوزنده بود ونه آن بیماریها
که قوت ببرد پس تدبیر چنان باید کردن که رود سکنگبین خورد وگلنگبین
شکری وبگرمابه در شود هر روزی تا خوی بیاورد اندکی وآب گرم
بر سر ریزد بسیاری پس اگر به شود شکم بباید راندن بشراب هلیله وهمان

تدبیر باید کردن که یاد کرده ایم واگر بهتر شود اورا بباید داد قرصه
گل کوچک وقرصه طباشیر صفت آن بستانند گل سرخ خرد سوده
ده درم سنبل الطیب ورب السوس از هر یکی یک درم تخم خیار وتخم کشنیز
از هر یکی یک درم این جمله بکوبند وقرصه کنند وبخورد با جلاب وبخورد قرصه
طباشیر صفت آن بستانند طباشیر ده درم گل سرخ سه درم تخم خیار
وتخم کاهو وتخم کدو از هر یکی دو درم نشاسته وکثیرا از هر یکی یک درم
رب السوس وترنجبین از هر یکی نیم درم این جمله بکوبند وبیامیزد بلعاب
بن رقطونا وبخورد هر قرصه سه درم نیک باشد ان شاء الله تعالی

باب صد و سی وسوم

اندر علاج تب که اندام وتن بس گرم کند

چنین گوید محمد بن زکریا که خداوند این تب را شکم بباید راندن بدان
چیزها که یاد کرده ایم در باب تب بلغمی وطعام لطیف باید خوردن وپرهیز
کند از آن چیزها که از او بلغم خیزد وخواب کم کند وچون تب بگیرد دراز
شود اورا بباید داد داروی حلیتت چند بندقی بیش از آنک تب قوی
شود وجامه از خویشتن بیفکند وروغن قسط بتن اندر مالد وبخورد
آب گرم چند بار وجامه بر باید پوشیدن گرم وبباید خوردن نبیذ صرف قوی با فلفل ومیویز

باب صد و سی وچهارم

اندر تب غشیه آن که از پیش برد وعلاج آن

جنین کوید محمد بن زکریا که جون این تب بوذ روی را لشکل در افتد و قوت
کم شوذ ورک بی زور بباشذ وجون نوبت بکیرذ نوبت سوم ازهش ببرذ
وبوذ که بمیرذ وازین علت کسی رانیم بیشتر باشذ که طبعش کرم وخشک
بوذ واکر این جنین باشذ او را بدهذ آب جو یا آب انار سرد کرده و بر پهلو
بخسبذ جای که باذ بزذ ودر پوشذ جامه که بوی صندل وماورد کرفته
بوذ وبسینه برنهذ صندل وماورد هر ساعتی طعام دهذ او را نان سپید
که تر کرده بوذ باب انار و آب سرد و کوشت فرنج خورذ باب حصرم
بخته یا آب کدو یا آب خیار خورذ ومیوهای سرد خورذ که سرد کرده بوذ
ببرف وآب سرد خورذ بیش نوبت تب واکر جنان بوذ که از هش نشوذ
بیش از ان که این خورده بوذ دهنش بهن باز کند وجیزهای یاد کردیم بدهن
درباید ریختن جون کعک سوذه وآب جو وآب کدو که در کرده بوذ تا سهمی و اکر
ازهش بشوذ کعک سوذه یا نبیذ تنک بیامیزذ بهم وجندان آب سرد بباید دادن
که بلرزذ وجای نشیند که هوا سرد و بکرما به نباید رفتن ورنج نباید بردن
وشکم نباید راندن وخویشتن بشویذ باب سرد هر روزی واکر بیش
سخت تر بباشذ بباید دادن قرصه کافور با ماست تا به شوذ والله اعلم

تمت الكتاب [illegible] و ستمائه



